

زندگی و آثار

# عماد الکتاب

میرزا محمد حسین خان سیفی قزوینی خوشنویس مشهور قرن اخیر

تحقیق و نگارش علی راهجیری

٥٥٠ ريال



# زندگانی و آثار عماد الکتا

میرزا محمد حسین خان سیفی قزوینی خوشنویس مشهور قرن اخیر

تحقیق و نگارش علی راجحیری



- 
- زندگانی و آثار عمادالکتاب
  - تحقیق و نگارش علی راهجیری
  - چاپ دوم ۱۳۶۲
  - نقل از مطالب این کتاب با ذکر مأخذ مجاز است
  - چاپ مهارت
  - حق طبع و تقلید محفوظ است



## فهرست مطالب کتاب

- صفحه ۷- در وصف قلم
- صفحه ۹- ۱۷- تقدیرها و تقریظهای منشور و منظوم
- صفحه ۱۸- تشکر و امتنان
- صفحه ۱۹- پیشگفتار
- صفحه ۲۴- خط و ارزش آن و...
- صفحه ۲۶- سخنی چند پیرامون تاریخچه ی خط فارسی
- صفحه ۴۶- شرح حال عمادالکتاب
- صفحه ۹۱- اخلاق عمادالکتاب
- صفحه ۹۵- مذهب عمادالکتاب
- صفحه ۹۵- وفات عمادالکتاب
- صفحه ۹۸- آثار ادبی عمادالکتاب
- صفحه ۹۹- سخنی چند درباره منظومات عمادالکتاب
- صفحه ۱۲۹- آثار خطوط عمادالکتاب
- صفحه ۱۳۳- شیوه عمادالکتاب در خط نستعلیق
- صفحه ۱۴۲- نقاشی عمادالکتاب
- صفحه ۱۴۴- رقم کردن عمادالکتاب
- صفحه ۱۴۵- سبب چاپ خطوط عمادالکتاب
- صفحه ۱۴۸- استدراک (در شرح حال میرعماد حسنی قزوینی)
- صفحه ۱۶۷- بخش خطوط عمادالکتاب
- صفحه ۲۱۹- بخش نقاشی عمادالکتاب
- صفحه ۲۳۱- بخش خطوط نستعلیق نویسنده کتاب





مرحوم عماد از چنان شخصیت هنری - اخلاقی - و اجتماعی برخوردار است  
که هیچ بنان و بیانی بآسانی از عهده و وصف آن برنمی آید، لهذا در یک جمله باید  
خلاصه کرد که عماد صاحبان کمال را پدر است بلکه هزار درجه از پدر برتر.

تای تونگ Tai. T'ung نویسنده کتاب «تاریخ خط چینی در قرن سیزدهم» گوید:  
اگر میخواستم آن اندازه منتظر بمانم تا کتابم کامل شود، هرگز از نوشتن این کتاب  
فارغ نمی شدم.

در فضیلت ازین ندانم بیش      که خدا در کتاب عرشی خویش  
بدوات و قلم خورد سوگند      آفرین بر چنین مقام بلند

قلم، قلم این نی میان خالی با دوزبان خود در خدمت بشر جایگاهی ارجمند دارد که هرچه در وصف آن بگویم اندک است که خدای خود بهتر آن را ستوده است.

وسیله آموختن و دانا شدن و توانا شدنست. تمدن را بنیاد می نهد، تاریخ را تشکیل میدهد و رازهای نهفته گذشتگانرا بر صحائف آن ثبت میکند و بدین وسیله فرهنگ و دانش را بسط و توسعه میدهد.

نطق و بیان و گفتار که می دانیم چه تأثیری در دلها برجای می گذارد، خود از آثار قلم که خط است مایه می گیرد و دوزبان شکافته شده خامه که باهم یکسان و دو یار موافقند از زبان آدمی بهتر می تواند به نشر معرفت و هنر خدمت کند و کیفیت زندگی پر شور دانشمندان و مخترعین و هنرمندان نام آور و تحولاتی که در علم و هنر روی میدهد و شاهکارهای زیبا و والای هنرمندانرا نشان دهد، شاهکارهایی که براستی بیننده را شگفتی می آورد و ما در این صحائف در محدوده خط قسمتی ازین شگفتی ها و شرح زندگی آفریننده آنها را برای شما خواننده با ذوق و گرامی شرح می دهیم.

هیچ حامه‌ای. ولو بدوی‌ترین قایل  
 از هنر غافل نبوده است. نقوش وحشت -  
 انگیز و عجیبی که افراد طوایف وحشی بروی  
 پوست بدن خود خالکوبی میکنند خود  
 نطفه‌ای از هنر است.





## نظریه بقلم دانشمند محترم جناب آقای دکتر سید صفوی بسمه تعالی

چه نیک بختند آن آگاه مردانی که چراغ دانش و هنر را فرا راه دیگران می افروزند، آنچه میدانند باندازه مقدور خود عرضه می کنند تا اندیشه پویندگان طریق حقیقت را روشن کنند و راه را از چاه بنمایانند.

دوست گرامی و گرانمایه محقق ارجمند دانشمند معظم استاد خط و تحریر و نویسنده خوش تقریر جناب آقای راهجیری از آن نیک بختانست که رهسپار این طریقه است و سالیان درازست که اوقات خود را صرف مطالعه در رشته خط و تاریخ آن و تحوّل خطوط و شعب خوشنویسی کرده و استادی ست چیره دست و آزمون شده که در تاریخ خط و احوال و آثار خوش نویسان اطلاعاتی وسیع و مستوفی دارد و همین مشخصات علمی و هنریست که او را شایسته بحث و انتقاد از آثار و شاهکارهای بدیع نوابغی می کند که هریک پیشوا و مقتدای هنرمندان دیگر بوده اند.

بارها او را دیده ام که با پرونده یی زیر بغل بهر گنجینه ی کتابی سر می زند، گوئی تلاش و کوشش می نماید از لابلای آثار و شاهکارهای قطعات خوشنویسان و استادان نام آور گذشته نکته یی در یابد که از نظر تیزبین دیگر طالبان هنر پنهان بوده تا هم بر دانش خود بیفزاید و بیشتر مایه بگیرد و خویشتن را بکمال رساند و هم در یافته های خویش را ره آورد ارباب ذوق و خط شناسان هنرمند نماید و بدین وسیله نیز هنر خود را پاس دارد و زکوة دانش خویش را بدهد و از سوی دیگر با تدوین شرح حال استادان سلف خود که با رنج و زحمت شعب مختلف خط را اختراع و ابداع کرده و این هنر را به پایگاهی والا رسانیده اند (و با کمال تأسف درین روزگار نامشان جز در خاطر اهل فن نیست) وظیفه خود را ادا کند.

همان بزرگ مردانی که در روزگار خود نیز قدر و منزلتشان بر اهل آن زمان معلوم نبود و توجهی بهنر آنها نمی کردند و حتی برخی از آنان از بسا تنگدستی در مقابل زن و فرزند خود شرمنده شده و آب در چشم می گردانیدند.

همان نوابغ بلند همت با فضیلتی که با این سختی معیشت می ساختند و حاضر نبودند برای گذران زندگی معمولی خود حلقه‌ی در دولتمندی را بکوبند و هنر خویش را عرضه کنند تا مبادا آنرا خوار و بی مایه سازند، قناعت پیشه می کردند، در عزلت بسر می بردند تا درخت پر شاخ ادب و هنر این سرزمین را بارورتر کنند.

مؤلف این کتاب برای زنده کردن نام این مردان بزرگ که جمله خط شناسان مایه هنر را از آنها دارند سر از پیا نمی شناسد، درین کار سخت پر توانست، چون چشم بر انجام وظیفه دارد. بی تابانه می کوشد تا این خوان گسترده را که بر آن نعمت‌هایی گوناگونست گسترده‌تر و رنگین‌تر دارد و میزبان آنرا بشناساند و هر طالب معرفت و هنر را بر سر این خوان بنشاند.

اینست که هرچند گاه اثری سودمند درین باره از خود بیادگار می گذارد و آنرا بسهولت در دسترس طالبان آن قرار می دهد.

کتاب حاضر نیز که درباره‌ی شرح حال و آثار مرحوم عمادالکتاب نوشته شده. اثر دیگر این جوان فاضل است که پیداست در تهیه‌ی مطالب آن رنج فراوان برده است، زیرا لازمه‌ی این تألیف، رجوع بمراجع نادر الوجودی بوده است که قسمتی از آنها در ایران در دسترس نبوده و قسمتی هم نزد اشخاص مختلف پراکنده و برای بدست آوردن آنها مشکلاتی زیاد بر سر راه وجود داشته است تا آنجا که بگفته‌ی خود برای تهیه مطالب این مجموعه ده سال صرف وقت کرده است و چنانکه سیرت نویسنده است او که در جستجوی تحقیق وسواس عجیبی دارد، از پای نمی نشیند ولو این جستجو و تتبع و فحص و غور و تحقیق بدرازا بکشد، تا سرانجام بتواند آثار درست را از نادرست باز شناسد و با بصیرت تمام و مدرک کامل صحت این نوشته‌ها را تضمین کند.

باری، از نظر نویسنده، این مجموعه که بقلم جوانی فاضل و دانشمند و دلباخته واقعی نشر فرهنگ و معرفت است اثریست مفید و سودمند، بخصوص برای کسانی که در این زمینه کار کرده و بخط و خطاطی دلبستگی دارند و شیفته این هنر زیبا و ظریف می باشند بویژه اینکه تا آنجا که من اطلاع دارم کتابی جامع که شرح حال و مخصوصاً خطوط و یادگارهای گرانبهای بازمانده این آخرین استاد گل<sup>۱</sup> را بدین گونه فراهم کرده و در دسترس خواننده‌ی قرار دهد تا کنون نوشته نشده و بچاپ نرسیده است.

باشد که توفیق بیشتری نصیب ایشان شود تا آثار تحقیقی سودمند دیگری را از خود بر جای گذارد.

جهان یادگار است و ما رفتنی  
نماند بگیتی بجز مردمی  
بتاریخ بیست و چهارم خرداد ماه ۱۳۵۹ شمسی سید حسن صفوی

---

(۱) — از استادان و نوابغ خط درین سرزمین سه نفر بودند که مُلقب باستاد کل شدند. این سه نفر بترتیب عبارتند از: میرعماد حسنی سیفی قزوینی (عمادالملک) میرزا محمد رضا کله‌هر (قدوة الکتاب) و میرزا محمدحسین خان سیفی قزوینی (عمادالکتاب)

# نظریه دانشمند محترم جناب آقای دکتر سید ناصرالدین حسن سادات ناصری استاد دانشگاه تهران باسمه تعالی شأنه العزیز

عمرش دراز باد کسی کو بروزگار در فکر زنده کردن محصول عمرهاست  
دوست دانشور فاضل ارجمندم، هنرمند بزرگوار گرانمایه آقای علی را هجیری  
سالهاست که در کنار مشاغل اداری و مسئولیت‌های دیوانی، بهیچ حال از کوشش در  
حسن خط و تلاش در تحقیق در کیفیت پیدا آمدن انواع خطوط و سیر تکامل آنها و  
روشنگری و پژوهش در احوال و آثار خطاطان بنام و اساتید گرانقدر این فن شریف و  
مجاهدت باز نه ایستاده است و یکسره اوقات عزیز خویش را صرف خوشنویسی و  
مطالعه در رشته‌های گوناگون خط و شعب و شقوق آن کرده است. و در این هر دو  
زمینه صاحب تخصصی یگانه آمده است. و در هر صورت ایشان یکی از معدود انگشت  
شماران هنرمندانی است که از عالم تحقیق و هنر در رشته‌ی واحد در حدی عالی بیک  
اندازه نصیب و افر برده‌اند و خواندن و دیدن خط استاد را، بر خلاف نظر والای بزرگ  
استاد سخن و خط شناس صاحب فن، شادروان صائب تبریزی که فرمود:

چشم در صنع الهی باز کن، لب را ببند  
بهرتر از خواندن بود دیدن خط استاد را  
در عالم معنی و لفظ و ماده و صورت یکی ساخته است.

قطعات نوشته‌های زیبای خوش اسلوب و آموزنده این هنرمند فرزانه، بفراوانی  
در دسترس هنر دوستان است و مورد نیاز هنرمندان و تاکنون دو نمایشگاه انفرادی،  
یکی در شهر «میلانو»ی ایتالیا و دیگر در ایران «تهران» از آثار ایشان برگذار آمده  
است و در اکثر نمایشگاه‌های گروهی وزارت فرهنگ و هنر نیز آثاری از ایشان در  
معرض دید و دیدار هنروران و علاقمندان قرار گرفته و اخیراً نیز مناجات نامه خواجه  
عبدالله انصاری و صد پند بزرگمهر حکیم را کتابت کرده است و برای انتشار آماده  
ساخته. (هر دو رساله مذکوره در این کتاب چاپ شده است)

ولی طبع نقاد و خاطر و قادی او با حوصه و پشتکاری درخور تحسین با ذوقی  
هنری و فاضلانه تاکنون سه کتاب در باره خط و خطاطی بتحریر آورده است:

- ۱- تذکره خوشنویسان معاصر طبع ۱۳۴۵ ه. ش
- ۲- تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران طبع ۱۳۴۹-۱۳۵۸ ه. ش

۳- زندگانی و آثار شادروان میرزا محمد حسین عمادالکتاب سیفی قزوینی  
(م/ ۱۳۱۵ ه. ش)

یعنی کتاب حاضر که حال و کاریکی از بی نظیران خطه خط و سومین استاد کل در خط نستعلیق است که پیش ازو بترتیب استاد استادان خط نستعلیق عمادالملک میرعماد حسنی قزوینی (م/ ۱۰۲۴ ه. ش) - وقوده الکتاب میرزا محمد رضای کلهر کرمانشاهی (م/ ۱۳۱۰ ه. ش) در میان خوشنویسان این خط چنین مقام شامخی داشته اند و در بزرگی و بزرگواری این هر سه تن همین بس که هیچکدام پس از خویش استادی یگانه تر در پهنه ی روزگار خوشنویسان نستعلیق باقی نگذاشته اند.

آثار و تألیفات استاد را هجیری، همگی بطور کلی متین و مبین حوصله و بشکار قابل تقدیس ایشان در عالم تحقیق و هنرشناسی و هنرمندی است. نظم منطقی و نارخی توأم با ربط مطالب و وسواس محققانه و امانت خاص معزی الیه خوانند را با یک سلسله حقایق و وقایع تاریخی و تحقیقی و ملموس محسوس در زمینه ی پیدا آمدن خط - و احوال و آثار خوشنویسان و دیگر مباحث در بایست هنر خط و خطاطی آشنا میسازد و چراغی تا بناک فرا راه محققان و پژوهندگان این فن قرار میدهد.

آثار ایشان نمونه ی بررسی دقیق از طرف دانشمندی مطلع و بی نظیر است و مرجعی صادق برای اهل فن و مطالعه و نتایج تحقیقات و مطالعات ارزنده این محقق هنرمند از کوشش های مثبت و آگاه کننده نشانها دارد.

در کتاب حاضر نویسنده کوشیده است که همه ی نکات شرح حال و کیفیت آثار و ثمرات والای زندگانی پر برکت بزرگ استاد خط و منشی فاضل عصری قریب روزگار حاضر یعنی استاد برجسته و بی نظیر خوشنویسان زمان عمادالکتاب را بخوبی روشن کند و نتایجی لازم و درخور از آن بگیرد.

بدین لطافت و خوبی کسی نیاراید  
بخله های عبارت عروس معنی را  
من خوشوقتم که توفیق مطالعه ی این تالیف مُنیف را قبل از طبع از روی خط ز بیای ایشان یافتم و به سهم خویش از ایشان سپاسگزارم و مطالعه ی این اثر را برای همگان خصوصاً هنرمندان و هنردوستان سودمند میدانم و معتقدم که چون دیگر آثار دلپذیر این محقق هنرمند نام نامیشان را در طراز هنرمندان و فضلالی بلند پایه ی این سرزمین مخلص و جاویدان خواهد ساخت. از خداوندگار بزرگ برای ایشان توفیقات روز هر روز و پیروزی و بهروزی همیشگی مسألت دارد. بشرم و شادی

سید حسن سادات ناصری

## قصیده زیر از واردات طبع و قاد و خاطر نقاد سخنور دانشمند جناب آقای جمشید امیربختیاری است.

راهجیری آن هنرمند بزرگ نامدار  
کش چکد از کلک گوهرزای دُر شاهوار  
آن هنرمندی که دیگر ره نبیند چشم دهر  
آن هنرمندی که دیگر ره نزاید روزگار  
خط نستعلیق اوزیباتر از میرعماد  
خط نسخش محکم و جزل و رشیق واستوار  
خط بشکسته ز کلهر نغزتر بنگارد او  
در رقاع و ثلث کلکش راهوار و مایه دار  
خامه چون برنامه بنهد عقل را حیران کند  
هر خطی بنویسد انصافاً بود کامل عیار  
عنصری پاک و فروتن مردی آرام و نجیب  
من ندیدستم چنین در سالهای بیشمار  
با فراتر بودنش از استادان سلف  
من فروتر بینمش باری ز ذرات غبار  
صادق و فعال و با ذوق و کریم و نیکنام  
رادو کاری و، درست اندیشه و، با اعتبار  
نیک کردار و هشیوار و هژیر و نیک خوی  
شاید ارگیلان کند برزاده خود افتخار  
نیک نفس و نیکخوی و نیکجوی و نیک رای  
با ادب، آزاده، دانا، راستگوی و حق شعار  
مطلقاً بی ادعا، پرشرم و آرم و حیا  
راستگوی و راستپوی و راستجوی و رستگار  
روزی آمد در سراپم چون فرشته ناشناس  
کرد من را برخلود نام خود امیدوار  
هدیه ای بخشید بر من هدیه نه کان گهر  
تحفه ای آورد زی من، تحفه نه مشک تثار



دفتر خطش چو بگشایی بینی بی گمان  
 گلشنی رنگین و بستانی پراز نقش و نگار  
 منشآت دلکش و خط خوش و اشعار نغز  
 خامه‌ی سخا، عذب و ناب و نغز و خوشگوار  
 شهره آفاق شد تألیف و تصنیف توزانک  
 کرده‌یی انسان صفت حق و حقیقت رادثار  
 هر ورق تاریخ سیر خوشنویسی دری  
 هدیه‌یی باشد بدیع و تحفه‌یی والا تبار  
 نام خطاطان نامی زنده و جاوید ماند  
 زین نژاده عنصر بی ادعای حق گزار  
 لیک اندوها که از ناسازگاری سپهر  
 شکوه‌ها دارد بدل از جور چرخ کجمدار  
 نازنینا غم مخور کاین چرخ در جهر و خفا  
 با همه نیکان بود کینه و رونا سازگار  
 چرخ دون پرور دهد بر مردم نادان مراد  
 زین شجر چون توهنر مندی نخواهد خورد بار  
 رادمردا زن ندارد عقل و تدبیر و دُهاء  
 بر زنان هرگز مده جاننا زمام اختیار  
 اوستادا! رنج و اندوه و غم حرمان مخور  
 خویشتن به سپار بر تقدیر ذات کردگار  
 سرنوشتت به که بسپاری به تقدیر خدای  
 بسپری خود را به فضل و رحمت پروردگار  
 طبع من افسرده و سرد و خموش و خفته است  
 زان سبب اکنون مخواه از من تو شعر آبدار  
 لیک با سختی سرودم چامه‌یی بهر سپاس  
 تا بماند سالها در جنگ شعرت یادگار  
 مدح کس (جمشید) نا گفته بجز با کره لیک  
 شاید از سازد مدیح راهگیری را شعار

## انشای اشعار و انشاد ابیات زیر از نتایج قریحه‌ی بلند و تابناک شاعر گرامی جناب آقای احمد نیک طلب (یاور) می باشد.

آلا افتاده آزاد مردا  
عزیزا، ارجمندا، دوستدارا  
هنرخواه و هنر خلق و هنرخوی  
رفیق مشفق و یار شفیقی  
سبق برده بخط و ربط از میر  
همه پاکیزه خلق و پاک خوئی

ایا ای راهجیری، رادمردا  
رفیقا، دوستا، دیرینه یارا  
هنرمند و هنر پرور، هنرجوی  
به خلق و خوی خوبی، خوش رفیقی  
هنرور مرد کارآمد بتقدیر  
به ارج و اعتبار و آبروئی

\*

سپهر آئینی و مهر آفرینی  
دلی در سینه چون آئینه داری  
مباد از گرد غم گیراد زنگار  
هم از تو آب گردد آتش شرم  
بلطف و مهر، جلوه بخش جانی  
سلیم النفس فردو— در هنرفرد  
مناعت، سر بلندی، سرفرازی

محب و مهربان و نازنینی  
صفا و صدق را منت گزاری  
به سینه این دل آئینه کردار  
هماره رویت آذرگون از آذر  
به مهر معرفت، روشن روانی  
منیع الطبع مرد و دانشی مرد  
متانت، از تو دارد کارسازی

ایا ای اوستادا، راهجیری

که روشن رائی و روشن ضمیری

هنر افزون تر از اندازه کردی  
هنر این برتر از در و گهر را  
هنر را زنده و ارزنده کردی  
چه حاصل آید از این کار دشوار  
کجا آسایش و آرام گیرد  
هنرمند آشنای درد و رنج است  
وزاین مایه هنرور پایه گیرد  
هنر در خدمت خلق است مأجور  
که داند گوهری قدر گهر چیست

شنیدستم که کاری تازه کردی  
کمر بستگی بخدمت مر هنر را  
هنر کردی، هنر را زنده کردی  
همی دانم، که دانی آخر کار  
هنرور تا هنر صیقل پذیرد  
هنر بیگانه گر از شکنج است  
هنر از رنج مردم مایه گیرد  
هنرمند است خورشید و هنرنور  
از آن عمری هنرور با هنر زیست

هماره دلگشا همواره دل‌بند  
 هنرگر مردمی شد ارجمند است  
 هنرگر در ره مردم نباشد  
 مر این کار یست کارستان و شاید  
 که کار مردمی درد است و دشوار

\*

هنرور را هنر شد زاد و پیوند  
 هنر، زین دست بالا و بلند است  
 کلافی غیر سر در گم نباشد  
 چنین کاری زهر کسی بر نیاید  
 بخون دل مگر آید به بازار

سپاس تو، که پاس مرد داری  
 ترا تا آفتاب ذوق بر تافت  
 ورا نام و نشان شد جاودانه  
 دلت خرم-لبت خندان-رخت شاد  
 درست از رقعۀ<sup>۲</sup> و بشکسته تست  
 بمان، تا نام نیکان زنده داری  
 ترا-ماناد اثر، بسیار ماند

غم مرد هنر پرورد داری  
 (عماد)<sup>۱</sup> از تو امید دیگری یافت  
 به کلک نقشبندت در زمانه  
 ترا تا جاودان، نام و نشان باد  
 که ما را دیده دل بسته تست  
 به گونه گون گهرها باز آری  
 بمان تا جاودان-آثار ماناد

از این ره تا بدور روزگاران

میر (یاور) ز خاطر یادیاران

گر ایام است بانسیان هماغوش  
 به کامت باد دنیا-گرچه دنیا  
 اگرچه خسته، دل جز از هنر نیست  
 بنور عشق و ایمان راه بسپار

مبادا یادت از خاطر فراموش  
 نخواهد داد-داد مرد دانا  
 چه غم دل بسته گنج گهر نیست  
 بجان و دل هنر را پاس میدار

\*

(۱)- منظور عماد الکتاب است

(۲)- نوعی خط است

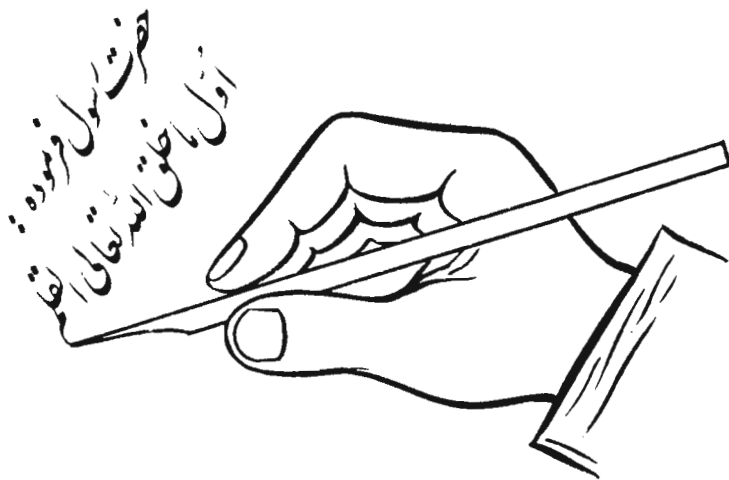
## تشکر و امتنان

برخی از آثایان دوستان گرامی و دانشمندان گرانمایه جنابان محترمان دکتر سید حسن صفوی و دکتر سید ناصرالدین حسن سادات ناصری و استاد جمشید امیربختیاری و احمد نیک طلب (یاور همدانی) با محبت فراوانی که باین حقیر داشته و دارند، تقاریظی بر این اثر ناچیز نشر و نظاماً انشاء و انشاد و مرا بالطف کریمانه و بیکران خود مفتخر فرموده‌اند، لازم و واجب دانستم بحکم وظیفه از این فضیله و الامقام و عناصر ادب پرور بمدلول حکم: **مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ** از ابراز لطفی که کرده‌اند تشکر کنم.

ضمناً از جناب آقای جهانگیر سُبُوحی مدیر انتشارات مرکزی که از خدمتگزاران صدیق و مروجین قدیمی فرهنگ ایرانی میباشند و تاکنون با طبع و انتشار کتب مفیده بسیاری بعالم فرهنگ و ادب این سرزمین خدمات ارزنده‌یی کرده و این اثر تحقیقی و ادبی و تاریخی و هنری ناچیز را ب سرمایه خود بچاپ رسانیده‌اند سپاسگزارم و از خداوند دانا و توانا توفیق ایشان و همه‌ی بزرگمردان ادب پرور را خواستارم.

إِنَّهُ بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ





### پیشگفتار

خرد هر کجا گنجی آرد پدید      ز نام خدا سازد آنرا کلید  
 خدای خرد بخش بخردنواز      هم او ناخردمند را چاره ساز  
 سپاس و ستایش پروردگاری را که جز او آفریدگاری نیست. و درود نامحدود  
 بر حضرت محمد (ص) پیامبر و فرستاده او و فرزندان و یاران وی باد سلام الله علیهم  
 اجمعین که بخواست و فرمانش مردمان را به نیکوترین وجه و استوارترین راه هدایت و  
 راهنمایی فرمود.

با وجودیکه بالغ بر هزار سال است هنرمندان خوش نویس ایرانی در عرصه  
 خطاطی زحماتی فراوان کشیده<sup>۱</sup> و کوششها و تلاشهای پی گیر در ظهور و ابداع آثار  
 خلاقیت خود نموده و بروفق این هنر افزوده اند، یعنی با سرانگشت توانا و گهرآسای

(۱) - باری اهمیت این هنر زیبا و لطیف و در عین حال دشوار تا بدان جاست که توجه شخصیتی  
 چون حضرت مولی الموالی علی علیه السلام را بخود معطوف ساخت و خود از خوشنویسان  
 قلم کونی بوده اند و در مورد خط فرموده است:

مشقتان لا ثالث لهما      المشی بالقدم والمشق بالقلم

خویش بر چهره و جبین پرنیایی کاغذ و تارک فیروزه‌ای کاشی مساجد و اماکن مقدسه و پیشانی سخت سنگها و الواح کهن تاریخی به نقش آفرینی پرداخته‌اند، که حاصل این مجاهدات و زحمات خستگی‌ناپذیر و پردامنه همواره زیب و زیور موزه‌ها و کتابخانه‌ها و ابنیه‌ها و نیز مجموعه‌داران صاحب ذوق در سراسر جهان عموماً و ایران خصوصاً می‌باشد، زیرا خط که در بین همه‌ی ملل دنیا وسیله انتقال و ثبت و ضبط مفاهیم و مقاصد است در ایران ما بصورت رشته‌یی از هنرهای ظریفه زیبایی‌یدی متجلی شده و بدستکاری خوشنویسانی بزرگ و نام‌آور باوج زیبایی و کمال رسیده است. معهذا باعتقاد استادان خوش‌نویس و باتفاق عموم اهل فن و خط‌شناسان و بطوریکه تاریخ گواهی می‌دهد از سه قرن و نیم پیش تا بحال در میدان هنرنمایی خط نستعلیق خوش‌نویسی به عظمت میرعماد حسنی سیفی قزوینی ملقب به عمادالملک - میرزا محمد رضا کلهر ملقب به قدوه الکتاب و میرزا محمد حسین خان سیفی قزوینی ملقب به عمادالکتاب که آخرین ستاره پرفروغ آسمان صنعت خط و همانند دو همتای سلف خود یکی از سرمایه‌های معنوی و پراج ایران و از مفاخر این مرز و بوم است ظهور نکرده است و آثار این سه نفر هر یک بجای خود بی‌نظیر و مصدوقه سحر حلال است.

می‌دانیم که از میان تمام خطوط که با شیوه‌یی کاملاً جدا و متمایز از سایر خطها نوشته می‌شود، خط نستعلیق از لحاظ زیبایی فوق‌العاده‌اش (عروس خطوط ایرانی) نامیده می‌شود و ابداع و اختراع مردم ایران زمین است و از دیر باز به عنوان بهترین خط از لحاظ صورت و معنی شناخته شده است.

دکتر بهرام فره‌وشی که از علمای ارجمند و زبان‌شناس ماست (برخلاف گذشته و آوان کار که از مخالفان خط فارسی بوده است) اکنون معتقد است: که خط فارسی یکی از آسان‌ترین و بهترین و باصرفه‌ترین خطهای دنیا است. این خط با همین وضع کنونی هم امتیازات خطوط شکل نگاری را دارد و نیز دارای امتیازهای آوانگار است ...)

این هنر اصیل و قدیمی و ملی ایران توجه مردم جهان را بخود معطوف ساخته، تا جائیکه باستان‌شناسان و هنرشناسان از آن تعریفها و تمجیدها کرده‌اند، مخصوصاً خارجیان مقادیر فراوانی از نمونه‌های جالب و ذیقیمت از قطعات مختلفه انواع خطوط ایرانی را با خود برده چنانکه می‌دانیم زینت موزه‌های و کتابخانه‌ها قرار داده‌اند و من



خود بسیاری از مردم هندی دوست خارجی و یا جهانگردانی را که بکشور ما می آیند دیده‌ام که عتیقه‌فروشیها را تفتحص و تجسس کرده تا قطعه یا قطعاتی از خطوط فارسی (ایران) را با بهای گزاف خریداری و در بازگشت به مملکت خود بیادگار ببرند و هنوز هم می‌برند...

باری سابقاً تعلیم خط جزء مواد تحصیلی شمرده می‌شد و خود آنرا بمصدق: الخط نصف العلم علمی بحساب می‌آوردند که هرکس باید از آن بهره‌مند باشد. نوآموزان از بدو تحصیل و آشنا شدن بحروف چه در مکتب خانه‌های قدیم و چه در مدارس الفبای خوش‌نویسی را می‌آموختند، اما چندی گذشت که دیگر نه دولت‌ها بدین هنر پرارزش توجهی کردند و نه برنامه‌ماشینی شدن زندگی و پیشرفت چاپ که لازمه پیشرفت زندگی امروزی بود مجالی بمردم داد که خود در ترقی این هنر والا بکوشند. خوش‌نویسی در مدارس از برنامه حذف گردید و یکباره قلم محوبر آن کشیده شد. تنها در گوشه و کنار کسانی بودند که این هنر ملی را ارج می‌نهادند و آثار گذشتگان را حفظ می‌نمودند.

خوشبختانه اخیراً بهمت وزارت فرهنگ و هنر بتأسیس کلاسهای آزاد خوشنویسی اقدام گردید تا خوش‌نویسان مُبرزی تربیت و تحویل اجتماع شود و این خود گامی بود مهم در پیشرفت دوباره این هنر و شاید از این حسن توجه بار دیگر این عروس زیبا از خلوت بدرآید و پرده از چهره‌عالم آرای خود برگیرد.

این جانب که قسمت اعظم عمر خود را در مطالعه و تحقیق این رشته از هنر اسلامی مصروف داشته و تبعاتی در این زمینه کرده‌ام، بعلاوه همواره در اجتماع این گروه از هنروران حاضر بوده و چندین سال هم در تحصیل و تکمیل خطوطی چند علی‌الخصوص نستعلیق و شکسته رنج برده و فی‌الجمله تبّحری حاصل کرده‌ام، گواينکه در کتاب تذکره خوشنویسان معاصر و تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران بشرح حال و درج آثار هنرمندان عصر حاضر پرداخته‌ام، لیکن بضرورتی که احساس کردم،<sup>۱</sup> بنای تهیّه و نگارش شرح حالی جامع و مفید در باب آخرین استاد

---

(۱) چون عده‌یی از شاگردان مکتب آن استاد و برخی دیگر که مرحوم عماد را می‌شناختند و مناسباتی با او داشتند برحمت ایزدی پیوسته‌اند و بعضی دیگر بعَلّت کِهولت بکَلّی دچار فراموشی شده‌اند این جانب دیگر مسامحه‌را در کار تحریر این یادداشت‌ها بحکم الا نسان جایزالنسیان جایز ندانسته به تشویق و توصیه دوستان بنگارش این مجموعه اقدام نمودم.

کَلِ مرحوم محمد حسین سیفی قزوینی (عمادالکتاب) که حق فراوانی بر ذمه استادان اخیر ما دارد و اینان همگی بلاواسطه یا مع الواسطه از شاگردان و تربیت یافتگان آن مکتب فیاض و رب النوع هنر محسوب میشوند، سزاوار دانستم برای تجلیل و ترضیه روح پر فتوح آن بزرگوار به نشر شرح حال وی جداگانه بپردازم تا حرمتی که شایسته و بایسته اوست گزارده شود. زیرا بزرگترین حقشناسی آنستکه آثار گذشتگان را به نحوی مطلوب و درست بآیندگان بسپاریم.

تحت تأثیر این افکار هر وقت که اندک فراغتِ رُخ میداد مرا سودای ترتیب این مهم در سر می افتاد و لذا پس از انجام تحقیقات لازمه یادداشت‌هایی را از شرح حال این بزرگمرد تهیه می نمودم و همانطور که سخن رفت سودی معنوی را در اینکار می جستیم که گفته اند: لا یخلوا سواد عن منفعة بنابراین پس از مدت‌ها مطالعه و کسب اطلاعات کافی که از شاگردان و صنا دید فضلا و محققان عصر دامت افاضت‌هم بدست آورده بودم در یافتن که یادداشت‌هایی که فراهم شده از یک دو مقاله افزون است و جا دارد رساله جداگانه‌یی درین باب فراهم گردد، پس بتدوین این یادداشت‌ها پرداختم و اینک با کمال سرافرازی میتوانم ادعا کنم شرح حال صحیح و نسبتاً کامل این فرد ممتاز هنرمند را که آئینه تمام نمای دوران زندگانی اوست متکی به اسناد و مدارک لازم تهیه نموده و در دسترس ارباب هنر می گذارم، با اینحال اعتراف میکنم که این تاریخچه عاری از نقص نیست و از عهده انجام این امر کماحقه برنیامده، لیکن خوشوقت است که دورنمای روشن از داستان واقعی زندگی او را بخواننده ارجمند عرضه میدارم و امیدوارم با انتشار این مجموعه نفیس که برای علاقمندان بهر ارزش خاص دارد، ارباب دانش و هنر را نیز ارمغانی پسندیده باشد و مطبوع طبع صاحب‌نظران قرار گیرد.

ضمناً شایسته است همانطور که برای بزرگداشت دانشمندان و هنرمندان و شاعران، در گذشته، وزارت فرهنگ و هنر به ایجاد و یا تعمیر مقابر آنها پرداخته و بدین وسیله نام آنانرا زنده نگاه می دارد، مقبره مرحوم عمادالکتاب نیز که بمناسبت محلی که دارد روبرویرانی میرود مورد توجه بیشتری قرار گیرد و با ساختن مقبره‌یی مناسب نام این بزرگ مرد که مفخر هنرمندان این سرزمین است احیا گردد.

اگر چنین شود رنجی که نویسنده در گردآوری این مطالب کشیده و زحمتی که در این راه بر خود هموار کرده است بمفاد: هن صنف فقد استهدف جبران خواهد

در اینجا لازم می‌دانم بفحواى: **من لم يشكر الناس لم يشكر الخالق** سپاس  
بیدریغ خود را بساحت سروران محبوب استادان معظم جنابان آقایان دکتر سید حسن  
صفوی و دکتر سید حسن سادات ناصری دامت برکاتهما العالی و دیگر دوستان بویژه  
آقایان حاج باقر ترقی و محمد علی کریم‌زاده تبریزی و احمد سهیلی خونساری و  
غلامعلی عطارچیان که در تهیه و سایل نشر به یاری نویسنده این سطور برخاستند تقدیم  
میدارد و از پیشگاه خداوند یکتا و دستگیر برای آنان توفیق و سلامت استدعا می‌کند.

در خاتمه جا دارد اشعاری که تحت عنوان «قلم» سروده شده و با موضوع  
مانحن فیه مناسب دارد نقل کنم و چاشنی مطالب مطروحه سازم تا خوانندگان ارجمند  
نکته‌سنج را حظی وافر حاصل شود.

ای قلم، ای تو همه هستی من	مایه شادی و سرمستی من
روزگار یست که تو یار منی	مونس روز و شب تار منی
جز تو اندر سر من سودا نیست	باکم از حال ودی و فردا نیست
در همه حال توئی در نظرم	از تو روشن همه نور بصرم
گرچه خود از تو شکایت دارم	شکوه در حد نهایت دارم
لیک جز تو بدل اندیشه مباد	غیر النون و قلم پیشه مباد
ای قلم جز بره راست مرو	در پی بیش و کم و کاست مرو
ای قلم حامی محرومان باش	خادم و بنده مظلومان باش
باش آزاده چنان سرو سهی	نی سرافکنده چنان طبل تهی
کوته و نغز سخن گو چون دُر	تا شود زانندک تو عالم پر
با وجودی که مرا چون جانی	گویمت یکسخن و خود دانی
بشکنی گر تو خیانت ورزی	جز ره صدق و امانت ورزی

ضمناً از آقای یاور همدانی **جزاه الله خيراً من صدیق** که به نویسنده این  
سطور لطفی فراوان دارند تشکر میکنم و برای حسن ختام بنقل دو بیتی که ایشان  
مرتجلاً بمناسبت این تاریخچه سروده‌اند، می‌پردازم

آیا راهجیری رفیق شفیق	که بخت درخشان چو خورشید باد
چونام بزرگان کنی جاودان	ترا نام پیوسته جاوید باد
شمیران— فروردینماه سال یکهزار و سیصد و پنجاه و یک شمسی	
علی راهجیری گیلانی	

## خط و ارزش آن و مختصری از اقوال مختلفه

تعریف نقطه عبارت است از شکلی که طول و عرض و ارتفاع و بعبارت دیگر بُعد ندارد و تقریباً قطر نقطه از یک میلیمتر کمتر نیست. و گفته شده است که اصل خط نقطه است و از پیوستن چند نقطه و چند حرف خط حاصل میشود و میگویم خط عبارتست از معرفت تصویر الفاظ و بدیگر سخن که نقاشی تصویر صور محسوسه و خط تصویر صور معقوله است.

یکی از نویسندگان قرن اول قبل از میلاد می گوید: سخن صدای روح و خط نقاشی روح است در روزگاران اولیه اقوام و ملل مختلفه خط را که تازه اختراع شده بود چیزی خارق العاده و حتی آنرا امری باعالم فوق بشری مربوط می پنداشتند، چنانکه عبرانیان عقیده داشتند خط را یهوه به موسی الهام کرده و مصریان بقرار قول افلاطون در رساله فدروس خط را آفرید (توت) میدانستند و همچنین یونانیان این اختراع را در زمره کشف آتش شمرده و آنرا اختراع (کادموس) و ویرا در ردیف خدایان می شناختند. مجموعه ای اینگونه اعتقادات و آراء از طرف و ناحیت مردمان نخستین بدین سبب بود که امر نوشتن و کتابت را کاری مرموز و عجیب تلقی کرده و آنرا فی المثل با علوم غیبی و سحر و جادو و طلسمات مرتبط می پنداشتند.

لله در قائله:

خط در ورق دهر بماند صدسال  
بیچاره نویسنده که در خاک رود  
چه متاعی ارزنده تر از فضل و هنر و تقوی و چه هنری و زینتی برای مرد با  
خط برابر است که گفته اند:

خط خوب ای برادر دلپذیر است  
چو روح اندر تن بُرنا و پیر است  
اگر منعّم بود آرایش اوست  
و گر درویش او را دستگیر است

از فرمایشان حضرت علی علیه اسلام است که: **الخط الحسن للفقير مال و اللغنى جمال و للاكابر كمال** یعنی خط خوب برای شخص فقیر ثروت و برای ثروتمندان زیبایی و از برای بزرگان معرفتست. و یا **سَعَةُ الرِّزْقِ فِي حَسَنِ الْخَطِّ مُخْتَصِر** اینکه نیکوئی و زیبایی خط مایه فراخی در آمد و معیشت است و باز از آنحضرت چنین مرویست که فرموده‌اند: **حَسَنُ الْخَطِّ لِسَانُ الْيَدِ وَبَهْجَةُ الضَّمِيرِ**. یعنی نیکوئی خط، زبان دست است و روشنی درون، زیرا که اگر درون (قلب) از کدورات پاکست، خط خوب صادر میشود که گفته‌اند از کوزه برون همان تر اود که دراوست و یا صفای خط از صفای دل است بزرگی دیگر چنین گفته است: **الكلام الحسن مصابيد القلوب والخط الحسن نزهة العيون** یعنی سخن نیکو وسیله صید قلبها و یا قوت قلوبست و خط نیکو و زیبا مایه روشنائی چشم است و قوت بچشم رساند و هر که خط خوب ببند خواه خواند و خواه امی به تماشای آن مایل و مبتهج شود و حکیمی دانا و فاضلی متبحر نیز فرموده: **الخط اصل في الروح وان ظهرت بجوارح الجسد**. یعنی خط نیکو و زیبا صفت ذاتی روح است که بوسیله هنر دست آشکار میشود. براستی بگفته‌ی امیرنظام گروسی: خط زینت ظاهر است و نیکوپیرایه‌ی بی که باید در حسن آن کوشید.

در این باب سخن بسیار است که اختصار را گفتاری چند برگزیدیم:  
صاحب کتاب محبوب القلوب آورده که:  
هر قلمی خطی نگارد و هر... آورد. خاتم هر کار را در انگشتی کرده‌اند و قبضه تیغه هر فنی را بمشتی کرده‌اند:  
هر قلم را بهر تحریر خطی سر کرده‌اند کار باز از بطن نیاید لحن طوطی از زغن دیگری گفته است:

**خط حسن جمال مرء**      **ان كان لعالم فاحسن**  
**الدرمع البنات احلى**      **والدرمع البنات ازین**  
و دیگر گفته شده است: **احسن الخط ما بقرة**

خط که از شائبه حسن تهی است      بهره کاغذ از او روسیهی است  
خط چنان به ز قلم راننده      که بیاساید از او خواننده

## سخنی چند پیرامون خط فارسی

از روزی که بشر صور اشیاء را بر استخوانهای حیوانات و سنگها و دیوارها غارها نقش می کرد، میخواست اندیشه ها و مفاهیم ذهنی خود را نیز بدیگران بفهماند، شاید هزاران سال گذشت تا نیروی فکر و تجربه وی فزونی یافت و از نقاشی کمک گرفت و خط تصویری را بوجود آورد. اما تصاویر قادر نبود ذهنیات آدمیان و اندیشه های درونی آنان را کاملاً نشان دهد. پس از گذشت روزگاری دراز در خط تصویری نیز که روشنگر کوشش بشر در راه ثبت مفاهیم ذهنی وی بود و نقاشی ساده در آن تجلی کرده بود تحولی راه یافت، بدین صورت که تصویرها و اشکال مختصر شد و در آن ها اصلاحاتی بوجود آمد یعنی صورتهایی از خط تصویری به علامت مبدل شد. این مرحله ی پیشرفت خط را که مفهوم نویسی و اندیشه نگاری گویند بایستی کلید بوجود آمدن مراحل دیگر در پیشرفت خط دانست و بالاخره بتدریج در روزگاری دیگر آخرین مرحله که خط الفبائی یا صوتی باشد بوجود آمد.

درباره پیدایش خط الفبائی سخن بسیار گفته شده است که بطور مختصر اشاره بدان می کنیم و می گذریم. بیشتر دانشمندان اختراع خط الفبائی را به فینیقی ها نسبت داده اند. این مردم که از کنعانیان و بازرگانان و دریانوردان چیره دست و آزموده بودند و در قطعه بار یک و کم عرضی از خاک سوریه در کرانه دریای مدیترانه سکنی داشتند ضمن سوداگری هایی که در مدیترانه شرقی و بعد در دریای سرخ یا کشورهای مختلف داشتند رسوم و عقاید از جمله خط الفبائی را که خود وضع کرده بودند رواج دادند. اگر این عقیده درست باشد که این قوم بودند که خط را از صورت نگاری خارج نمودند و صورتی دیگر بدان دادند پس باید منشأ خطوط الفبائی دنیا بغیر از خط چینی که از منشاء دیگر است از همین خط الفبائی اختراعی فینیقی دانست.

اما عقیده برخی دیگر از دانشمندان اینست که خط پیش از فینیقی ها در جزیره کرت موجود بود و دلایلی هم بر وجود خط در این جزیره که در دریای مدیترانه شرقی ست و تمدنی قبل از جنگهای تروا داشته است آورده اند.

در هر حال، خواه خط الفبائی و صوتی از جزیره کرت سرچشمه گرفته و یا بوسیله فینیقی ها اختراع شده و قوم مذکور اخیر نیز از عبری ها اخذ کرده باشند یا نه، و یا بالاخره عقیده برخی دیگر از دانشمندان و محققان را درست بدانیم که اختراع خط الفبائی بوسیله فینیقی ها افسانه یی بیش نیست. هر چه باشد، خط یکی از مهمترین



اختراعات بشر است که از خط تصویری مایه گرفته است و اگر این سفیر ضمیر و این پدیده بزرگ ابلاغ معانی نبود ذهنیات انسان بیادگار نمی ماند و میراث تمدن پیشینیان با خلاف آنان نمی رسید. پس تمدن و فرهنگی که هست بدون تردید مدیون اختراع خط است.

بگمان نویسنده چون در اسلام بعللی که در جای دیگر بایستی درباره آن سخن گفت مجسمه سازی و نقاشی یعنی کشیدن تصویر آدمی منع شده بود شاید این نهی شرعی خود یکی از عللی بود که کسانی که شیفته صنایع ظریفه بودند و حس زیباشناسی که در تمام مظاهر زندگی آدمیان آشکار است در آنها قوی بود درصدد برآمدند در مقابل آن نهی شرعی در صدد نیکو نوشتن خط و پدید آوردن اقلامی زیاد از یک خط مادر برآیند و اندک اندک حسن خط توجه عموم مردم را در دوران اسلامی بخود جلب کرد و چنان شیفته بدان شدند که آن لذت روحی را که باید در نقاشی که ارتباطی استوار با خط داشت بیابند درین فن ظریف یافتند تا آنجا که خط را میوه قلب و ریحان روح خواندند. آری توجه مخصوص و پیوند محبت بدین پدیده ظریف بود که خطاطان هنرمندی پیدا شدند و خط ابتدائی و محدود را بصورت های دلکش درآوردند و قلمهای تازه و متنوع از آن پدید کردند.

در اوائل خلافت عباسیان (حتی در اواخر خلافت بنی امیه) کسانی بودند که نیکو می نوشتند ولی در دوره ی مأمون نویسندگی آب و رنگی تازه تر یافت و خطاطان زیادی پیدا شدند که در نیکو ساختن خط بمسابقه می پرداختند و خط کوفی را به بیست شکل و قلم درآوردند اما دیری نگذشت که ابوعلی محمد معروف بابن مقله وزیر سه خلیفه المقتدر بالله والقاهر بالله والراضی بالله<sup>۱</sup> در خط اصلاحاتی کرد و شاخه های فراوانی چون: ثلث و— ریحان و— محقق و— توقیع و— رقاع و... از آن برآورد، که مورخان قدیم اقلام متداول را اقلام سته یا خطوط اصلی نامیده اند و شاعری اسامی خطوط سته را بر سبیل اجمال در یک بیت چنین آورده است:

طومار و محقق و رقاع و ریحانست      تسخ است که ثلث او بتوقیع نوشت

(۱) — ابن مقله در دوران این سه خلیفه سه بار وزیر شد و سه بار قرآن کریم را بخط خود نوشت. وی که گویا طبعی تند داشت بواسطه سعایت دشمنان بامرالراضی بالله محبوس شد. دست راست او را بر پند و سپس زبانش را قطع کردند مرانجام بسال ۳۲۸ هجری در زندان درگنشت. گرچه برخی ابن مقله را مخترع خط نسخ نوشته اند اما این نسبت درست نیست زیرا خط نسخ و کوفی در اوائل اسلام وجود داشت.



یوسف و یوسف  
در میان  
کلمه  
نار  
وزیر  
از قاجاری  
تک  
مسلم  
الذین عبدوا

وَكَاذِبُ غَائِبَةٍ سَلَا فِي الْأَيَّامِ لَا يُسَبِّحُ بِأَوَّلِهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ وَلَا أَخْشَى إِلَّا عَدْلَهُ  
وَلَا أَعْمِدُ إِلَّا قَوْلَهُ وَلَا أَمْسِكُ إِلَّا بِحَبْلِهِ يَا سَجْدُ

يَا ذَا الْعَفْوِ وَالرِّضْوَانِ مِنَ الظُّلُمِ وَالْعُدْوَانِ وَ  
مِنْ غَيْرِ الزَّمَانِ وَتَوَارِ الْأَحْزَانِ وَمِنْ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ

فَبَلِّغْ النَّاقِبِ وَالْعُنَى وَإِيَّاكَ اسْتَرْشِدُ لِمَا فِيهِ

الصَّلَاحُ وَالْإِصْلَاحُ وَيَا سَتَعِبُنْ فِيمَا يَفُزُّنْ

بِهِ النَّجَاحُ وَالْإِنْجَاحُ وَإِيَّاكَ أَرْعَبُ فِي لُبَابِ الْعَافِيَةِ

وَنَمَائِمِهَا وَشُمُولِ السَّلَامَةِ وَدَوَامِهَا وَأَعُوذُ بِكَ

كُنْتُ لِعَبْدِكَ الْحَاجِّ أَفْكَ أَنْبَاءِ الْعُلَمَاءِ الْعُلَمَاءِ الْمَجْلَانِ فِي ذَا الْحُلَاظَةِ

قَالَ سَيِّدُ الْأَوْلِيَاءِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ لَا يَرْكُ النَّاسُ شَيْعًا مِنْ أَمْرِهِمْ

لَا يَنْصُلِحُ دُنْيَاهُمْ إِلَّا بِفَخِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ

مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ وَفَالَ رَبُّ عَالِمٍ قَدْ فَتَلَهُ

جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ كُتُبُ الدُّنْيَا

گذشته از استادانی که نامشان مانند آثارشان بواسطه بروز حوادث بسیاری که بر این مرز و بوم روی داد از میان رفت نوابی بسیار از پیشینیان چون میرعلی تبریزی، یاقوت مستعصمی، بایسنغر، میرعماد و... پیدا شدند که هر یک در خوشنویسی برای خود سبکی استوار و محکم بوجود آوردند و بسهم خویش تغییرات و اصلاحاتی هم در خط بعمل آوردند.

خوشنویسی مخصوص طبقه‌ی خاص از مردم نبود بلکه امری بود ذوقی که برای همگان شرکت در آن ممکن بود سلاطین و اُمرا نیز مانند طبقات دیگر همگی بحسن خط توجه داشتند و یکی از مواد برنامه دروس آنها آموختن قواعد خط و سعی در نیکو نوشتن بود. از همان روز نخست که امیرزاده‌ی را بمکتب میفرستادند و لوح سیمینش برکنار می‌نهادند میخواستند علاوه بر این که دانش‌های زمان خود را فرا می‌گیرد از خوشنویسی هم بهره‌ی کافی بگیرد. مثلاً سلطان اوّس جلایری از حُسن خط بهره‌ور بود عضدالدوله فنا خسرو پسر رکن‌الدوله که از اعظام سلاطین نامدار بود علاوه بر فضائلی که داشت مدتی نزد برادر ابن مقله وزیر شهید تعلیم خط میدید.

شمس‌المعالی ابوالحسن قابوس وشمگیر که از اُمرای سلسله‌ی آل زیار و بانواع فضائل و کمالات آراسته بود در حسن خط از مشاهیر خوشنویسان روزگار خود بود. صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عبا دکه خود دست پروده وزیر دانشمندی چون ابوالفضل بن عمید منشی وزیر مشهور رکن‌الدوله دیلمی بود مدتی برای تعلیم خط در خدمت حسن بن مرزبان گذرانیده بود چندی وزارت مؤید الدوله و فخرالدوله را داشت. این وزیر دانشمند بتازیان بیشتر از ایرانیان علاقه داشت و همواره نژاد تازی را برمی‌کشید و از دیدن هم‌میهنان خویش تنفر داشت و بقول خود دشمن مجوس بود و نگاه بآئینه نمی‌کرد مبادا روی مجوسی را به‌بیند. همین وزیر که در علوم و معارف قرن چهارم سرآمد دیگران بود هرگاه خط شمس‌المعالی را می‌دید میگفت: هذا خط قابوس أم جناح طاووس. یعنی، این خط قابوس است یا بال طاووس؟

سلطان بایسنغر<sup>۱</sup> فرزند شاهرخ و نوه امیر تیمور گورکان مردی بود که در فنون

---

(۱) — این پادشاه دستنوشته‌های ارزشمندی از قرآن و سایر کتب مهمه به رشته تحریر درآورده و خود به نقش و نگار صفحات آن پرداخته و در نگهداری آنها جهدی به سزا داشته است. چندی از سلاطین ادوار بعد بارها کتاب قرآن را در طول زندگی خویش رونویس کردند. گویند ابراهیم غزنوی هر سال دو جلد قرآن بدست خود مینوشت و به مکه اهدا مینمود.

بسیاری دست داشت و در خطوط متداوله بخصوص خط ثلث ماهر و توانا بود و بواسطه مهارتش در این نوع خط ویرا یکی از چهارتن ارکان اربعه کاخ خطوط دانسته‌اند که سه تن دیگر این کاخ میرعماد قزوینی ملقب به عمادالملک در خط نستعلیق و میراحمد نیری در خط نسخ و درویش عبدالمجید طالقانی در خط شکسته بودند از صفحات بزرگ قرآنی که از بایسنغر بر جای مانده مهارت و چیره دستی وی در خط ثلث کاملاً آشکار است. چنانکه نوشته‌اند وی مؤسس زیباترین شیوه خطی در امر کتاب نویسی در ایران بوده و چهل تن کاتب و خطاط در حمایت وی باستانساخ کتب می‌پرداختند و او آنها را بمنظور پیشرفت علم و هنر مشمول عنایات خود قرار میداد و هنرمندترین استادان خط و تذهیب را نزد خود نگاه می‌داشت. از سلسله‌ی صفویه شاه طهماسب اول صفوی<sup>۱</sup> که شاهی دانش دوست و هنر پرور بود و خطی بس نیکو داشت و مخصوصاً در خط ثلث و نسخ و نستعلیق دستی تمام داشت و اوقات فراغت را در خوشنویسی می‌گذرانید و به نقاشی نیز مایل بود. شاه عباس اول و دوم صفوی نیز نستعلیق نویس بوده است.

از شاهزادگان این سلسله کسانی مانند سام میرزا (فرزند شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی و برادر شاه طهماسب صفوی است) نستعلیق را خوش می‌نوشت و تذکره تحفه‌ی سامی از مؤلفات اوست شعر هم میگفت و احاطه بادیات فارسی نیز داشت و ابراهیم میرزا که در خطاطی سرآمد خطاطان بود و بهرام میرزا که بگفته‌ی صاحب خط و خطاطان نادره جهان و اعجوبه کیهان بود و پدر وی نیز حسن شهرتی بکمال در خوشنویسی داشت. در دوران قاجاریه گذشته از فتحعلیشاه که برآستی نستعلیق را خوب می‌نوشت، پسران وی از جمله عباس میرزا و دخترانش ام سلمه و ضیاء السلطنه و پسرش میرزا اسمعیل قاجار نیز دارای خط نستعلیق عالی بودند و بخطاطی افتخار میکردند. محمد شاه قاجار (پدر ناصرالدین شاه) و پسرش میرزا محمدتقی قاجار رکن الدوله از حسن خط نستعلیق بمرتبه‌ی قابل قبول بهره‌ور بودند. ناصرالدین شاه که علاوه بر نقاشی در خط شکسته که آنرا نزد میرزا محمد رضا کلهر قدوة الکتاب مشق کرده بود دارای سبک و شیوه‌ی خاص و مستحسن بود و خط ریز را نیکو می‌نوشت. مظفرالدین شاه هم نستعلیق را خوش مینوشت. و چنان بخاطر دارم که سابقاً دو قطعه از خطوط سیاه مشق آن مرحوم را در مجموعه‌ی مرحوم احمد هرمز دیده‌ام.

(۱) — فرزند شاه اسمعیل بوده است. (خود شاه اسمعیل نیز ثلث نویس بوده است)

خط ثلث بقلم شاه اسماعیل اول صفوی





یا کشد از لطف بختساید

لراومه فتحه شاه

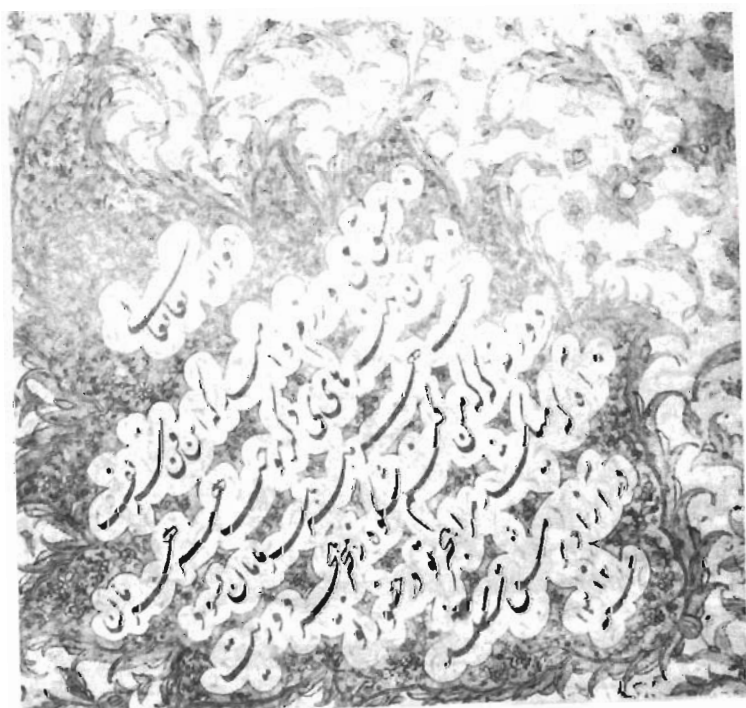
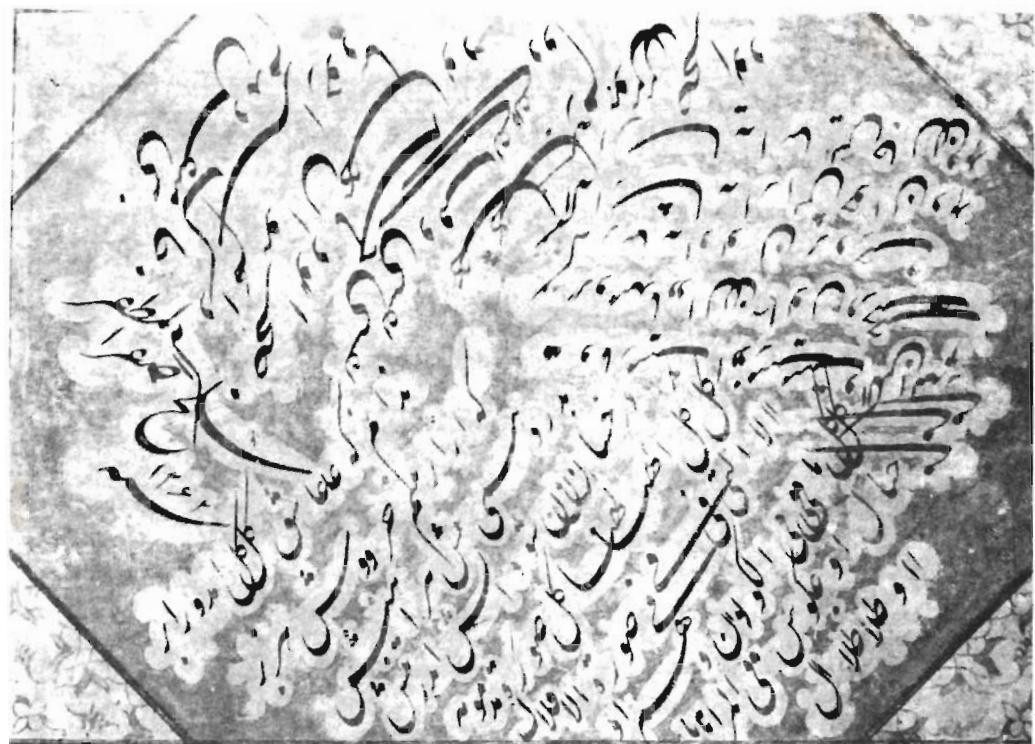
بند و ارا دم بر بهارش

قاجار نے شہر

انکہ یہ سیم میخ و خاقان

مضان مبارک

از دل و جان شدم خریدار





در این دوران شاهزادگان، وزراء، اُمراء، منشیان درباری و استادان بسیاری بودند که اکثرشان خوشنویس و خوش خط بودند<sup>۱</sup> و قواعد خط نویسی را کاملاً مُراعات میکردند و هنرمندان را نیز تشویق مینمودند.

از رجال خوشنویس این دوره هم چندتن را نام میریم:  
ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که در خط شکسته نویسی استاد بود. حسنعلیخان امیرنظام گروسی و عبدالمجید میرزا عین الدوله و علی خان امین الدوله، این سه نفر شکسته تحریر را خوب مینوشتند، مخصوصاً شخص مذکور اخیر درین خط صاحب مکتبی شد که برخی از وی پیروی و تبعیت میکردند (و معدودی هم از امیرنظام) وانگهی روش امین الدوله مقبول بیشتر اهل فن بود. نام میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر کهنتر محمدعلی فروغی ذکاءالملک) فراموش شد؛ وی که نستعلیق نویسی را از مرحوم میرزا رضای کلهر فرا گرفته بود آنرا بشیوهی استاد خود بسیار با قواعد و تعلیم می نوشت و سرانجام بنام احمد قوام السلطنه میرسیم که وی علاوه بر مهارتی که در شکسته تحریر داشت نستعلیق را بسبک میرعماد قزوینی — عمادالملک مینوشت.  
در تاریخ خوشنویسی بنام بسیار کسان از گذشته دور و نزدیک برمیخوریم که هر یک در واقع از برجسته گان و نوابغ جهان خط بوده اند و نام آنها در کتب مربوطه بفروانی یاد شده است.

تاریخ خط و خوشنویسی تنها شامل نام مردانی نیست که در ایران زمین میزیسته اند بلکه بسیاری از خطاطان ایرانی بودند که بسرزمین های دیگر مانند هندوستان هجرت کردند و با استقبالی که از آنها شد خوشنویسی را در آن سرزمین ها رواج دادند و بسیاری از این استادان معروف خط، در دربار سلاطین و امرا مورد توجه شدند ما نام هیچیک از آنانرا نمی بریم که این موضوع بیش ازین بدرازا نکشد.  
علاقمندان بدین گونه مطالب می توانند نام و کیفیت زندگی و هنر و سبک هر یک از آنانرا در نویسندگی و خطاطی، در کتب مربوط بتاریخ خط و خوشنویسان بخوانند<sup>۱</sup>.

- 
- (۱) — در قرن سیزدهم بمناسبت توجه و تشویق، استادان بی شماری که از حد احصاء خارجند در قلمرو هنر خطاطی پای برصه هنروری نهادند که اسامی بعضی از آنان در کتب مربوطه مندرج است مانند: تذکره خوشنویسان معاصر و تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی تألیف و نگارش نویسنده همین سطور — و احوال و آثار خوشنویسان: دکتر مهدی بیانی و غیره.  
(۲) — مانند: تذکره خوشنویسان معاصر — و تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران



باغبان کز خرد وری صحبت گل با پیش بر خانی بخران  
ملک ما بدیدم نام خان

ما محمد مدد

میرودم از سر حشر

A large, stylized, black and white illustration of a musical staff with notes and a treble clef, oriented vertically. The staff is a thick, wavy line, and the notes are represented by various shapes, including circles and diamonds, some with stems. The overall style is abstract and artistic.

A large, stylized, black and white illustration of a musical staff with notes and a treble clef, oriented vertically. The staff is a thick, wavy line, and the notes are represented by various symbols, including dots, stems, and curved lines, some of which are clustered together. The overall style is abstract and artistic, resembling a calligraphic or modernist interpretation of musical notation.



[illegible]



تذکرہ شریف

مکتبہ اسلامیہ

کراچی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ای برکت تو چون امل سپ

فرحما قبر المؤمنین علی بن ابی طالب علیہ السلام

کشتی لقا عسکری

کشتی لقا عسکری

کتاب

کتاب



از خطوط چلیپانی ممتاز مرحوم آقا محمدرضا لاریجانی (معتقد الکتاب) است

هفتاد و نه است هفتاد و نه است هفتاد و نه است  
 در خورشید نور علیات علیات این است که در جانب زینت که در  
 عکس ظاهر بدست برادر ابدن شد حکم خود و صورت که در  
 در عکس در این عکس که در این است که در این است که در این  
 عکس که در عکس که در عکس که در عکس که در عکس که در  
 عکس که در عکس که در عکس که در عکس که در عکس که در  
 عکس که در عکس که در عکس که در عکس که در عکس که در  
 عکس که در عکس که در عکس که در عکس که در عکس که در

این یادداشت که بخط مرحوم میرزا علیخان  
 امین الدوله میباشد، شیوه و یرا در نوشتن خط  
 شکسته نشان میدهد

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, filling the main body of the page. The text is arranged in approximately 20 horizontal lines, sloping downwards from left to right. The script is dense and fluid, characteristic of historical manuscript writing.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, running vertically along the left margin of the page. It appears to be a commentary or a separate line of text related to the main body.



## شرح حال عمادالکتاب:

مازلت تکتب فی التاریخ مُجتهداً  
حتی رایتک فی التاریخ مکتوباً

آخرین استاد مُسلم قلم نستعلیق در نیم قرن اخیر استاد کل مرحوم میرزا محمدحسین سیفی قزوینی ملقب به (عمادالکتاب) از خاندان سیفی قزوینی است<sup>۱</sup> که بلا شبهه بر تمام خوشنویسان عصر خود فضل تقدم پیدا کرده و اینک شرح حالش مورد بحث و مطرح است. وجه تلیق<sup>۱</sup> این استاد خط این چنین بود که مشارالیه باصرار و ابرام سالارالدوله و امیربها در جنگ و چندن دیگر بکتابت شاهنامه فردوسی برگزیده شد. این خدمت را به نیکوئی پذیرفت و انجام داد و بیاس اهمیت این کار از طرف مظفرالدین شاه به عمادالکتاب ملقب گردید.

او فرزند میرزا محمد قزوینی است که در قزوین بشغل قبالة نویسی مشغول بوده است. محمد حسین این مرد تاریخی خط در روز بیست و پنجم فروردین سال

- (۱) — عمادالکتاب در صفحه ۲۱ سطر ۱۳ کتابچه‌یی که شرح آن بعدها داده خواهد شد راجع به نسبت خود چنین می نویسد: میرعماد (خوشنویس معروف زمان شاه عباس کبیر) همشهری بنده از سادات حسنی و سیفی قزوینی بوده و بنده نیز از طرف مادر نسبم بسادات سیفی قزوین میرسد و بهمین مناسبت نام خانوادگی سیفی است (برای اطلاع بر زندگانی میرعماد به صفحه ۱۲۵ مراجعه شود)
- (۲) — عمادالکتاب نیز بشرحی که در اشعار زیر آمده، فرمان شاه را اجابت کرد و بنوشتن شاهنامه پرداخت و روزانه یک و حداکثر دو صفحه از آنرا که هر صفحه ۶ ستون و در هر صفحه ۱۹۸ بیت جا می گرفت می نوشت و هر صفحه را بیول آنروزگاران ۱۵ ریال دریافت می نموده. و این کار در حدود کمتر از سه سال بطول انجامیده و از آقای میرزا محمدخان فرزیب که از شاگردان درجه اول آن مرحوم و در حال حاضر حیات دارند شنیدم که اعطای لقب (عمادالکتاب) از طرف مظفرالدین شاه بوی بجهت اتمام کتابت شاهنامه مزبور بخط و قلم سحر او بوده است. —



اما دربارهٔ پیشرفت وی در خوش‌نویسی بایستی گفت در اوآن کار در قزوین  
بفرا گرفتن فن خط اشتغال داشت. معلم نخست وی درین فن شناخته نشده. در هر  
حال در مکاتیب موجوده که از او باقیمانده است از میرزا محمدعلی خوشنویس  
قزوینی نام میبرد که گویا یکی از استادان وی در خوشنویسی بوده است.

نامبرده قبل از دوره مشروطیت از کاتبان وزارت انطباعات بوده و از سال  
۱۳۱۷ قمری بسمت کاتب در آن جا اشتغال داشته است. در دوره سلطنت سلطان  
احمدشاه قاجار هم مدتی در وزارت داخله با سمت منشی گری بخدمت مشغول بوده و  
با وجود داشتن این سمت در همان زمان معلم مشق خط سلطان احمدشاه هم بوده  
است. وی که دبیری بود فاضل و منشیی فحل و مترسلی مرتجل مقالاتش دل و دیده  
را راحت و لذت می‌بخشید، و در فن تاریخ مطلع و در شعر و انشاء و غیر هم من الفنون  
و الفضایل زبردست بود. این مرد بیشتر اوقات عمر خود را بکتابت و تعلیم خط طی  
کرده و از خطاطان پر کار و ورزیده بشمار می‌آمده است. و از جمله اطفال عده‌ای از  
رجال دوره احمدشاه نیز از متعلمین وی محسوب می‌شده‌اند.

وی در کمیته مجازات<sup>۱</sup> که بسال ۱۳۳۴ قمری باتفاق، میرزا ابراهیم‌خان  
منشی‌زاده. اسدالله خان ابوالفتح‌زاده. مشکوة— میرزا علی اکبرخان ارداقی.  
رشیدالسلطان (پسر حسینقلی خان خلخالی). کریم دواتگر. احسان‌الله خان. سید  
مرتضی. اکبرخان و عده‌ای دیگر تشکیل گردیده بود و دو نفر اولی آنرا اداره میکرد،  
وارد شد. عمادالکتاب بیانیه‌های کمیته نامبرده بالا را می‌نوشت. بسال ۱۳۳۵ ق—  
که از طرف دولت اعضای این کمیته دستگیر شدند، عمادالکتاب نیز گرفتار و مدتی  
در زندان محبوس شد و زمانی هم در قم تبعید و تحت نظر بود<sup>۲</sup>

عمادالکتاب شرح گرفتاری‌ها و حبس‌های خود را در دفتر خاطرات<sup>۳</sup> خود  
یادداشت کرده است و ما عیناً سه فقره یادداشت‌های او را که یکی مربوط بسال

---

(۱) — برای اطلاع از علت و چگونگی تشکیل کمیته مزبور و دانستن هدف آن رجوع شود بکتاب  
تاریخ قاجار تألیف علی اصغر شمیم همدانی

(۲) عمادالکتاب در این شعر نیز اشاره بتاریخ آغاز این گرفتاری میکند:

سیصد و سی و پنج بعد هزار      اوفتادم به حبس با تن زار  
جُرم چبود بود وطن‌خواهی      خواه و تحقیق گن اگر خواهی

(۳) — الواح و اوراق خاطرات مزبور متعلق باقای محمد صانعی است

۱۳۳۶ قمری و دیگری مربوط بسال ۱۳۳۷ هجری قمری است از دفتر مزبور درین جا می آوریم:

بگناه عضویت کمیته مجازات، در روز یکشنبه بیست و دویم ماه شوال سنه یک هزار و سیصد و سی و پنج گرفتار نظمیه شدیم از آنجائیکه بنده و میرزا علی اکبرخان (ارداقی) جز سعادت وطن محبوب خود ایران هیچ منظور و مقصودی نداشته و از حرکات جاهلانه و خودسرانه سایرین متنفر و متاذی بودیم لهذا این گرفتاری را گرچه باعث زحمت و خسارت کلی بود با حسن وجوه تلقی کرده راستگوئی را که یکی از خصائل فطری ما دو نفر است بر طبق اخلاص گذارده و حقیقت را گفتیم و در لیلۀ چهاردهم محرم الحرام که دیشب بود. شکر ت یا مولی که از قید محاکمه و استنطاق جستم همیشه حضرت سبحان را حامی خود دانسته و میداند. مشقه فی السجن یوم پنجشنبه چهاردهم محرم سنه ۱۳۳۶ العبد عمادالکتاب محمدحسین بن محمد قزوینی.

### هوالملک العزیز

امشب لیلۀ هیجدهم ماه ربیع الثانی و ماه هیجدهم گرفتاری این بنده هیچ نیر زنده است در تاریخ بیست و دویم ماه شوال با یگانه دوست خود جناب ارداقی و جمعی دیگر گرفتار و در سیاهچال شوم نظمیه تا نه ماه محبوس و از هستی ساقط شدیم بالاخره در هفدهم ماه رجب سال بعد در بحبوحه مجاعه و قحطی ما را انتقال داده و بخانه برده در زیر فشار مراقبت مأمورین نظمیه نگاهداری کردند و پس از سه ماه و نیم مجدداً همه متهمین کمیته مجازات را گرفتند. در روز دوشنبه هیجدهم ذی قعده میرزا حسینخان ورشیدالسلطان را مصلوب کردند، ابوالفتح زاده و منشی زاده را تبعید بکلات و در بین راه خراسان تیر باران کردند. من فقیر و آقا میرزا علی اکبر ارداقی را به پنج سال حبس محکوم و هنوز با سوء حال گرفتاریم. العبد عمادالکتاب غفر ذنوبه ۱۳۳۷ ق.

\*\*\*

پروردگارا تو خود از مذاکرات ناحقانه و طرز سلوک امروزۀ مسیو و سدهل واقف و از نسبتهای دروغ ظالمانه که بمن مظلوم و محبوس داد مُستحضر میباشی پس از هیجده ماه حبس و ذلت و بدبختی و آن همه تحقیقات دقیقه تازه امروز میگوید شما طرفدار مُستوفی زاده هستید و قبل از گرفتاری برای او کار









سحررید و ساء هم اگر مستخلص بشوید برای او کار خواهید کرد و نیز اظهار نمود که شما برای استفاده شخصی و پول گرفتن از مردم این اقدامات را کرده اید. خداوند من محبوس و در بیغولۀ شوم ادارهٔ نظمیهٔ مقهور بغض و کینهٔ جاهلانه بی اساس این مرد اروپائی هستم من بیچاره را در تنگنای مقبره استبداد خود جا داده و از این قبیل مزخرفات میگوید و مرا طرفدار عمر و زید می شمارد. بارالها، کریم، کردگارا، من در مقابل سیلهای دهشتناک زندگی برباد ده گیتی صبور و در جلو حوادث گوناگون گردون بردبار و بتمام مصائب روزگار ساخته مقدرات خود را بشأن و عظمت و جلالت تو سپرده ام. تو خود شاهد حال و گواه احوال من بیچاره هستی که من طرفدار اشخاص نبوده و یکدینار استفاده شخصی نکرده و با صمیمیت شایان تقدیری برای وطن عزیز خود قیام نموده ام. رفتار جاهلانه و گفتار بیحقیقت این شخص کمرم را خم کرده و مرا مبهوت و جگرم را سوزانید. آوآخ آوآخ که دلم بدرد آمد و در زیر بار حرکات مستهزانهٔ این مرد جابر و ظالم بکلی از زندگی بزار و اعضا و جوارحم مرتعش گردید ای معبود بیزوال، ای منتقم حقیقی تو خود ترحم و تفضل فرما و این فقیر را از این مذلت نجات ده. والسلام دویم ماه ربیع الثانی نزدیک ظهر پس از مراجعت از نزد رئیس تشکیلات در محبس نوشته شد العبد المذنب عمادالکتاب ۱۳۳۷ قمری.

در تحقیقاتی که در شرح احوال این استاد می کردم، علاوه بر دو فقره نامه که در صفحه های قبل ذکر شد بچند فقره دیگر از مکاتبات و نامه های وی دست یافتم که یکی از آنها را به سلطان احمدشاه قاجار بمنظور اثبات بی گناهی خود و طلب عفو و بخشش و استخلاص از زندان نظمیه<sup>۱</sup> (نام شهر بانی در آن ایام) نوشته و ممضی و ممهور ساخته

(۱) — بعد از سپری شدن دوره داروغه خانه ها که بتوسط شبگردهای محلات بمنظور حفاظت از اماکن کوی و برزن ها اداره میشده، نظمیه جایگزین آن شد. و سپس در عهد رضاشاه نام نظمیه به شهر بانی تبدیل شد.

خلاصه در تاریخ ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۱۲۹۲ شمسی که سردار همایون رئیس نظمیه وقت استعفا داد نظمیه زیر نظر مستقیم مستشاران سوئدی قرار گرفت و وستدهل یا (و یستاهل) که سمت رئیس مستشاران سوئدی را داشت رئیس آن گردید.

تاریخ تشکیلات نظمیه توسط مأمورین سوئدی اول سرطان ۱۲۹۲ شمسی — ۱۳۳۲ قمری است و تاریخ انقضای خدمت آنان نهم جدی ۱۳۰۲ شمسی — ۱۳۴۲ قمری است که این ایام قبل از سلطنت رضاشاه پهلوی بوده است. و بدین ترتیب سوئدیه مدّت ده سال و چهار ماه در ایران مشغول کار بودند که در ایام سلطنت پهلوی ازین سرزمین خارج شدند و نظمیه تحویل ایرانی ها گردید.

و بعرض رسانیده و نامه های متعدد دیگر نیز بمقامات مختلفه نوشته است.  
چون این نامه ها نمونه ی خط و انشاء آن مرحوم و روشنگر مباحث این تاریخچه  
است، لهذا نخست عریضه ای که به عنوان احمدشاه نگاشته بمناسبت اهمیتی که  
داشته کلیشه کرده و سپس دو فقره دیگر را در این جا نقل می کنیم:

## مقام مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواح نافداه

«اعلیحضرتا: جنبه نفسانی بشر از ضربه های شدیدی که بجسم انسانی  
وارد میشود، نمی تواند متألم نگردد، ولی صدمات عارضه ما همینکه بقلب  
میرسد فوراً یک بارقه مشتعلی مانند برق او را آتش زده و در مدت نه ماهه حبس  
که مونس ما فقط فکر ما و در یک سکوت مطلق محاط بودیم، این ترنم ملایم  
مخفی را بهتر و صریحتر می شنیدیم که: وطن چه کلمه شیرین و چه لفظ  
محبوبی است. اما از طرف دیگر ذائقه ما هیچوقت نتوانست این تلخی را  
فراموش کند که نمیتوانیم بیگناهی خودمان را بهموطنان خود مدلل خصوصاً  
پاکی عقیدت و نیت خود را بسریر مقدس شاهانه معروض داریم!»

با وصف این تشقی خاطر و تسکین قلب یک عده اشخاص مقیدی که  
ذرات وجود آنها با مواد بسیطه آزادی ایجاد شده یک تصور لطیفی بود که میل  
داریم باستحضار خاطر مقدس ملوکانه برسانیم که: مدت حبس ما دو مرحله را  
ظی نمود که اولی شدیدتر و قسمت دویم بالنسبه خفیف تر بود یعنی در ایام اولیه  
که در بهای محبس ما مسدود و سیر نظر ما بیک تنگنای محقری محدود بود با  
یک نظرهای دقیق معنوی همیشه یک موجود مقدس و یک هیكل مهربانی را  
میدیدیم که با کمال شفقت دست نوازش و دلداری بر سر ما کشیده و با یک  
آهنگ دلنوازی مصائب و شداید قلبی ما را تخفیف و در همان ایام باین مونس  
معنوی مأنوس شده بهتر و واضحتر شناختیم که این مادر مهربان وطن است و تا  
چه اندازه نسبت بفرزندان صدیق باوفای خود شفیق و دلسوز میباشد. و اما در  
مرحله دویم که در بهای محبس ما باز و برای هر یک، یک قسمت کوچکی از  
لوحه دلربای سپهر منظر شده بود دیدیم اگر چه دست ما از دامن دولت متبوعه  
خود کوتاه و هیچگونه دست رسی بهموطنان محبوب خود نداریم اما با یکوسیله  
دیگر میتوانیم پاکی عقیدت و بیگناهی خودمانرا بخارج از محوطه محبس

برسانیم، یعنی احساس نمودیم که ذرات کاینات مملو از حقیقت خصوصاً قسمت بالا تر ابداً آلوده بدروغ. و دورویی. و تقلب نشده پس ما میتوانیم حقیقت و پاکی نیت خودمان را باین ذرات پاک سوار کرده و در فضای وطن منتشر و بیابگاه مقدس شاهانه برسانیم چنانکه انعکاس همین اقدام بود که بیگناهی و مظلومیت ما را بافکار عمومی معروض و بیچارگی یک عده اشخاص خوش قلبی را کاملاً جلوه گر نمود. شاهنشاه نابرده رنج گنج میسر نمی شود ما خوشوقتیم که در ازای این همه محنت و مصائب ناهموار که نتیجه آن ما و فامیل ما را در خاک سیاه جالس و بیک پرتگاه عمیق نیستی نزدیک کرده است برای سعادت آتیه این گنج شایان را که عبارت از جلب توجه سلطان محبوب و هموطنان عزیز خودمان است تحصیل کرده ایم.

تاجدارا، خوشوقت تر اینکه بعلاوه تحصیل یک چنین سرمایه بزرگ یک چیز مخفی و یک موضوع مهم مستوری را طبیعت بافکار عاقله و انظار ایرانیان عرضه داشته و مبرهن نمود که گناه ما فقط پاکی نیت ما یعنی ما یکعده مردمی بودیم که با یک قلب پاک، و وجدان مجرد بی آرایش شاه خود. و تاج و تخت سلطنت خود و استقلال وطن عزیز خودمان را صمیمانه دوست داشته و آرزو داشتیم که وارث و جانشین داریوش ما بین سلاطین محتشم دنیا سرفراز و مفتخر باشد. اعلیحضرتا ما هیچ نمیدانیم حکومت وقت از چه نقطه نظر اینهمه مدت به ادامه بدبختی ما راضی شده هیچگونه رقت و ترحم بروزگار اسف اشتمال ما نفرمودند اینک که از تفضلات الهی و مساعدت هموطنان عزیز خودمان که متکی و مستظهر بتوجهات اعلیحضرت اقدس شهریاری است حبس غیر قانونی ما بیک وضع آزادتری تبدیل شده است بعد از تخفیف حالت بُهت و تأثرات تعجب آمیز اینمدت به پیشگاه مقدس ملوکانه معروض و آرزو میکنیم زودتر این نیت و عقیده خالص ما بافکار عمومی عرضه شود که محبت و علاقمندی ما نسبت بتاج و تخت آن اعلیحضرت و وطن محبوب خودمان همان است که بود و ما استقلال وطن را صمیمانه دوست داریم.»

«محمدحسین عمادالکتاب»<sup>۱</sup> محلّ مهر

(۱) - اصل این نامه متعلق است بکتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی

مقام مقدس بنکان معیضرت اقدس شایسته ای را خوانده

معیضرت ! جنبه لغت‌آلود بشر از ضرب‌های شیدی که جسم انسانی دارد می‌شود نمی‌تواند سالم بگذرد ولی صدمات عارضه همیشه تعب میرسد و از یک باره  
مشتکی مانند برق اورا آتش زده و در مدت نه یا بیست که منس فخط‌فلما و در یک سکوت مطلق محاط بودیم این ترنم غایم مخفی را بهتر و صریح‌تری شنیدیم که  
: وطن چه کلمه شیرین و چه لفظ محبوبی است . انا از طرف دیگر دانسته ایم چو ت شرافت این غنچه را ز او سرش کند که غم‌انگیز می‌گشاید خودمان را به طوفان  
دلیل خصوصاً باکی حقیقت و نیت خود را بر سر مقدس شایسته عرض داریم .

با وصف این تفتی خاطر و سکین قلب یک دهه شخص مقیدی که ذرات وجود آنها را بواسطه آزادی ایجاد شده یک تصور لطیفی بود که می‌دانیم با استحضار  
خاطر مقدس ملوکانه برسانیم که : مدت صبر و در محضر اعلیٰ نمود که اولی شدیدتر و ثانی با تنبیه خفیه تر بود یعنی در ایام اولیه که در بهای مجلس آمد  
و سیر نظر ما یک تنگی می‌تصریح می‌داد و بود با یک نظرهای دقیق معنوی همیشه یک موجود مقدس یک معجزه الهی را می‌دیدیم که با کمال شگفتی دست نوازش و دل‌داری  
بر سر ما کشیده و با یک آهنگ دل‌نوازی مصائب و شداید قبر را تخفیف و در همان ایام این مونس معنوی ما نوس شده بهتر و آشناتر شناختم که این مادر بهر باطن  
و آنچه اندازد نسبت بفرزندان صدیق با وفای خود مشفق و دل‌نوازش .

و اما در مرحله دوم که در بهای مجلس باز و برای هر یک یک قسمت کوچکی از لوح دل‌های سپهر منظر شده بود دیدیم اگر چه دست ما از در دولت قبول خود کوتاه بود  
دست بی‌جهل‌ان محبوب خود ندانیم اما با یکوسید دیگر می‌دانیم که حقیقت و گنجینه هر خود ما را با تاج خارج از قوط مجلس برسانیم یعنی احساس می‌کنیم که ذرات کائنات ملو از  
حقیقت خصوصاً وقت بالاتر ابد آلوده بدروغ و دودویی . و تعجب نده پس می‌توانیم حقیقت و پاک‌نیت خودمان را با این ذرات پاک سوار کرده در فضا  
منتشر و با یکاه مقدس شایسته برسانیم چنانکه انگار پس این اقرار بود که گنجینه هر مخلوق را با یکاه عمو مرموز و چار که یک دهه اشخاص خوش‌قبر را که در جلوه  
شایسته نابوده پنج گنج می‌فرستد ما خوش‌وقتیم و در از این بهجت و مصائب ما بهر دره فخر آن ما می‌دارد خاک سیاه جالس و یک پر گنجینه بیشتر  
نزدیک کرده است بر دست آریه این گنج شایان را که جارت از جیب توجبه سلطان محبوب و موهبتان عزیز خودمان است تحسیر کنیم .

تا بعد از آن خورق ترانیه بجا ده تحسیر یک چنین سرایه بزرگ یک خیر خیر و یک موضوع مهم دستور را طبیعت بجا عاده و اظهار دایان عرصه داشته و برین

نزد که گن و ناطق پاکت ، نیز مکتبه مردم بودیم که بایک قباک و وجدان خود به آرایش شاه خود . و باج تخت سلف خود .

و اتحدال و طرغیز خود ما را میماند دست داشته و آرزو داشتیم در ورث و جانشین داروش ما بین سلاطین محکم دنیا سرافراز و مشهور باشد .

عصیضه تا هیچ نیدانیم حکومت وقت در چه نقطه نظر دهنده شد با دانه به بخت و رهنش به یکجمله وقت و رحم بر دوزگار بهشتیال و نذر دوزخ  
اینک در تفضلات آئین و مدت هر طمان غریز خوانان که مسک و مستطو تو جهات عصیضه اقدس شهر با یک صبر غیر قان و طرغیز و ناطق پاکت  
آرزو تر تیر می شد است بعد از تخفیف حالت بهت و تاثرات غیب آینه انداخت به پیشگاه مقدس طوکانه معروض آرزو میکنیم زودتر این غایت  
خالص با کفای عموم عرضه شود که محبت و عداقه مندرانیت باج و تخت آن عصیضه و دوطرغیز محبوب خودمان هانی است که بود و ما اتحدال طرغیز

میماند دست داریم .

محمد حسین علی قزوینی



لیکھارو سبب دے مارو دے ہی ہنصوب محکمہ سوسائٹی ملی رسیدہ وہم و ہما فرماں است بموقع ہجرت الدارو  
یہ لکھارو سبب دے مارو دے ہی ہنصوب محکمہ سوسائٹی ملی رسیدہ وہم و ہما فرماں است بموقع ہجرت الدارو

مادہ دوم - ہیئت دولت مامور اجرای این قانون باشند . تاریخ مسمی است  
۱۳۱۵



بانیات خدوخال

نظر باطل است بهتمم تمام قانون اساسی مضر میرسد

معاونت اداری کل که در تاریخ ۱۳۰۳  
مادودول - قانون اجازت عذر و احوال اسحق حامی

## مقام منیع وزارت جلیله داخله دامت شوکه

«آقای وزیر داخله در تاریخ نوزدهم برج سنبله در تحت نمره (۹۹۲۴) در ذیل مکتوب جوایه فقیر شرحی بخط مبارک خود مرقوم و بشارت استخلاص را داده بودید.

اولاً این بشارت در قلب ساکنین این محبس یعنی پنجنفر محبوسی که از کثرت مصائب و صدمات طاقت فرسا متحیر و مبهوت و بالاخره از فرط استیصال مقدرات خود را تسلیم قضا و قدر کرده و هر لحظه قوای باصره و سامعه خود را جمع و متوجه زنگ اخبار درب محبس مینماید میدانید چه اثر نمود؟ همان اثری را نمود که از انفاس سرتا پا قدس حضرت مسیح علیه السلام درباره حاجتمندان آستان ملا یک پاسبانش ظاهر میشده. که همه با قلبهای رقیق و دلهای پژمرده از استماع این خبر حقیقه مسرور و با حال انبساط این فوت این بزرگواری را تقدیر و دقایق و ساعات خود را بانتظار نتیجه دستخط مبارک میگذرانند، و بی اندازه متعجب میباشند که چرا تا حال بعهدہ تعویق و تأخیر افتاده است.

من بنده نمیخواهد داخل مبحث با تقصیری و بی تقصیری خود و این اشخاص شده و عرض نماید آن کسیکه توقیف او مطابق قانون و محبوسیتش از روی تحقیقات عمیقہ و در نزد وجدان خود را محکوم بتقصیر بداند ناهلایمات و شدائد محبوسیت تا یکدرجه در خاطرش خفیف و زبان شکایت باز نخواهد نمود. و محبوسیت اینچند نفر فاقد شرایط عدل و انصاف بوده است.

فقط خاطر مبارک را معطوف بحال زاریک اشخاص مینماید که، ودایع پروردگار و دارای تمام احساسات دقیقه و فرزندان همین آب و خاک و چهار سال<sup>۱</sup> تمام است که در چنگال بیرحمانه گیتی من غیر حق بانواع بدبختیها. شکنجهها. مصائب گوناگون و صدمات نگفتنی گرفتار و از ابتدا تا کنون جز مطالب محنت افزا جز افسانههای مضحک نشنیده اند.

فدوی صمیمی متجاوز از بیست سال است که بمناسبتی که (انشاءالله حضوراً عرض خواهد کرد.) بشخص شخیص حضرت مستطابعالی ارادت

---

(۱) — مرحوم دکتر مهدی بیانی در شرح حال مختصری که در کتاب احوال و آثار خوش نویسان آورده باشتباه جمعاً مدت زندانی عمادالکتاب را دو سال ذکر کرده است.

خالصانه داشته و با اینکه خود بقولی (از کفر ابلیس) معروف تر است میخواستم خود را کاملاً معرفی نموده و شناسائی دهد که اتفاقاً دیروز عریضه خدمت حضرت اقدس والا شاهزاده نصره السلطنه عرض و شنیدم در موقعی رسیده که حضرت اشرف عالی در آنجا تشریف داشته و گمان دارم بواسطه لطف مفرح<sup>۱</sup> که بفقیر دارند عریضه فدوی را پس از قرائت بحضرت مستطابعالی نموده اند و بجای اینکه شاید ننموده باشند سواد چند سطر اولیه آنرا نوشته و لطفاً تقدیم نمود که پس از ملاحظه تمام سوء تفاهات از زوایای قلب مبارک انشاءالله زایل و هرچه زودتر خاتمه ببدبختی و بیچارگی این قبیل اشخاص بدهند که انشاءالله پس از استخلاص برای عرض تشکر و امتنان شرفیابی حاصل نموده و فرد فرد این پنجفرد در حضور مبارک معرفی شده و کاملاً رفع بعض شبهات بشود.»

العبد عمادالسیفی محبوس<sup>۱</sup>

۲۷ میزان ۱۲۹۹

### حضور مبارک... آقای نصره السلطنه دامت شوکته

«نظر مبارک در آخر این عریضه بدو چیز معین مصادف و همان دو چیز حاکی مقصود تواند بود که اولی امضای عمادالکتاب و دومی امضای محبس و ملتفت خواهند شد اینعریضه را عمادالکتاب از محبس نظمیه بحضرت اقدس والا عرض کرده است. عمادالکتاب کیست؟ معلم حضرت اقدس والا و یکی از اساتید هنرمند این مملکت و تا کنون متجاوز از چهار هزار نفر اطفال را تربیت و یک چیزهای نفیس (رسم المشق. شاهنامه. کتب عدیده. نقاشیها. شعرها. طغراها کتبهها. قطعات از نسخ. ثلث. رقاع. تعلیق. نستعلیق. شکسته. و کتاب لغتی که اکنون در محبس مینویسد) از خود بیادگار گذاشته. و شرف افتخار معلمی بندگان اعلیحضرت قویشوکت همایونی و والا حضرت اعظم ولیعهد<sup>۱</sup> و حضرت اقدس والا دامت عظمتهم نیز نایل گشته است که درس پیری و تحلیل قوای مادی اجرت خدمات و مشقات خود را ببرد که متأسفانه سال چهارم است که در محبس انفرادی نظمیه با یک قیودات طاقت فرسای داخلی و عوارض

(۱) - اصل این نامه نیز در عتیقه فروشی نقشینه وجود دارد ۵۱/۳/۱۵ شمسی.

(۲) - منظور احمدشاه و ولیعهد او محمد حسن میرزا می باشد.

هولناک خارجی امرار مرگ (بصورت زندگانی) مینماید برای چه»<sup>۱</sup>  
 مدت این محبوسیت در عریضه مورخ ۲۷ میزان ۱۲۹۹ با ذکر تاریخ مُصرَح در  
 حدود پنج سال و اندی طول کشید و چنانکه گذشت زندگانی آن مرحوم بمناسب  
 عضویت او در کمیته مجازات خالی از گرفتاریها و نکبت نبوده و از این رهگذر در  
 زندان بود که توانست بتکمیل خط نستعلیق پردازد و فقط در اواخر عمر خود یعنی در  
 سال ۱۳۰۴ شمسی بود که در دفتر مخصوص رضاخان یهلوی به سمت فرمان نگار وارد



عکس مرحوم عماد سیفی در لباس فرمان نگاری میباشد  
 شد و مأمور تحریر فرامین و نامه ها گردید و چند گاهی براحتی و آسایش زندگی نموده  
 و بغیر از این چند سال مابقی عمرش پر از حوادث ایام بوده است.

(۱) - اصل این نامه در عتیقه فروشی نقشینه وجود دارد - ۱۳۵۱/۳/۱۵

عمادالکتاب علاوه بر مُعلّمی مظفرالدین شاه و احمد شاه و بعضی از شاهزادگان قاجاریه مانند حسین قلی مظفری نصره السلطنه والی فارس فرزند مظفرالدین شاه و عموی احمدشاه و محمد حسین میرزا ولیعهد، معلم محمد رضایپهلوی شاه سابق در هنگام طفولیت و ولیعهدی و سایر برادران وی بوده است.

اینک سواد یکی از نامه‌های عمادالکتاب که برئیس دفتر مخصوص وقت نوشته و دستور نحوه مشق خط را بولیعهد آنزمان می‌دهد در اینجا نقل و سپس پشت جلد رسم المشق چاپ اول وی بمنظور نمونه‌ی خط کتابتی او در این جا کلیشه می‌شود.

قربانت شوم دیروز بزبانت خطوط زیبای بندگان والا حضرت اقدس دامت عظمته نایل و از اهتمام جناب عالی بی اندازه مشغوف شدم. چیزیکه فی الجمله موجب ایراد و توجه ذات اقدس همایونی ارواحنا فداه را جلب کرده بود بزرگی پاره‌ای از کلمات که در کنار بعضی از حروف خود واقع و من حیث المجموع از رونق آن خط زیبا کاسته بود. گرچه دستور بنده با وجود اجل عالی که دارای کمال و فضل و دانش می‌باشید زیره بکرمان بردن است ولی اطاعت امر ریاست محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی فرض و من بنده را بتحریر دوسه صفحه وادار نمود. این تحریرات که عاری از کلمات پرپیچ و خم شکسته و عاری از کلمات مشکل نستعلیق است بعقیده بنده و رأی صاحب نظران بهترین اسلوب و هرگاه میل مبارکشان اقتضا فرمود پیروی فرمایند.

بنده هیچ نیرزنده عمادالکتاب<sup>۱</sup>

این مرد بزرگوار دوره زندگانی خود را با نهایت شرافتمندی گذرانیده و از لحاظ خدمت بجامعه و روح وطن پرستی محلّ تکریم و احترام طرفداران علم و ادب و مظهر خدمات مهم و جالب توجهی بوده و در پاداش خدمت صادقانه خود از طرف دربار باخذ مدال مفتخر شده و همچنین از طرف وزارت معارف در سال ۱۳۱۳ شمسی بدریافت یک قطعه نشان درجه اول نائل آمده قرین اعزاز و افتخار گردیده بود.

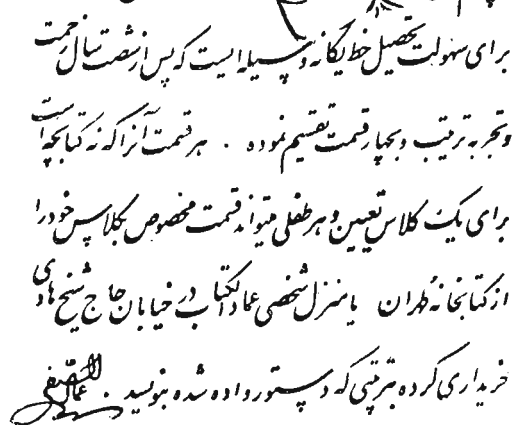
عمادالکتاب در طول حیات خود مسافرت‌هایی بخارج از ایران از جمله روسیه و نیز بارو پا برای چاپ رسم المشقه‌های خود کرده بود.

این سوادنامه‌ایست بدون تاریخ که عماد سیفی به عنوان دبیر اعظم برای ترتیب دادن چاپ کتابچه‌های رسم المشق خود نوشته بوده و در این مورد از او کمک و مساعدت خواسته است:

(۱) - مسوده این نامه نزد آقای سید ابوالفضل موسوی کجوری شاگرد مرحوم عمادالکتاب است.

قربت شوم      دیو در باریت خطوط زینا پر سبکبان و انصاف  
 اقدس و است عظمه نایب و از انعام جناب عالی به از ازه شوق شوم  
 چرخیده به اجماع موجب ایراد و توجه ذات اقدس هدایت ورود اخلاص  
 جلب کرده بود بزرگ پاره از کلمات در کن ز منبر در حرف خود واقع  
 در محبت الجمع از روش آن خط زینا کاسته بود که چه دستور بنده با خود  
 اجر عالی در دارای کمال و فضل و دانش باشد زیره بکرمان بودن است  
 و به اطاعت امر ریاست محترم و مخصوص شایسته فرض بنده را تجرید و صحت  
 و در در نمود این تحریرات در عذر از کلمات پرچ و خم شسته و عذر از  
 کلمات متعسر نستیق است بقیه بنده در برابر صاحب نظران بهترین است  
 و هرگاه میرسد این قصه فرمود پرور فرماید . بنده هیچ نیز زمره <sup>الکتاب</sup>

مسوده، این نامه نزد آقای ابوالفضل کجوری است



45

قربانت شوم کراراً مسموع افتاد که بقدم خود کلبه محقرم را مزین و من  
 بنده را مفتخر خواهند فرمود، باین خیال تا حال منتظر و بدبختانه از این فیض  
 عظمی محروم عاقبت برحسب لزوم امروز عصر بوزارت جلیله جنگ آمده در آنجا  
 نیز موفق بدرک این سعادت نشدم. علیهذا مراجعت بمنزل کرده بوسیله این  
 مکتوب ابتدا تشکرات خالصانه خود را تقدیم و پس از عرض ارادت صمیمانه  
 مستدعی است وقتی را برای ملاقات معین فرموده و بوسائل مقتضیه اطلاع  
 دهید تا شرفیابی حاصل و در ضمن ارائه طریق طبع کتابچه‌های رسم المشق  
 خاطر مبارک را بموضوعی که یقین دارم علاقه مند میباشید احاطه داده لامحاله  
 در مقابل آن مراحم باطنی بلکه خدمتی کرده باشد. ارادتمند صمیمی  
 عمادالکتاب السیفی<sup>۱</sup>

مفاد دو فقره نامه‌های زیر می‌رساند که عمادالکتاب برای تهیه وسایل چاپ  
 رسم المشقه‌های خود از هرجهت جهد و کوشش فراوانی بعمل آورده است:  
 پنجم ماه شوال ۱۳۴۲

توسط آقای مستشارالدوله وزیر علوم و معارف

مقام مقدس هیئت محترم وزراء عظام دامت عظمتهم

گرچه بواسطه لطافات طاقت‌فرسای وارده از دنیا و مافیها مایوس و از  
 فرط یأس در ماتمکده خود منزوی و با خون دل تغذیه کرده میل نداشتم حتی  
 سلسله ایوان این حکومت فعال مقتدر نوشروانی را نیز بحرکت آورده تقاضائی  
 بنمایم.

اما چکنم که موقع مانند لیلۃ‌القدر (بوجود بندگان حضرت اشرف یگانه  
 مرد توانای ایران آقای رئیس‌الوزراء) یکموقع عزیز و در گذرگاه آن نشستن و دم  
 فرو بستن بعقیده معارف‌پروان و ترقی‌خواهان کفر محض است و ظلم فاحش.  
 بنابراین آغاز سخن کرده عرض میکنم — کمتر کسی باندازه فدوی قوای جوانی و  
 تمام افکار و اهتمام خود را فقط و فقط مصروف تعالی و سعادت مملکت کرده  
 است که یکی از آنجمله ترتیب رسم المشق و اگر یک چنین چیزی ما بین ملت  
 دوربین حق‌شناسی صورت یافته بود قطعاً استفاده‌های مهمی عاید مخترع و  
 محتاجین آن میشد.

(۱) — این نامه نیز نزد آقای میرابوالفضل موسوی کجوری است.



مُسلماً یک اختراعی که محتاج الیه عاقله افراد مملکت باشد غیرممکن است که در مدفن بی اعتنایی مانده و بمیرد یعنی آن روزگاری که مصادر امور مملکت با اهمیت یکچنین چیزی پی برده و توجه بنمایند یقیناً این قضیه مورد دقت و انتظار من بنده بموقع اجرا گذاشته خواهد شد اقا من میل دارم که افتخار این خدمت عاید آن هیئت محترم شده و نیز آرزو مندم ثمره شیرین این مشقت خود را در زمان حیات هم ببینم.

یک کتابچه از رسم المشق های سابق خود که عبارت از ۲۲ کتابچه و دارای بعضی نواقص بود لفاً تقدیم و برای مزید بصیرت عرض میکند از هفت ماه قبل مشغول ترتیب یک رسم المشق مجددی است که بمراتب از رسم المشق سابق بهتر و برای اطفال مدارس نافع تر و مختوی سی و شش کتابچه بخط نستعلیق و هم بخط شکسته زیبائی بوده بنوشتن یک دوره هر طفلی (در موقع تحصیل) دارای خط خواهد شد و دیگر محتاج بتعلیم و مشق ثانوی نخواهد شد.

برای طبع اینها با مطبعه هارلم در هلند و مطبعه کاوه در برلن مذاکره کرده تقریباً معادل سه هزار تومان برای طبع اینها لازم و بواسطه گرفتاری ها کیسه ام تهی و از هیئت محترم وزراء عظام دامت عظمتهم استمداد میجوید و بی اندازه مایل است که اینکار در دوره زمامداری بندگان حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء صورت گرفته اهالی ایران عموماً ثناجوی ذات مقدسشان باشند.

فدوی محنت کشیده عمادالکتاب السیفی

کتابچه های ۳۶ گانه رسم المشق این مرحوم نسل معاصر را قرین امتنان خود نموده و در هر کجا و هر جا اولادان این سرزمین لقمه از خوان کرم و معرفت این خطاط نابغه برداشته اند.

عماد سیفی<sup>۱</sup> همان کسی است که عده ای از خطاطان و استادان مُسلم معاصر از شاگردان و تربیت یافتگان مکتب این رب التّوع هنر بوده و همگی غریق امتنان و سپاس او یند و همگی و یرا متصف بصفات حمیده و سجایای اخلاقی میدانند. عمادالکتاب روزهای جمعه هر هفته در منزل شخصی خود واقع در خیابان حاج

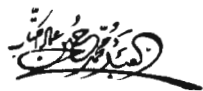
---

(۱) — برای اجتناب از تکرار لقب آن مرحوم (عمادالکتاب) گاهی نیز با آوردن کلمه (عماد سیفی) اکتفی شده است.



## بسم الله الرحمن الرحيم

برابر باب خبرت و بصیرت و خداوندان همت و فوت پرشیده و پشتوریت که غموم مل خیه تمند نه تجارب سنو آه و نون  
 عدیده دانسته و فهمیده اند که راه ترقی و پیشرفت امروز در دنیا برای نوع بشر منحصر بترفع علوم و نشر معارف است هر قوم  
 و ملتی که از این بهره بی نصیب مانده و رو بضمحلال و انقراض گذارده و طولی کشیده که آنطایفه مبتلای علم حقیقت  
 خوشان را بایک منظره وحشتناک و بحالت خرن انگیزی تسلیم اقوام مل عالمه تمند نموده زندگانی قومیت را در آغ  
 کشته اند و همین جهت است که زور کار ما امانی ایران بین تیرگی و سیاهی رسیده و هیچکس راه ترویج معارف قدیمی  
 بر نداشته و تخم سعادت نمی کاشته و اگر هم گاهی از گوشه و کنار بدبختی پدید آمده و خواسته است در این راه قدمی بردارد  
 از آن بچاره احدی حمایت نگرفته و کسی سر راهی ننموده است چنانکه این بنده بجهت آنکه سالهاست <sup>انواع</sup> عسر خود را در راه  
 خطوط ایرانی صرف و با هزاران خون بکرم مصائب این فن را بجمعی که شاید موجب تحبذ بعضی معارف پروران باشد  
 رسانیده ام بخیال تسهیل تحصیل خط که سالهاست بنا بر این آب و خاک دچار فساد و از هر کس پست عاشق حبس خبر  
 فرمایشات یاس آمیز شغفت بالاخره از فرط عشق که در انجام اینکار داشت تمام دارائی خود را فروخته و خود را در <sup>مستغرق</sup>  
 قرض و پریشانی کرده دوره رسم المثنی را ترتیب داده و بطبع رسانیده اینک که سه چهار سال است از این مقصد میگذرد  
 آنقدری را که بطبع رسانیده بود فروخته و ضمناً معلماتی در تکمیل و دفع نواقص آن حاصل کرده است که اگر آقایان <sup>انتم</sup> و سران  
 در این موقع باین بنده ناخیر معاشرت و مساعدت فرمایند اقدامی کافی و بعضی وافی و بطبع ثانوی رسم المثنی نموده براه  
 تحصیل خط را بهر آسودگی و آسودگی از دوره اول خواهد کرد



شهر محرم ۱۳۲۹

شیخ هادی نبش جامی مجلس تعلیم خط داشت و بتعلیم خط علاقمندان و شاگردان خود می پرداخت و از هر یک ماهانه دستمزد مختصری دریافت می نمود. از میان صدها شاگرد که زیر دست این استاد در خط نستعلیق تعلیم گرفته اند، بعضی را که متبادر بذهن است نام می بریم و از آنجمله اند:

میرزا محمد فرزیب (کجوری سابق) - حسن زرین خط - مجدالکتاب گرگانی - علی اکبر سروش - غلامعلی سروش - علی منظوری تفرشی - تقی حاتمی - علی آقا حسینی - محمد افضلی - میرابوالفضل موسوی کجوری - سید حسین نوربخش - علی اکبر کاوه - احمد کجوری که برای ارائه نمونه ی خط شاگردانش بالضرورة این چند قطعه را ذیلاً چاپ می کنیم:

عمادالکتاب همه اقلام خطوط را بسیار خوش مخصوصاً نستعلیق را از کتبه تا غبار استادانه و نیکو می نوشت. شیوائی و گیرائی و کمال خط عمادالکتاب تا بدانجا بود که مورد توصیف بعضی از شعرا و خوشنویسان همعصر خود قرار گرفت، چنانکه دوبیت زیر را ادیب دانشمند و شاعر وقاد و خوشنویس عالیقدر مرحوم آقا سید محمد ملقب به شرف المعالی و متخلص به بقاء در وصف خط عمادالکتاب گفته و او را بهترین وجهی ستوده است:

مشک ختن و شهد روان گوهر ناب      ریزد ز دم کلک عماد الکتاب  
خط هم خوش خطان گیتی امروز      باقیست خط او چون نقش است بر آب  
و نیز دوبیت زیر را مرحوم شاهزاده علیخان ارشد الدوله در شأن عمادالکتاب سروده الحق خالی از اغراق است:

هرگز نسرشته کس بهم آتش و آب      کلک تو چو آتش است و خط تو آب  
بی شبهه خط میر فراموش کند      هر کس نگردد خط عماد الکتاب  
در اینجا چند فقره از رشحات قلمی مرحوم عمادالسیفی که نمودار پایه معلومات اوست و از نظر مطلب نیز محتوی فوائدی است برای مزید استفاده خوانندگان نقل می نماییم:

«من بزندگی گمنام و حیات کمعرض و طولی که فقط در تعیش و نقش و نگار فناپذیر طبیعت غوطه ور باشد دلخوش نبودم من پی برده بودم که در علت غائی خلقت وقتی میتوانم داخل و سهمی باشم که بفلسفه ایجاد کاملاً واقف بوده بدانم بشر دارای چند وظیفه و تکالیفی است. خوشبختانه بدقایق این لطیفه مستحضر و خوب دریافتم که لذت و

شیرینی حیات فقط نام نیک و آنکس میتواند دعوی انسانیت نماید که نسبت بجامعه خدمتگذار و آثار مفیدی برای ملت خود یادگار بگذارد. در تحت تأثیر همین افکار در بیست سال قبل رسم المشقی ترتیب و هموطنان من تصدیق دارند که یکی از نفیسترین آثار من بود اینک همانرا با اسلوب بهتری تجدید و یادگار میگذازد. ابن محمد حسین عمادالکتاب السیفی ۱۳۰۲ شمسی»

\*\*\*

با نقل این بیان شیرینی که مرحوم عمادالکتاب در پشت کتابچه‌های رسم المشق ابداعی و ابتکاری خویش برای استفاده نوباوگان و جوانان کشور نگاشته و از خود بیادگار گذاشته است، حسن خدمتگزاری و حیاتی توام با وطن پرستی و زندگی آمیخته با نیکوکاری و هزاران فضایل اخلاقی و غیره، که ذاتاً در قاموس وجود این عنصر شریف و خیرخواه و نوع دوست موجود و متبلور بود آشکار می سازد. شرافت — عزت نفس — وارستگی — همت عالی — از خود گذشتگی، خاصه خدمت بخلق از جمله صفات ممتازه‌یی بودند که در جان این مرد رنجدیده و بزرگوار ریشه دوانیده بود.

مرحوم عماد کسی بود که زودتر از همه کس سر واقعی حیات را تشخیص داده، و باین حقیقت ضروری پی برده بود که وظیفه‌ی اصلی هر فرد انسانی خدمتگزاری بعالم انسانیت است و باید با حسن وجهی آنرا ادا نماید. او همواره این دستور شیخ سعدی را: (عبادت بجز خدمت خلق نیست) احترام و اهتمام نموده و سرمشق زندگانی خود قرار داده بود.

مرحوم عماد تاکنون بنام یکنفر استاد در فنون ظریف انواع خطوط بجامعه معرفی شده بود. در صورتیکه معلومات این استاد عالیمقام تنها تکمیل و انتشار فنون خط نبود بلکه از سایر کمالات نیز حظی وافر داشت، چنانچه در صنعت مینیاتور سازی و صورتگری و بعضی هنرهای دیگر که از آنها سخن بمیان خواهد آمد زبردست و ماهر بود و بعلاوه در فن ظریف موسیقی نیز بی نظیر بود.

محرم حوادث مصیبتی است درین سیمین ماه که  
 ران که موطن خطر است مکن بدین سیمین جزع و  
 این سبت جزع و دامن گریه سالان حال فواید  
 مکن بدین سبت جزع و دامن صبور می حال فواید  
 مصیبت مصیبت در این سبت صحت عیال  
 بیخوابی در روز فایده طلب در این سبت نداشت  
 زوری این سبت را با لوزه، مالیت زینهار است کاسه  
 ران ستره عالم فانی بود خراسان ما را احاطه داده کلون جزع  
 جزع سبت می را بر سر مشرق طبع کرد در رکعت سبلی  
 خواب بکن سبت می را بر سر مشرق طبع کرد در رکعت سبلی  
 ایام کل جزع عمر سبت می را بر سر مشرق طبع کرد در رکعت سبلی  
 سبت سبت کن کار صبور سبت ما با داده سبت خاف  
 جزع زوری سبت می را بر سر مشرق طبع کرد در رکعت سبلی  
 سبت سبت می را بر سر مشرق طبع کرد در رکعت سبلی  
 سبت سبت می را بر سر مشرق طبع کرد در رکعت سبلی  
 سبت سبت می را بر سر مشرق طبع کرد در رکعت سبلی

حافظا علم و ادب و در که در مجلس شاه  
بر که را نیست ادب لایق صحبت نبود  
گیرم که غمت نیست عجم ما هم نیست  
هموار خواهی کرد گیتی را  
گیتی است کی پذیرد همواری  
اندر بلای سخت پدید آید  
فضل و بزرگواری و سالاری

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ نِيْلُ الْمُنَى



[illegible]

کشتی طیب از خود میا از چرخ از بهر تکی  
 ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷

اول دست بر نام ایزد و انا تحریر  
 صانع و پروردگار و جی و توانا  
 اکبر و اعظم خدای عالم و آدم تم  
 صورت خوب آفرید و سیرت زیبا  
 از درخت زندگی و بنده نوازی  
 مرغ بهوار اعیان مایه دریای  
 جانور از غنچه می کند سگ از زنی تنه  
 برگ تر از چوب خشک چشم ز خاها  
 حاجت موری اعلم غیب بدانند تحریر  
 در بن چای به بر صخره صامت

رسم المشق عبارت از سی و شش کتابچه مختلف و هر نه کتابچه متعلق بیک کلاس (از کلاس سه تا کلاس شش) است هرگاه اولیا و معلمین از ابتدا مراقب تراش قلم و نگارش اطفال بوده مواظبت نمایند که شاگردان هر کلاس کتابچه متعلق بآن کلاس را بدقت بنویسند بلاشبهه نوباوگان وطن پس از فراغت از تحصیلات ابتدائی دارای خط خوب شده محتاج مشق مجدد نخواهند شد بشرط آنکه لوازم مشق کاملاً فراهم و موجود باشد.

لوازم مشق. عبارتست از قلم و مرکب خوب که هر قدر بهتر، نتیجه زودتر حاصل خواهد شد.

صفات قلم. قلمی سُرخ و سفید با سختی متوسط که پیچ نداشته و کج نباشد باید اختیار نمود.

صفات مرکب. برق مرکب باید کم باشد و با جریان و ثابت بوده، رطوبت در وی چندان اثر نکند.

تراش قلم. حد اعتدال میدان قلم آنست که تقریباً بقدر محیط قلم بوده هرگاه گلفتی قلم را با نخ میبایست کنند میبایست میدان قلم همان اندازه بوده باشد و فاق (شکاف) قلم بهتر آنست که پس از برداشتن گوشت آن روی قطن بزور انگشت ابهام باز شود و چون باندازه لزوم تراشیده شد آنگاه روی قطن با تیغه بزرگ قلم تراش قطع شود و شکاف تا وسط میدان باشد.

گرفتن صفحه. در حین نوشتن باید مواظب بود که صفحه کاغذ یعنی حد وسط آن مقابل صورت باشد تا کلمات راست و بجای خود بنشینند. تجربه شده است هر طفلی که از ابتدا کاغذ را کج نگاهداشته و در موقع نوشتن گردن را کج کرده مدتها بدون ترقی دچار زحمت بوده و نتیجه مطلوبه حاصل نگشته است.

طریقه قلم گرفتن. میبایست انگشت سبابه را سوار بر انگشت ابهام نموده و هر دورا متکی بانگشت وسطی نمود.

باری، عبارت منقول ذیل می رساند که عماد السیفی مردی بوده است که ارزش لحظات گرانبهای عمر را که در نوشته های بسیارش تشبیه به گوگرد احمر کرده در یافته و همواره از کوچکترین فرصت برای استکمال خود سود می جست است.

«غالب اشخاص بدون اینکه مقصد معینی را تعقیب کنند زندگی مینمایند و مثل پرکاهی که در روی آب حرکت میکنند زندگی و عمر خود را



خاطر محترم قضاوت کنندگان مسبوق است که یک چندی صنعت خط متروک و دچار وقفه و بحران شدید شده کار بجائی رسیده بود که یکعده فرنگی مآب بخیال تغییر افتاده بود در صدد بودند خط ایرانی را تبدیل بخط لاتین بنمایند چه از طرفی مدت تحصیلش ممد خیال آنها و فقدان معلم نیز مزید بر علت شده بود و از جانبی وسایل برای احدی فراهم نبود و رفته رفته از نظرها نزدیک بود محو شود. در یکچنین موقعی این بنده (عمادالکتاب) که متخصص در فنون خط است بفکر اصلاح افتاده برای تسهیل تحصیل آن با زحمات زیاد کتابچه‌های رسم المشق سابق خود را از هر جهت تکمیل و با تدبیرات علمی و فنی عبارات سی و شش قسم کتابچه را با استعداد اطفال تطبیق کرده شالوده را قسمی متناسب با قوای اطفال مدارس ریخته در مورد توجه وزارت معارف واقع شده در شورای عالی معارف مطرح و لزوم نگارش آنها در مدارس تصویب و امتیاز طبعش منحصرأ بخودم واگذار شده تصمیم شورای عالی معارف بتمام مدارس کراراً ابلاغ و محصلین را ترغیب بخیرداری نمودند و طفل محصل بنوشتن یکدوره نه تنها دارای حسن خط شده بلکه از تعلیم و فنون خطاطی نیز بهره‌مند و کمک بزرگی برای شناسائی و قرائت انواع خطوط ایرانی شده از لطائف آنها کاملاً آگاه خواهد شد.

با اینکه یکعده از معلمین که از پرتو همین کتابچه‌ها خوشنویس و در مدارس معلم میباشند انحصار و مزایای کتابچه‌های مزبور را کراراً در جراید انتشار داده‌اند معهدا بعضی از کتابخانه‌ها منجمله کتابخانه مظفری و شرافت برخلاف مورد ۲۴۵. ۲۴۶. ۲۴۷. ۲۴۸ قانون مجازات عمومی و برخلاف قانون مطبوعات کتابچه‌هائی بطبع رسانیده و بمعرض فروش گذارده از طرفی حیثیات این فن مهم را لکه‌دار و اطفال خورده‌سال وطن را بطرق کج راهنمائى مینمایند که خود در شمار خیانت است و از جانبی اهانت بیک نفر متخصص درجه اول که شصت سال عمر خود را صرف اینکار نموده است مینمایند. متأسفانه باینکه عبارت امتیاز نامه عیناً در صدر تمام کتابچه‌های رسم المشق بمهر وزارت معارف بطبع رسیده و مدلل میدارد که احدی حق طبع و تقلید ندارد معهدا پارکه بدایت بدون مطالعه و بدون حضور بنده بعنوان اینکه نقطه چینی در همه جا مرسوم است حق آزادی بدیگران داده و حقوق شصت ساله مرا زیر پا گذارده است. این عقیده و رای پار که یقیناً بدون مطالعه صادر و یقین دارم بدوره کامل

کتابچه‌های رسم‌المشق عطف توجهی نفرموده تا مدلل گردد که کتابچه‌ها تنظیمش تنها بر روی نقطه چینی نمیباشد بلکه با قواعد تعلیم قوام و دقایقی بکار رفته است که هر بیننده بصیر را وادار بتصدیق مؤلف میکند. صرفنظر از تمام این مطالب سالهای سال است که در تمام دنیا کارخانه‌های کبریت سازی دایر است معهدا (یکنفر تاجر تبریزی انحصار ساختن کبریت ایران را گرفته که اختصاص بخود او دارد و یکنفر تاجر همدانی هر قدر عجز و لایه و دوندگی برای گرفتن امتیاز مینماید دولت از دادن امتیاز خودداری و جلوگیری از عملیات او میکند و همچنین است مسئله امتیاز واگون اسی با اینکه اتومبیل رانی در شهر کاملاً رواج دارد معهدا هنوز کمپانی دست از گریبان دولت برنداشته و مطالبه خسارت میکند. نظایر این قبیل امتیازات بسیار و بنا باشد چهار نفر کتاب فروش بی سواد حقوق حقه مردم را بتجویز بیمطالعه پار که بدایت اینطور پامال بنماید باید گفت که هرج و مرج کامل در یکچنین عصری در وطن ما حکمفرما و هرگاه بعرض پیشگاه قائد توانای ایران که شخصاً طرفدار متخصص است برسد نتیجه خوبی برای رای دهندگان نخواهد داشت. استدعا دارم در این باب منتهای دقت را بفرمایند.

۱۷ خرداد ماه، ۱۳۱۳ عمادالسیفی

با خواندن این نامه شکوائیه و شرح مظالمی که درباره استاد می شده، خیال می کنم دیگر نیاز بشرح و توضیح دیگری نباشد.



دروم است حق از در بر گردان داده و حقوق نیست نه از بر پانزاده است . این عقیده وادارنده  
 تصدیق و توفیق است در واقعین دارم به ویژه کاملاً که به هر یک از این عطف و جبر نفوذ آید و اگر چه  
 تنظیم تنها بر دو نقطه منتهی شده که با قواعد تعلیم توأم و دقیقاً یکبار رفته است در هر پهنه بصیر دادار  
 بقصد حق و توفیق نیست . هر قدر از تمام این مطالب سبب است در تمام دنیا کارخانه کبریت ساز را در  
 همه اقله جریز تر از کفار و مشرکین ایران را گفته و محقق نموده و در دو نقطه جریزانه هر قدر  
 مجز و بدیه و درنگ بر برگشتن آید از میان دولت از دادن حق خود در هر وجهی از عبادت و توفیق  
 و همچنین است مسئله ای که در آن هر یک از این دو چیز را در هر یک از دو نقطه از خود می گذارد  
 گردان دولت بر نهشته و مطایفه است . نظایر این چهار حق است که در دنیا باشد چهار نفر از دانش  
 چو در حقوق همه مردم را تجویز نموده با آنکه در این منظور پال باشد با آنکه در هیچ وجهی کاملاً نمی بیند  
 در هر یک از عطف و دیگر گاه بعضی عطفه قادر توانا در این دنیا طرفه در تقصیر است بر نهفته خود را برادر  
 دنیا مان نمی گذارد . بسته دارم در اینجا به تفاوت را بنویسم . ۱۷ خرداد ۱۳۱۳ <sup>السفر</sup>

این قطعه نیز جزو مجموعه آقای کریم زاده است



اخيراً یادداشت‌هایی بصورت کتابچه‌یی<sup>۱</sup> در ۳۰ صفحه بقطع ۱۷×۱۰/۵ حاوی مطالبی از جمله تذکره خط که بانشاء و خط عمادالکتاب است و متعلق باقای حاج باقر ترقی می‌باشد، بدست این جانب رسید که در اواخر آن کتابچه نویسنده در ضمن بیان شرح حال مختصری از میرزا محمد رضای کلهر بشرح احوال کوتاهی نیز پیرامون زندگی و مسافرت و نحوه تعلیم و تعلم خود و ذکر اسامی شاگردان خویش و هم چنین معرفی کتابچه‌های رسم‌المشق و ارزش آموزشی آنها و... پرداخته که چون این نوشته‌ها جنبه‌ی سندیت برای قسمتی از گزارشات ما در این مباحث دارد، لذا مطالب آنرا از سطر ۱۳ صفحه‌ی ۲۷ تا صفحه‌ی ۳۰ عیناً در پایان شرح حال آن مرحوم می‌آوریم:

... این مرد جلیل هرچه مزد می‌گرفته تمام را بفقرا میداده خود و عائله‌اش در کمال عسرت می‌گذرانیده. میرزای کلهر یک سفریاده بقزوین رفته برای دیدن کتیبه‌های آنجا. این مرد بزرگ عاشق و دل‌باخته خط بوده و شکسته را نیز خوب نوشته. این استاد شاگردهای خوب تربیت کرده از قبیل آقا مرتضی نجم‌آبادی و میرزا زین‌العابدین ملک الخطاطین قزوینی<sup>۲</sup> که روزنامه تربیت مرحوم ذکاءالملک را مینوشته و خیلی چیزها هم نوشته. این استاد هم مادام‌العمر چیز نوشته و میتوان گفت خانه (ای) نیست که خط آن‌مرحوم نباشد و از شاگردان میرزای کلهر باز هم هستند از قبیل معاون‌الملک مرحوم- و افتخارالملک و این بنده عمادالکتاب<sup>۳</sup> که در صف نعال واقع و بهره‌وافی از میوه بوستان میرزای کلهر برده‌ام در سن شانزده سالگی بعتبات رفته و در کاظمین سه سال و در کربالا و نجف چهار سال متوقف و در ضمن تحصیل، برای علمای بزرگ آنجا خیلی چیزها نوشته از جمله یک‌دوره فقه مرحوم آقا سید علی

(۱)- در ذیل صفحه اشاره باین کتابچه شد.

(۲)- میرزا ابراهیم قوام‌الکتاب برادر میرزا زین‌العابدین شریفی نیز شاگرد کلهر بوده است.

(۳)- منظور عمادالکتاب قطعاً شاگردی مع‌الواسطه کلهر است و لاغیر

بحر العلوم را نوشته و افتخار درک ملاقات آیه الله شیرازی و آیه الله مازندرانی و آیه الله رشتی را دارم، باصطلاح چیزنویسها فتم ثلث و نسخ نویسی بوده و زیاده از پانصد هزار بیت کتاب کرده است، پس از هفت سال اقامت با پدر ملک ساسانی، مرحوم ملک الکتاب بطهران وارد ابتدا بنویشتن ترجمه های مرحوم شاهزاده محمد طاهر میرزا برای ناصرالدین شاه مشغول و یکجمله نامه دانشوران و یکی دو سال از سالنامه آنزمان را نوشته و قرآن حسن معروف (مرحوم حاجی میرزا حسن فسائی) را که یکی از فضلا و دانشمندان متبحر بود و قرآن مزبور مفسر بنفاسیر اربعه است نوشته در اوایل سلطنت مظفری بنویشتن کتاب شاهنامه فردوسی (امیر بهادری) موفق شده در مدرسه افتتاحیه که دارای چهارصد شاگرد بود معلم بوده عشق مفرطی بتکمیل خط نستعلیق داشتم پس از مشق زیاد یکشب معلم مرحوم خود میرزا محمد علی خوشنویس قزوینی را در خواب ملاقات کرده پرسیدم: (میرعماد و میرزای اکلهر کدام یک بهتر نوشته اند) آن مرحوم گفت: تو خودت بهتر از آنها مینویسی. چون بیدار شدم بکلمه مینویسی که خبر از آینده میداد امیدوار و دمی از نوشتن نیا سودم تا سیزده چهارده سال قبل خواب عجیب دیگری دیدم که در بالای منار بلندی ایستاده ام و صدائی در اطرافم شنیدم که گفت:

عماد الکتاب تو در بلندترین جاهای دنیا ایستاده ای) بخلق خدا خدمت کن. پس از بیداری مقصود را خوب دریافتم اگر چه شاعر نیستم اما این اشعار را در همان زمان ساختم:

بخردی املها زدل کاستم ز یزدان درخشان خطی خواستم... الخ  
الحاصل ابتدا شروع بترتیب کتابچه های رسم المشق و خدمتی که در

(۱) - از یکی از شاگردانش شنیدم که عماد الکتاب همواره می گفته است: کلهر پایه و سطح خوشنویسی را به آن درجه از تعالی و غنای خود رسانده و آنچنان شیوه یی شیوا و شیرین و جذاب از خویش بر جای نهاده است که دیگر ما در دهر از پروردن چنان استادی ناتوان است. این عبارت علو مقام و منزلت کلهر را نشان میدهد و حقا هم باید گفت میرزا محمد رضای کلهر البته بعد از میرعماد حسنی قزوینی فرید الاقطار و وحید الاعصار است. افرادی که بزور انصاف و بیخ آراسته اند این نقل قول استاد را در شأن کلهر نیز مشمول شخصیت بارز و مبرز هنرمندی چون خود او هم میدانند و در اینجا بدون غلو و مبالغه باید گفت که دیگر شاید پس از این طبیعت قدرت تولید و سازندگی چنین هنرمندی نابغه را هم نخواهد داشت.

تنظیم این کتابچه‌ها کرده برای پیشرفت خط بی اندازه مهم است زیرا که اولاً خود و دیگران نزد اساتیدی مشق کرده‌ایم که تعلیم (خط) را روی ناخن میدادند و آنرا فوراً پاک میکردند و شاگرد را بیست و سی و چهل سال معطل مینمودند. بنده چهل سال را بچهار سال بطور تفتن قرار داده‌ام که هر طفلی بنوشتن یکدوره رسم المشق در چهار سال، شبانه‌روزی یکصفحه دارای خط خوب میشود. ثانیاً اینهمه مدارس هر یک محتاج یک نفر استاد خط میباشد کتابچه‌های مزبور چندان محتاج معلم خط نیست. ثالثاً بزرگترین اشکال خط ایرانی فراگرفتن خطوط متنوعه‌ایست که هر طفلی مجبور است دوسه قسم خط را بیاموزد از جمله چند قسم الف و چندین قسم ب و چندین قسم جیم و چهارده قسم دال و چندین قسم یا که تمام اینها در کتابچه‌ها بطوری مراعات شده که طفل پس از نوشتن یکدوره رسم المشق چشمش بتمام خطوط آشنا میشود. یکی از خوشنویسهای استاد ندیده خود رو ب سرمشقهای کتابچه خرده‌گیری کرده گفته بود: با. بت. بج. بر. بد یعنی چه؟! غافل از اینکه همین عبارت یکی از شاهکارهای اساتید بزرگ است که حروف تهجی را دو حرفی یا سه حرفی برای متعلمین سرمشق قرار داده‌اند. رابعاً سی و چهل پنجاه نفر شاگرد کلاس را غیرممکن بلکه محال است یک نفر معلم در ظرف یکساعت بتواند سرمشق داده هم قلم بتراشد و هم تعلیم بدهد. مگر اینکه قلمها را در خارج تراشیده و مشق اطفال هم محتاج تعلیم نباشد.

خلاصه در ضمن ترتیب کتابچه‌ها بتربیت یکعده استاد اهتمام کرده جمعی را بلاعوض بدرجه استادی رسانیده که حالا همه معلم هستند.

شاگردهای برجسته بنده غالباً مصدر کارهای مهم و همه بدرجه استادی نایل شده‌اند از جمله والا حضرت اقدس ولایت عهد که خطشان بسیار خوب شده است و حضرت آقای کاظمی وزیر امور خارجه و یکعده دیگر که در کابینه‌های هیئت وزرا و مجلس شورای ملی و وزارت خانه‌ها مشغول خدمت دولت میباشند. در خاتمه افتخاراً بعرض آقایان میرسانم که از ابتدای جلوس اعلیحضرت اقدس

(۱) — منظور مفردات تعلیم خط نستعلیق است که از زمان صفویه تا بحال این کیفیت و نحوه تعلیم دادن معمول و متبع است.

(۲) — منظور محمد رضا پهلوی است.

(۳) — منظور نظر استاد — رضاخان پهلوی است.



در پست منضم به (مجموعه آرد در دای سرحدی در اردن شش)

[illegible]

ز قہقہہ کی تازہ ہوا درہم و درہم :

۱) نه تنها نقیبات فارس با عیسای روم (یکسره رقیب سرحدی معذرت کاروان در پنج بسته در روم) با رعیت حطیات دقعه حاضر کرده تقدم مقام وزارت ندرت با هر چه که بنا صرف خود ارز و نه ممکن است نقیبات بزرگ بردن بر پنج سرحدی بسته در نقیبات که کمیت بردی نصنام پنج محله حاضر کرد.

(۲) نه تنها بجز در این نقطه سر می. (کمیته در پنج باب نیز در مقامات خود ملاحظه کرده تمام این نقطه سر می خارج از این نموده و این تقسیم فقره در این تبیین کرده و چون بی در و ده، صحت و طریقه نقطه و در باب اسمی تحقیقات دقیقه مبر که عرض و طریقه نقطه خبر فیء البریک سین و برتیب حرف تخی برتیب در این تخی مسمی شد کمیته در این مقام از این است و در این هیچ طرف بهم می رسد و در این خصوص نشانه رقی بنام پنج صفت می گذارد)

(۳) نه تنها این اطلاعات مدینه در قسمت بین صمد مجلس مسجد بس و مدله نامه مسجد بس (مسجد از تمام مسجد شر مکسرن مسجد بس و خانه مسجد و خانه صمد مجلس چندین بار مدینه مدینه و مدله که در این مسجد کما و مدینه گانی عثمانی تفسیر کرده

در کتابت بین سعادت کبردی روسر و حضرت کبرای کلینس با بای در باب سرمد در این باب و در شان ذکر حضرت زین  
 الدین قنبر کمال لودم و در دو کیسه در این خصوص مجاهدت در نه غمزه و بی چون نه در در این باره در در این طاعت  
 متعینه که در موجود بود نه گفته که در وقت در مسجد هر دو به ندرت در در این طاعت فرموده که این کار تمام  
 بطوریکه هرگاه در در این مسجد به طبع در این کتاب گردد که هر کس که در این مسجد در این طاعت  
 به طبع سرمدی و به ندرت در این کتاب در در این مسجد به طبع در این طاعت در این طاعت در این طاعت  
 (در در این مسجد در این طاعت در این طاعت در این طاعت در این طاعت در این طاعت در این طاعت)

نمونه‌یی از خط آقای باقر کاظمی وزیر امور خارجه عصر رضاخان پهلوی میباشد و معزی الیه در زمان جوانی و  
 اشتغال بتحصيل از متعلمین خط نگاری استاد عمادالکتاب بوده است.

. شہرت نوش آفرید از کاس نخل  
 . نخل تنہا ور کند ز داغ سر ما تخریشد  
 . قسمت خود میزند منعم و درویش تم  
 . روزی خود میخورد پشہ و عفا تخریرا  
 . کس نتوانست حق حمد تو کفایت  
 . با سہ کربیان عالم اغلا تہ  
 . بار چند ایاہی منی و مدبر تہ فردا  
 . از ہمہ عیبی مقدسی و مبہرا تہ  
 . سعدی از آہنجا کہ فہم و ست سخن گفت  
 . ورنہ کالات و وہم کی رسد آہنجا

الدنیا مخرقہ و اہلہا مخاریق  
 ۱۳۲۲ تخریشد : علی آقا حسینی

میران دیده که آتش بزد کرد عشق

۱۳۳۳ نوشته شد

میران دل که در او نور محبت نبود

نگارش علی - آقا حنی

چون طهارت نبود کعبه و تاجانیه یکی است

نمود خیردان خانه که عصمت نبود

همایونی طرف توجه و عطوفت ملوکانه واقع و بعنوان فرمان‌نگاری در دفتر مخصوص شاهنشاهی بخدمت مشغول هستم و اخیراً از طرف انجمن آثار ملی بنگارش کتیبه‌های آرامگاه فردوسی مفتخر و حسب الامر بانجا رفته در مدت سی یا چهل روز تمام کتیبه‌ها را نوشته و مراجعت کردم و در اینجا نیز بنوشتن کتیبه‌های دارالفنون و کتیبه‌های دانشسرای عالی و مدرسه رضائیه و دانشگاه معقول و منقول و دانشگاه تهران و چندین مدارس دیگر موفق و خوشوقتم که تا کنون توانسته‌ام به تقدیم این خدمات، مستوجب نشان درجه اول علمی وزارت جلیله معارف شوم.

**اخلاق عمادالکتاب:** عماد سیفی مردی آزاده و بلندنظر بود طبع عالی و همتی والا داشت، شاگردانش همگی او را بآداب دانی و انضباط و مهربانی و هنرمندی و سخندانی ستوده‌اند.

زیرا رفتار عماد با آنها چنان بود که از عوالم تعلیم و تعلّم فراتر رفته و آنانرا فرزند و از اعضای خانواده خود تلقی می‌کرد، و تا آنجا که مقدور بوده با اهدای قطعات گرانهای خود که هر یک از آنها گذشته از ارزش معنوی امروز از لحاظ مادی قیمت گزافی دارند تشویق و دلخوش مینمود. و حتی بعضی از شاگردان فقیر یا کم بضاعت خود را بدون دریافت حق‌التعلیم خط آموخته و باستادی رسانده است.

استاد، جمال هنر را با کمال اخلاق در خویش جمع آورده و بدانها عشق می‌ورزیده و هنر خوشنویسی را تنها برای نفس هنردوست می‌داشت تا بدانجا که بواسطه همین علاقه مفرط که بفن خود خوش‌نویسی داشت در هر میهمانی که دعوت می‌شد وسایل تحریر را نیز به‌مراه خود می‌برد و در همانجا گوشه‌یی اختیار و بدرخواست دوستان و مریدان بیشمار می‌داشت مشغول نوشتن می‌شد. از خانه و کاشانه و زاویه اعتاب مقدسه و اماکن متبرکه گرفته تا گوشه‌ی زندان چیز می‌نوشت و بدیگران اهدا می‌کرد. دو فقره مرقومه‌ی زیر را که قسمتی از اواخر دو سیاه مشق وی میباشد برای نمونه نقل می‌کنم:

(... در زاویه مقدسه فرزند محترم امام هفتم موسی بن جعفر و اخت امام هشتم علی بن موسی امام هشتم سلطان الاولیاء این صفحه را نوشته و برای یکی از بهترین دوستان بدارالخلافة طهران حقّت بالامن والامان فرستاده شد



اقل العباد عمادالسیفی القزوینی)<sup>۱</sup>

در سیاه مشق دیگر وی نیز چنین آمده است:

(... ناخوشی و ضعف بنیه نمی گذارد یک چیز خوب جهت برادرم

بنویسم. عصر روز بیست و یکم جمادی الثانی در آفتاب نشسته نوشتم

العبدالمحبوس عمادالکتاب محمدحسین بن محمد قزوینی (۱۳۳۷)<sup>۲</sup>

وی مردی شریف و پاکدامن و در جامعه مورد احترام و سرشناس بود و عمر را

با تقوی و شرافت و پاکدامنی سپری نمود، اطلاعی که زیر را نیز که مشارالیه از زندان

شهربانی انتشار داده حقیقت این مطلب را تأیید می کند.

«هموطنان شرکت در مجمع انسانی چه اندازه تلخ و حبس چه عوارض

تلختری داشته است! جامه عنصری برای اشخاصیکه دارای صفات ملکوتی

هستند بسی نارسا و آن ملبوسی که این طایفه را بعالم حیات خوشنود و علاقه دار

کرده است. تقوی. شرافت و پاکدامنی است.

من خاطر هموطنان محترم خود را بسابقه احوال شرافتمندانه خود متذکر و

لزوماً افکار عامه را باین نکته احاطه میدهم: آن لباس تقوی و افتخاری که در

پنجاه و چهارساله مراحل حیات پوشیده ام در تن من تا ابد باقی و دست روزگار

هم نمی تواند از هیکل منزه جدا کند.<sup>۳</sup>

العبدالمحبوس عمادالکتاب ۱۳۳۷ هجری قمری

سواد نامه ایست که عماد سیفی به مرحوم میرزا ابوالحسنخان فروغی ناظم

دارالمعلمین نوشته و مضمونش مؤید خیرخواهی او نسبت بعموم طبقات مردم میباشد:

(تصدقت شوم آورنده عریضه سیدجلال از محصلین دارالمعلمین و

بواسطه چند روز غیبت مصادف به تعرض اولیای محترم مدرسه شده. از تحصیل

محروم و رفته رفته ارکان ماحصل اندوخته های چندین ساله او متزلزل و بعقیده

بنده یکنفر بورشکست های تجار کم مایه افزودن دور از حزم و احتیاط باشد چه:

وليلة نحسن یصطلى القوس ربها واقطعه اللاتى بها يتنبّل

تمنی دارم پذیرفتن دوباره او متشکرم فرمائید.

۱۷ اسفند ماه ۱۳۰۶ شمس العبد عمادالسیفی

(۱) - اصل این قطعه نزد آقای مشعشی است.

(۲) - این قطعه جزء مجموعه ی مرحوم دکتر مهدی بیانی است

(۳) - بدلایلی از آوردن دو سطر آخر این مکتوب خودداری شد.

تقدیر ثم آورده عیضه بریدیم از حقین و السین و بطله چند در دست  
 مصداق بعضی ادبی محترم در دست شد از تحسیر محرم در دست در کان جبر زود قدر  
 چنین در اثرزل و بقیه بنده کینه بپشت ما بر تار کم مایه بنده در هر روز در غم و آید  
 شد . چ . دلیله عیضه بطله الفوس ربنا و اقلعه اللابی بها یبتل  
 تدریم بدین برین در دست در دست در دست ۱۷۰ هجری ۱۳۰۶ شهر المحرم الحرام

گاهی چنان شیفته خوشنویسی گشته و مخصوصاً از هنر خویش سرشار از  
 خرسندی نفس می شود که بی اختیار بتعریف و تمجید از هنر خوش نویسی می پردازد  
 تا آنجا که در سطور زیر که در اواخر یکی از سیاه مشقهای وی باقی مانده، دروغ  
 می گوید بر: (آن کسیکه از این صنعت شیوا ببهره و بی نصیب می باشد هزار و  
 سیصد و یازده شمس یبدلفقیر الحقیر محمد حسین عمادالسیفی<sup>(۱)</sup>)

یکی از خصایص این مرد بزرگ این بوده است که پیوسته می کوشیده در  
 سرمشق هایی که بشاگردانش می داده جنبه ی پند و نصیحت و تنبه و عبرت را از دست  
 نداده و بمقتضای وضع اخلاقی و روحی هر شاگردی مطلبی مناسب حال وی در نظر  
 می گرفته، گاهی نیز آنچنان تحت تأثیر عوامل و حوادث ناراحت کننده قرار می گرفته  
 که بحکم اجبار کارش درین زمینه به طعنه یا تعریض می کشیده و در چنین موقعی  
 سرمشق وی نیز رنگ مناسب حال او را می گرفته است، عضویت این مرد در کمیته  
 مجازات و دستگیری و زندانی بودنش در محبس نظمیه در مدتی نسبتاً بعید و طولانی و  
 تحمل رنج دوری از زن و فرزند و بروز عوارض بیماری و نقاهت ناشی از توقف در  
 سلول انفرادی و بلا تکلیفی وی در سنین کهولت عماد را وادار به بث شکوا نموده، لذا  
 احساس قلب دردناک و محزون خود را ناچار از کلام و شعر و حدیث و آیات و اخبار  
 مدد می گیرد و با آن پنجه سحر و کلک ذخار بر روی کاغذ می آورد و شاهکار تازه یی  
 می آفریند و اوراقی تاریخی و ارزشمند از خود بجای می گذارد. گاهی در حال خشم  
 در مقام تعریض و کنایه در قطعه یی بسیار شیوا و زیبا که درین کتاب گراور و  
 منعکس گردیده خطاب باحمد شاه قاجار بخطوط نستعلیق و تعلیق، خطاطی و هنر  
 نمائی کرده است.

(۱) — این سیاه مشق نیز نزد سید ابوالفضل موسوی کجوری است.

بسم الله الرحمن الرحيم

قال مولانا جعفر بن محمد الصادق عليه اسلام لولا السلطان لا كل الناس بعضهم بعضاً وقال يا معشر الشيعة لا تدلوا رقابكم بترك طاعة سلطانكم، فان كان عادلاً فاسئلوا الله ابقائه، وان كان جائراً فاسئلوا الله اصلاحه، فان سلطان العادل بمنزلة الوالد الرحيم، اللهم متع المسلمين بطول بقاءه و ضاعف ثواب جميل حسناته.<sup>۱</sup>

و يا دوباره از فضای تنگ و تاریک و محقر سجن بوسیله این حدیث معروف و مشهور حضرت امیرالمؤمنین (ع) پیام می فرستد که: شرف المرء بالعلم والادب و بقیه را نمی نویسد تا احمد شاه خود در یابد که: لا باصل والنسب و مابقی مطالب را در ذیل آن بخط شکسته عنوان نصرة السلطنة در ایام عید نوروزی نوشته و هم بوسیله او برای احمد شاه می فرستد تا بلکه بواسطه ابراز کمالات خود از زندان نجات یابد ولی گویی که اصلاً گوش حضرات شنوایی خود را از دست داده است. پس ناگزیر این بار بصورت دیگر دست بکار شده و دوبیت اثر طبع شعر خویش را ورای میل باطنی و اعتقاد قلبی بخط نستعلیق ممتازی بطرز چلیپایی می نویسد:

همایون حشمتی عالم پناهی      مسلم بر تو ملک و پادشاهی  
بود ذات تو در ظل آلهی      میسر گرددت هر چیز خواهی  
و در سمت راست این قطعه شرحی مبنی بر تقدیم این اثر که بدست خود عمادالکتاب به تذهیب رسیده است مزین شده و در سمت چپ همین قطعه رقم کرده است:

فی ایام الخلافة البهیه والسلطنة العلیه. السلطان العادل المفخم و  
الملیک المؤید المعظم. السلطان بن السلطان بن السلطان و  
الخاقان بن الخاقان خلد الله ملکه و سلطانه<sup>۲</sup>

که متأسفانه باز هم نتیجه یی مطلوب حاصل نگردید و بالاخره در زمان پادشاهی رضاخان پهلوی و ایام ولیعهدی محمدرضا پهلوی پسرش از قید حبس رسته است. مرحوم استاد عمادالکتب بنا بفرمان پهلوی اول از این پس ضمن تصدی فرمان نگاری دفتر مخصوص در باره معلم مشق خط ولیعهد نیز بوده است و بسر مشق هایی

(۱) - این قطعه جزو مجموعه ی آقای محمدعلی کریم زاده است.

دولت  
بسنه و مایه روزگار مبرمه

مهر و مهر  
نهر از غیب در آن رخ  
زورت ارپیش میرود باما

مهر و مهر  
بسنه و مایه روزگار مبرمه

دسترسی یافتیم که بمنظور تأدیب اخلاقی ولعهد آنزمان از کلام سعدی مضامینی انتخاب کرده و برای وی نوشته است. با فرومایه روزگار مبر. و یا هرگز از شاخ بید برنخوری و همچنین زورت از پیش میرود<sup>۱</sup> ما<sup>۱</sup>.

**مذهب عمادالکتاب:** هیچگونه تردیدی تا کنون در مورد شیعه بودن عمادالکتاب پیش نیامده<sup>۲</sup> و قرینه‌ای نیز در مورد ظهور و بروز اعمال وی مبنی بر روی گردانی او از تشیع دیده و یا شنیده نشده بلکه آنچه از او دیده شده حفظ شعائر اسلامی بوده و مخصوصاً هر جا نامی از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در قطعات به تفاریق مرقوم کرده به تفضیم و احترام و بطریق و آداب شیعیان آنرا نقل کرده که همگی مراعات این قبیل آداب وی را مردی متدین و متعصب بمذهب تشیع معرفی و قوت ایمان و پرهیزگاری این بزرگوار را نیز از لابلای سطور سیاه مشقها و قطعات وی آشکار نموده و مدلل میدارد. و ما اینک یکی دو قطعه‌یی که از وی بیادگار مانده و می‌رساند با وجود پیری و کهولت بانجام فرائض دینی علاقمند بوده است ذیلاً می‌آوریم تا گواه بر آنچه گفتیم باشد:

«در لیلۀ هشتم ماه مبارک صیام خدمت آقایان محترم عظام صرف افطار شده شکر ایزد تبارک و تعالی را ، خوش گذشت اللهم انصر دیننا والـف قلوبنا واحفظ. مشقه العبد المذنب عمادالکتاب سیفی القزونی ۱۳۴۳ هجری»<sup>۳</sup>

**وفات عمادالکتاب:** مرحوم عمادالکتاب تا تیرماه سال ۱۳۱۵ شمسی باصلاح و افتخار زیست و در ۲۶ تیرماه همین سال در سن هفتاد و پنج سالگی دفتر زندگانی پر افتخارش طی شد و در تهران دیده از جهان فرو بست و برای همیشه چهره از دوستان خود بنقاب استتار کشیده است.

الحق که مرگ عمادالسیفی ضایعه بزرگ و فقدان اسف آوری بود که قلب دوستداران را برای همیشه آکنده از غم ساخت. یادش گرامی باد.

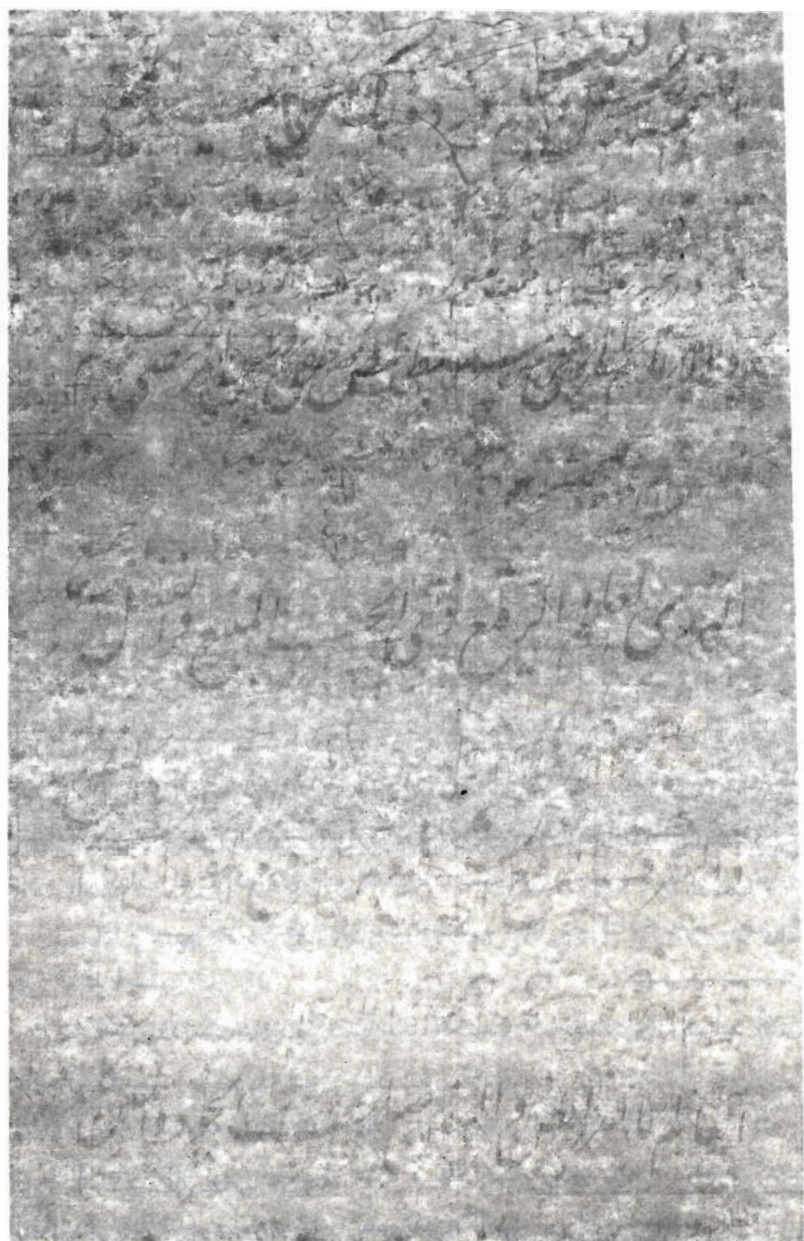
باری نظر بخاک عزیزان رفته کن      تا مجمل وجود ببینی مفصلی  
آن پنجه کمانکش و انگشت خط نویس      هربندی افتاده بجائی و مفصلی

(۱) — این سرمشقها را نزد آقای غلامعلی عطار چیان دیده‌ام (بنا بر معرفی خود ایشان)

(۲) — یکی از منسوبین وی معلوم نیست چرا با استاد مخالف بود و تهمت بیدینی بوی زده بود و این جانب که عقیده بنادرستی این تهمت دارم بر خود لازم دانستم شمه‌یی از اعتقادات این مرد شریف و بزرگ را یاد کنم.

(۳) — جزو سیاه مشقهای آقای سید ابوالفضل موسوی کجوری است.

: فاصبحوا قدا عا د الله نعمتكم نعمتكم بعستم اذ هم هم و هم  
 . اذ هم و قته به و اذ ما شتم به  
 . من شتم و پی سبب صف کک سبب ما س شتم اذ و  
 . من استنجیها در لکه شتم ماه مبارک صلیام  
 . خدمت اقامان محترم عظام صرف افطار شده  
 . سکر اذ ما رکک و تقالی را که خوش کدست  
 . اللهم انصر و ننا و سنا و المطف و فلو سنا و خط  
 . مشه العبد المذنب عماد الکتاب السیفی المروسی ۲۴۲ هجری



باری، بر سنگ آرامگاه ابدی این استاد در امامزاده عبدالله (شهرری) اشعار زیر که از تراوشات طبع مرحوم دبیر خاقان می باشد و بخط میرزا حسن زرین خط شاگرد عماد سیفی است چنین حکاکی شده است:

## آرامگاه

محمد حسین سیفی عماد الکتاب استاد تاریخی خط و قلم است که در ۲۶ تیرماه ۱۳۱۵ بعالم ملکوت انتقال یافت. دیدی آخرچسان رفت زدار جهان عمادسیفی که بودمرد هنرمند و راد داشت خطی خوبتر ز خط و خال بتان بخوش خطان جهان بود مهین اوستاد عمرش هفتاد و پنج در این سرای سپنج دید بسی درد و رنج ندید روی مراد خدایش رحمت کناد.

## آثار ادبی عماد الکتاب

در استقصایی که در شرح احوال این استاد می کردم، در یافتن علاوه بر خطوط و نقاشیهایی که از وی بیادگار مانده چند کتاب نیز تالیف نموده است که بدین شرح است:

۱- یک کتاب لغت (نا تمام) که بخط ثلث و نستعلیق در محبس نوشته و تألیف کرده است.

۲- تذکره شعرای فارسی زبان مشتمل بر شرح حال و نمونه‌ی اشعار آنان بقلم آنمرحوم که در خاتمه آن تذکره شرح حال خودش را نیز منظوم نموده است. این تذکره آن کتاب لغت که هنوز طبع نشده نزد صبیبه اش موجود و باو بارث رسیده است.

۳- حسب حال منظوم که تحت شماره ۱۲۱ در کتابخانه خصوصی آقای باقر ترقی ضبط است

۴- یادداشت‌های پراکنده عماد الکتاب که تعدادی از آن نزد آقای صانعی خوانساری است.

۵- مجموعه‌ی بدون عنوان در شرح حال خطاطان که بشماره ۱۳۰ در کتابخانه آقای باقر ترقی مضبوط است و بطوریکه خواهد آمد آنمرحوم گذشته از این تألیفات قریحه شاعری نیز داشته و بطور تفنن گاهی شعر می سروده است. اشعاری چند که از او بدست آوردم پس از این چاپ می نمایم.



## سخنی چند درباره منظومات عمادالکتاب

مجموعه اشعاری که در صفحات آخر این کتاب مشاهده می‌فرمائید سروده‌هایی بوده است بخط زبیدی محمدحسین عمادالکتاب که استاد در این مجموعه ابتدا بشرح حال خود می‌پردازد که چگونه از پانزده سالگی، بعد از مرگ پدر بدون زاد و توشه بعراق رفته و سالی چند در این سرزمین مانده و در عین آنکه با مرارت و سختی روزگار می‌گذرانیده با علاقه فراوان مشق خط را نیز ادامه میداده و پس از گذشت هشت سال در آن دیار بایران مراجعت نموده و در تهران همسری اختیار می‌نماید<sup>۱</sup> و پس از این ازدواج بمشهد مقدس می‌رود و پس از چهارماه توقف قصد بازگشت بطهران می‌کند. معلوم است که در مشهد کار نسخ نویسی را بحد کمال میرساند.

این اقامت بدل چو شد بر نسخ تحفه سوقات بُد مرا خط نسخ  
شاید در این مقطع زمانی بوده که بفرمان مظفرالدین شاه شاهنامه را در مدت سه سال با خطی زیبا می‌نویسد....

روزگار دگرگون می‌شود، سخن از مشروطه بمیان می‌آید، از محمد علی شاه و حوادث و اتفاقات شوم و ناگواری که ناشی از جنگ اهرمن استبداد با فرشته آزادی خواهی ست، قیام مشروطه طلبان و بالاخره شکست مستبدین و پیشرفت آزادیخواهان و در پس آن پناهندگی شاه مستبد خود خواه به بیگانگان و سلطنت احمد شاه، قرار وثوق الدوله و مظالم انگلیس و روس و.... و گماشته شدن وی باستادی خط احمد شاه و غیر از این مطالب بسیار دیگری همه را در این مجموعه بنظم در آورده است که برای دانستن تفصیل بایستی بمتن کتاب رجوع کرد.

در صفحه (۱۷) این مجموعه که استاد مهارت خود را درباره خطوط نسخ و ثلث و رقاع و ریحان و... شرح می‌دهد و اشاره بآثاری که در مدت پنجاه سال عمر

---

(۱) — استاد از این ازدواج راضی نبوده زیرا در صفحه ۷ پس از استناد بگفته سعدی که می‌فرماید:

ای که گشتی تو پایبند عیال دگر آسودگی مبنند خیال  
می‌گوید:

قصه کوتاه کنم من از این گفت هرکه با عقل و دانش است قرین  
چهره از غم نمی‌توانم رفت زانکه از زن بلا و غم زاید  
نرود در کنار زن بی‌یقین محنت و درد و رنج افزاید

خود از کتاب و کتبه و غیره که از خویشتن بجای نهاده می نماید دستور ساختن مرکب را باین شرح می دهد:

بمرکب اگر شوی محتاج گیر هموزن دوده قدری زاج  
باقی این بیت که کیفیت ساختن مرکب را در آن تمام میکند در این مجموعه  
نیست و پیدا است که مقداری اشعار (تا چه قدر باشد) ساقط گردیده است.  
راجع باین ساقطات در صفحه (آ) توضیح کافی داده ایم و نیز همانطور که  
وعده کرده ایم از روی دوازده صفحه ی مرحمتی ی آقای صانعی خوانساری آنها را به  
ترتیب آورده ایم.

توجه باین نکته ضروری است که این بیت:

از مرکب چوبی نیاز شدی      قلم البته کار ساز شدی

که نخستین بیت از دوازده صفحه مذکور فوق است می رساند که عماد دستور  
ساختن مرکب را کاملاً داده و مطلب را تمام کرده بوده است که پس از آن از کیفیت  
قلم بحث می کند و می گوید: قلمی سرخ و سخت می باید...

حال آنکه در صفحه (۱۷) مجموعه اشعار بیت

«بمرکب اگر شوی محتاج      گیر هموزن دوده قدری زاج»  
ابتدای کیفیت ساختن مرکب است و پس از این بیت دیگر در این باب  
سخنی نمی رود. نتیجه یی که بدست می آید اینست که چند سطر از ابیات که شامل  
ساختن مرکب بوده از میان بیت ابتدا (در مجموعه اشعار ص ۱۷) و بیت انتها (در  
صفحه اول نسخه ی صانعی) افتاده و در دست نیست.

از سوی دیگر هرگاه تمام ابیات مندرج در دوازده صفحه را (که مشتمل بر  
شرح کیفیت قلم خوب و چگونگی نشان دادن حروف بر روی کاغذ برای خطاطی و نیز  
بیانی درباره موسیقی و عکاسی و... می باشد) دنباله بیت آخر ستون اول صفحه (۱۷)  
مجموعه اشعار قرار دهیم باز مشاهده میشود که مقداری از اشعار عماد از میان رفته است  
و معلومست این ساقطات دنباله بیان وقایع مختلف مربوط بهمان زمان بوده است که  
قسمت مانده آن در اول ستون دوم در صفحه ۱۷ مجموعه آمده و مربوط است بکشته  
شدن میرزا احمد خان...

باری بطور خلاصه این مجموعه شامل شرح حال و زندگی مرحوم عماد الکتاب  
و رنجها و مرارت هایی است که وی از جهات مختلف در دوران زندگی خود کشیده و

نیز شرح قسمتی از تاریخ پر آشوب روزگار شوربختی ایران و ایرانیان در عصر و زمان استاد است. که با سادگی تمام سروده شده است. صرف نظر از غلطهای املائی که بخط خود استاد نوشته شده است درباره کیفیت اشعار وی همین اندازه بایستی گفت که وی دارای طبعی بسیار روان بوده و پیدا است که سرودن اشعار برای او آسان می نموده است، اما جای بحث نیست که عماد در خط و خوشنویسی استادی مسلم و چیره دست بوده و آوازه‌یی که دارد بواسطه مهارت وی در این فن مبارک است که شهرت او را در دایره خط و خطاطی محدود کرده است نه در شعر گفتن و با اینکه (بطوری که اشاره شد) در سرودن اشعار استعداد فراوانی داشته و اشعارش بهر بی بسیار از روانی و سادگی دارد مع هذا بایستی گفت منظومه‌های مختلفی که از وی بر جای مانده است هیچ گاه از جهت ارزش ادبی و فنی شایسته مقایسه با آثار خطی وی نیست و اشعار وی چیزی بر شهرت و نام آوریش نمی افزاید....

این غزل و طنبیه را در زمان سلطنت سلطان احمد شاه قاجار در محبس نظمیه گفته است:

آن به که ز فتوای توشد چون شدنی بود  
بگر یست هماندیده که محزون شدنی بود  
شد خیره بدان ریو که وارون شدنی بود  
گر ناله عشاق همایون شدنی بود  
کاین مظلومه آغشته بهرخون شدنی بود  
چون دید زرو سیم وی افزون شدنی بود  
زان ره که خود از دایره بیرون شدنی بود  
شد تلخ بر آن کام که مسجون شدنی بود  
گر چهره فرزین تو گلگون شدنی بود  
گر طالب آتعالع میمون شدنی بود  
گر ناله مردم همه موزون شدنی بود

از عشق وطن دیده و دل خون شدنی بود  
در محبس بیداد توجان داد بتلخی  
در کلبه پندار گرائید بزشتی  
هرگز نزدی نغمه بیداد و مخالف  
از بستن و بگستن پیمان همه دانست  
پوشید رخ از محرم و بگشود باغیار  
بگذاشت به بیگانه سرای جم و سیروس  
از باده بیگانه پرستی همه نوشید  
این ملک ترا ملعبه ایشاه نمیکرد  
معذور به آزدن آحرار ننگستی  
مسکن نشدی محبس ویرانه به (سیفی)

\*

صدیق زاده دانش پژوه کردم یاد  
مسیح وار بروج من او حیاتی داد  
برون مقلم دانشور ستوده راد  
ضعیف گشته وزنگار غم رمق نهاد  
برای عرض ارادت پی بهانه فتاد  
چه خوش ز خامه ناخوش نمود استمداد  
یگانه مرد خردمند در ره ارشاد  
به تهنیت بگشادست و خامه را بمداد  
ز ظلم گردون رفته است گرچه خط از یاد  
چو صید بسته گرفتار چنبر صیاد  
ز کلک خویش مدد خواست هرچه بادا باد  
ستوده جایگه داریوش و تخت قباد  
مقام بوعلی و فضل صاحب بن عباد  
بسالها چنو آزاد مرد دانش و داد

نشسته بودم در کنج محبس بیداد  
سبب نمود سؤال و گشود درج جواب  
گشود دفتر احوال حضرت ادوارد  
نهاد من که ز پیکار چرخ بوقلمون  
بجنبش آمد و رفت از قفای اندیشه  
ز کلک من که بفرسوده است یاری جست  
که شصت مرحله پیموده از مراحل عمر  
برای عرض هنر پای نه بقصر وصال  
ز جور گیتی گرچه شکسته بال و پر  
چو مرغ ریخته ناخن ز تیشه تقدیر  
ولیک فضل و هنر تا نماندم مجهول  
بویره در بران مهتری که از ره فضل  
خصوص در بر دانشوری که میداند  
بگাহواره دانش نبشته مادر دهر



آوخ که نرم شد تنم از محنت وانین  
پیوسته بسته است در این سرای تنگ  
در چنگ روزگار گرفتار درد و غم  
ای بد منش زمانه و ای بدلگام خنگ  
گرنیستت لجاج فروهل دمی مرا  
من اوستاد خطم و پر مایه از هنر  
آخر منم یکی ز غلامان خسروی

زین محبس محقر وزین درب آهنین<sup>۱</sup>  
تاریک چون مشیمه زن دیده چنین  
در تنگنای دهر گرفتار آن و این  
تاکی بخاک و خون تن زارم کنی عجین  
گر نبودت عداوت بردار دست کین  
ای بیهنر سپهر بپا کندیدم بطین  
احمدشه آنکه هست و را عقل و داد و دین

\*

بخردی املها ز دل کاستم  
چو این آرزو اوفتادی بدل  
نصیبه مرا خدمت خلق بود  
چو سی پنج و سیصد ز بعد هزار  
بجرم وطنخواهی و راستی

ز یزدان درخشان خطی خواستم  
چهل سال بنگاشتم متقل  
بهای خورش سبجه و دلوق بود  
بزندان کشیدی مرا روزگار  
همین بدگانه بی کم و کاستی

\*

ای صدر اجل ای بتوامید عباد  
گر گفت کسی کم ز عمادم بعناد

در عهد توام بخط مسلّم چو عماد  
این صفحه و این بنان و این کلک و مداد

\*\*\*

نوروز شد و گل بگلستان آمد  
اندر بن این سیاهچال زندان

بلبل بوصال گل چو مستان آمد  
گردون باما بمکر و دستان آمد

\*

اندر بن این سیاهچال زندان  
پیوسته به بدبختی خود می نالم  
(سیفی) جزع مکن که سرائی است مستعار

کالحق باشد محلّ یأس و حرمان  
پوشیده به بیچارگی خود گریان  
دیری نه بگذرد که نه این ماند و نه آن<sup>۱</sup>

(۱) - مصرع اول این بیت در یک نسخه دیگر این طور آمده است: آوخ بدرد می سپرم جان نازنین  
و در نسخه‌ی ثالثی بدین صورت: خون میخورم دمام چون طفل در چنین.  
(۲) - اشعاری که در این رساله نقل شد تا اینجا از یادداشت‌هایی است بخط بانو ملوک سیفی  
دختر آن مرحوم که مشارالیها آنها را از سروده‌های پدر خود می‌داند.

# کتابخانه باقر قزوینی

شماره ————— ۲۱ —————

۲ بر دل باب و امام مهدی ۲ باب رحمت ثبت لوشنای

مرد فرزند شد چو نصب العین سکه نام من زنده حسین

هشت ساله بودم که از زوداد پدر من مرا بکتب داد

چون ره رشت را بپاسودم الحق از زبان دمی نیامویم

سال عجم بچاره چو رسیدم پدر از این دیار رفت گشید

در که ارتحال آن مرحوم بودم از دل فیضی محرم

او بچکت عجز میانی غم رفته ز من کشید بانی

انقض باب شد از این عالم ریخت از بسکیس پر و بالم

دگر کشود دستری از نو کرده افیت مرد باش بود

۱ اید در بند حلیه و آزی بشنو تا کثایت داری

تا تر عقل و هوش نغزاید کار خود هوش را یعنی نغزاید

خالق هر چه هست نخواهد آفریننده وجود و نمود

از پس پرده عدم برآید نسبت آب و خاک آتش واد

اگر از چند قطره آب روان عقل دانش را بد جان نداد

از نشیب عدم فراز وجود سلب زندگی امر را بختود

پانزده پاد بودم دینیاد	که روانه شدم سوی بنیاد	باش آمده تا که رفیق	به زیگانه راز نهفتن
رحل در کافین کبشودم	تا پس سال اندران محل بودم	از غایات دی عجب کردم	شکر احسان بجای آوردم
خورد خا هم برنج آلوده	شب و روزم زایج پالوده	بعد یک هفته ایت فیروز	قد علم کرد چون مر نوروز
نیشم شام بد روزم شام	گویم و هر آغوش نکاشت	نصفت از آن دینه نبودم	غم دل ز آب دیده بزدیدم

ز این سبب مش بودم باز	از غنا با خدای به رازم	انفرض از ره عساق عجم	که کرده می کشود از ره غم
چون رسیدنهای سیمال	خطا ندیدم باد در استقبال	همه وارد بجای تخت شدم	همنان با کیت تخت شدم
آمد آنکه ز کردش ایام	سیدی را دوحه الاسلام	در سرانی که به لطیف گفت	پاک بازید و آرزو کینه گفت
چون مراد غنا و رحمت دیدم	دست شفقت بفرق دیکه کشید	بار کشودم و مکان کردم	بُشنای خدایگان کردم

بر دباخ شستن کرب با	رفت دیده و دین کرب با	داشت طغی و آنجست با	پسر و ختری پسر و خجال
پنج سال اندران مکان بودم	بجسین خاک پاک می سودم	که زبان بس مسخریز می شد	هر زمان غم تربیت می گشت
از مش مش بود تا بصلت	شب و روزم در پیش تنق	من فسه سوده از رویاری	می کشودم که زهر کاری
که بود به کاره سه و دم سخت	لیک به خرمی مشایخت	در که خرمی قرین شاد	به کردیزان روان من و شاه
چون که سرمایه بود خلق خوش	به نزه کنارم از ناخوش	گاه در خدمتش هم چو شاق	محو افعال پاک چون شاق
		بود خرم روان می از من	من از دل سخت من از من

آخر سال پنج بد حجاز	را در دی رسید بی نیاز	در همین حال که از دست دین	چرخ کشود عتد برین
رحل کشود بار بار از کفند	آتش اندر دل نیاز افکند	قمر از خانه از مهر	شده بدون پرده بر کشید مهر
خرم حرم حسیال برفت	مرهم لطف التیام آفت	ما در ناتوان پس از سال	تخته از درد و کویه کرد سال
چون مرا اندید بر کشود	زیر پش زهر جای نمود	خود پس از کویه زود و ارشد	جان من پاک از سواد شد



این قاتی فسانه در بر داشت	طرد افسانه آسمان گشت	هر که با دستبج خوابد جوت	فرخی در کشود غم بر سخت
مادر از زلف شفت و شادای	کرد از پور سلب آزادی	انگه با ریخ باب روز کوفت	گد شیت ریخ از حال رفت
کرد غم را بتار زلف یار	بت و فشت و انگی بکار	هر تنی کو بخت آرد روی	عاقبت رشت قوت کرد روی
چون گرفت دایره بر دوش	پند سدی سر و شش اند کوش	من کا ز اول بسنه رفیم بود	کا رفته مانده بل شقیم بود
کای گرفتار پای بند خیال	هرگز آسود کی بسند خیال	از برای معاش هر دوزه	بود باز نور و بر و پوزه
قصه کوته کنم من از این گفت	چرا ز غم نیستوانم رفت	کاه تحریر و کاه با تسلیم	نیدم همتا بخت اقیلم
هر که با عقل و دانش است قرین	زود در کنار زن بعین	این سخن کا به کاه می گفتیم	پادشاه ماکت خلم
زانکه از زن بلا و غم نسیم زایه	باصری مسلم جان سپرم	پادشاه ماکت هنرم	
محنت و ریخ و درد و غم نسیم	گفته حضرت نغای راد	نیک بر خوان و در و خوی شان	
بعد ششاه راد و در و میل	بخارسان نو و غم میل	هر که ز آموختن نذر رنگت	در بار و ز آب و میل رنگت
بادی آنکه بسوی طوس شدم	در هر نماز خاک بپوش شدم	هنر آموز کر نسیم زندی	در کشانی کنی و در بندی
چاره در حرم رخ شاد	بغلت برفوشیم نگاه	تاجانی و تندرستی هست	آید اسباب هر مراد هست
این قاصت بل چید ریخ	تغذ سو قات بد مرا خلاص		
آزنان شت و نسیم و نسیم	میکشوند هر سه بار طلیق	انقض چاه سپه کنم از نو	بسر ایندن افکنم پرتو
آفتاب مراد شد چو بلند	مره نو نیم ریخ شدی چو کلند	بزمان مظفر الدین شاه	که سپه مرا خطا خراکاه
روی نمود چون مره شبان	قاصد شد روانی سحران	و او منده مان طبع شناده	کا ز نوشش ترکشم خاه
آزنان بیت و چار ساله بیم	خاصه باز بد هم نواله بیم	بنایات حضرت باری	کرد اقبال کاکت من باری
چون بد را نهادت سیر	همنان با زن مادر سپه	تا سه سال آنچه بود و خوشتم	بر نیکی بنام وی کستم
	یاد کار حکیم منده دوی	افخار جهان و هم طوسی	
با کتات برات پروردی	و او از حق نصیب پروردی	بد بکاشتن ز راه آرز	در خور ریخ و ادنان دایز

آنچنان کشت تخم نایدی	که جان کشته بدین دوی	آنچنان سوخت خانه مخلوق	که ز دل گرفت تاقیوق
بر که در هر تخم نیکی گشت	عاقبت محل نکو برداشت	من چاره نینه از جزای	در میان و کوه ستاری
انگه یازید دست استراب	در کف رنج موی که رود آب	ماتی ز این بلا دم پنهان	دم فرو بسته آشکار و نهان
لاجرم ز عزم گرفت از یاد	غلم نمود بر من استبداد	از این دیار میروید	شاخهای دولت و امید
کردش چرخ دغا قی جان	کرد بنیاد غلم را ویران	نصرتار و باقر از تیریز	که در این واقعه کشت کینیز
از پس پرده نور آزادی	کرد روشن چراغ اینوادی	هر که خواهد بداند این جهان	بجای رخ کرد دش آسان
پر تو افکنده خمیر همه	روشنی بخشیده که همه	آنچه تیریز کردش و چون	بی یق کینه پیش کشت نون
کر چه ز این نمده شاه بخت	لیک پوشش نمود چون خند	جز اصرار و زیان نبود	شاه بنمود تاج و تخت ایثار
پرچم اعیال فتنه نکشود	شاه و فرزند پهلای سوار	سینه دیت و منت بعد نزار	ناکس و پس پیش هم دیار
سینه دیت و پیش بند نزار	دست و گردن در انداخت	بسیه دیت و منت بعد نزار	شاه بنمود تاج و تخت ایثار
کرد مسجد خراب و مجلس پست	بر در باغ شاه مجلس نمود	بعضی را کشت و بعضی را فرود	بنا نه جای می مستانه
بود از کشتگان کی قاضی	که خداوند خلق را دراضی	تاج و تخت و سر و تیغ نگاه	شاه مسلم سلطان احد شاه
دیگری میز را جانگیر خان	که بنودش نظیر در ایران	بسرور و نشاط کشته دین	زین همه فروخت و آئین
سید پاک زاد حامی دین	و اعطای محترم جمال الدین	پس بایران زین و دود	کرد مشروطه باز عرض وجود
دانند که پادشاه خلق و بیان	ملک آن فعیوف سپان	هم خدای احد زراد کرم	دو آرازی زبان و مسلم
الغرض از فتنه روشن کرد	دود و حش برداد و ناله دود	مجلس از نو گرفت بزم تمام	و کلاست با ده زین فجام
بقی مال خلق کرد از ارق	دست سیلا خوری و تم فرق		

بجده و قریب نیک نکر	کنش کل خفیف از بر	بسیکده کار یاده نمودم	زیر بار فشار فرودم
ساده نا اطلاع می پویست	بخطوط و علامت کف بست	که همه صاحب کلاه شدند	به بر سه کار و دبراه شدند
آنچنان بودم اطلاع دست	کاخ حال دید می ریخت	بر که محتاج حینه از ره رفیق	با دل و جان خود با او رفیق
الغرض از غموم دیگر نیز	داشتم اطلاع و بهم پیریز	از جرع عار دیشتم ریخت	از غنا طبع رهت بود دست
در یکی از دوا و دولت	بسته بودم سیاه خدمت	از دروغ اجتناب میکردم	فرغ از اغتیاب میکردم
هشت سال تمام گوشتیم	عاقبت جام یابین شدیم	کینه هرگز بدل رفق نبود	رینی در عفاف و دلی نبود
سینه و سی پنج بده هزار	اوستا دم بحین باقی نزار	بود بسیار روح من از در	شارلاتان سیکده نبردی
جرم چو بود و وطن خوای	خواه و تحقیق کن اگر خوای	بود بر این صفت دل زارم	مورد در زیر پای نازارم
عصه الکات آن بزرگ نهاد	نایب الی طه شد از ره داد	کز برای ریاست و هم جاه	نامه خویش ساخته سیاه
ابتدا از مستلین امین	که او آرد و دادشان امین	شعاع القصه در ده رمضان	بکینه کشته میز را اهدان
که شد نیکبخت را از نو	درس و تسلیم آنگه پرتو	چارتن از برای قسری	هم قسم با پادشاهی می
من خود از آن مسکین بودم	کوی سبقت رفق بر بودم	در شب فزوده ز نوذاورا	تفته کردند بازی نورا
هفت سال از طریق فخری	مینوادم بجا شش یاری	الغرض استوار گشته	تخم نیشکر برای خود گشته
سر هر سال بر وضع و رفیع	بود عا بر صداقت و شریف	پروه ز این فصل اگر گشت رفیق	
الغرض بی هفت سال تمام	شب و روزم بر بیع خاصم	پیر و بزرگانه در بار افتد	
اولین خدمت برای شوق	بدرزاد اربیع رسم المشق	این کلیات بموقتی نجات	کاتولین و قصبه تیجه نجات
مبالت می گویدم بار	بمطالت نمی نمودم کار	چو در آن واقع کوبیم آه	بود همچو کاه های مسجد شاه
کاه در درپه مرا شاگرد	کاه در خانه حبیب گدا گرد	که امام جماعت طران	با درس اهل اسپا بان

از سنه های خود گنایم باز	* تا شود کلمه کیف عالم باز
اولا در خطوط اسلامی	نخ و ثث در قاع به نامی
خط ریمان نکته و تعلیق	می نویسم چو میر نستعلیق
خط طعرا و بهم خط کتبی	کوی سبقت ر بوده از تقریر
بجایست چو می شود دست	پای تا سپهر عشق می پیوست
ز اول مسه تا بنال غمیس	بیش از اندازه یادگار نفس
از کتاب و کتبه با صد پنج	به نام دم در این برای سپنج
بر کتب اگر شوی محتاج	گیر رسم وزن و دود قدر حاج

چندی قبل دوست من آقای حاج باقر ترقی که شنیده بود حقیر در صدد نگارش شرح احوال و جمع آوری آثار مرحوم عمادالکتاب هستم باسعه‌ی صدری که داشت نسخه منحصر بفرد مجموعه اشعار آن مرحوم را که بخط غبار نستعلیق نوشته شده بود در اختیارم قرار داد. در ضمن مطالعه این نسخه معلوم شد افتادگی‌هایی چند نیز در آن هست.

خوشبختانه چند ماه قبل از این که این مجموعه بدست حقیر برسد در ملاقاتی که با خطاط معروف آقای محمد صانعی خوانساری دست داد ایشان ۱۲ صفحه از اشعاری که از سروده‌های مرحوم عمادالکتاب بخط غبار نستعلیق (مسوده آنرا) بمن سپردند که این اشعار هم ناقص بود ولی بعد از مطالعه مجموعه اشعار مرحمتی آقای ترقی معلوم شد آن صفحات ناقص مربوط به همان افتادگی‌هایی است که در این مجموعه اشعار وجود دارد لهذا قطعات افتاده را بمناسبتی که لازم است در جای افتادگی‌ها قرار داده و ذیل آن را با علامت «در حاشیه می نمایانیم و توضیح کافی می‌دهیم. ضمناً اضافه می‌شود که با وجود بدست آمدن افتادگی‌ها باز در میان مطالب گسیختگی‌هایی ملاحظه می‌شود که شاید بعدها توفیق یافتن آنها دست دهد و در چاپ‌های بعدی اصلاح و تکمیل گردد.

در خاتمه، بیان این نکته را نیز ضروری می‌داند که در بین ابیات این مجموعه گاهی فواصلی باندازه یک یا دو سطر دیده می‌شود و قرائنی در دست است که سراینده در نظر داشته است اشعاری سروده و در این فواصل جای دهد و یا اینکه شعر مناسب‌تر از آنچه گفته و نوشته بود بسراید که از جمله این قرائن در صفحه دیده می‌شود که عماد بجای این بیت:

گرد آورد از رؤس قوم      داد دستور کو فراید لوم  
بیت دیگری را باین مضمون:

گرد آورد از بر پایه      از جنایتگران کم مایه

مناسب‌تر دانسته و با مداد کم رنگ بالای بیت مرکبی مذکور بخط خود نوشته است منتهی بعلمی و شاید با امید اصلاح بهتر آنرا مرکبی نکرده است و شعری که نامناسب دانسته خط نزده است و نظر اخیر یعنی امید اصلاح، بیشتر بذهن نزدیک است زیرا این منظومه خود ناتمام است و بپایان هم نرسیده و چه بسا که دیگر مجالی برای اتمام آن پیدا نشده است.

نیز هم وزن زاج ما زوریز      هم بهم وزن هرسه، صمغ به بیز

چربی دوده ابتدا بزداي  
لاجرم خورد كن تو ما زورا  
بگذارش كه پرده بندد تار  
تا زمانی كه آب صاف شود  
حال گویم ترا طریقه ساخت  
حل كن اول تو صمغ را در آب  
دوده در آب صمغ روزی دو

زاج ترکی میان آب بسای  
هم بجوشان میان آب او را  
پرده برگیر و كن عمل تکرار  
آب در موقعش بكار رود  
تا توانی بخوبیش پرداخت  
صاف و جوشیده آبرا در یاب  
كن صلايه بریز زاج از نو

پس بسای و بریز ما زورا  
بعمل آر زور با زورا



خواجه اسفندیار میدانی  
من نه سهرابم و ولی با من  
خرد زال را بپرسیدم  
گفت افراسیاب وقت شوی  
بادۀ چون دم سیاهوشان  
صاف چون رأی شاه کیخسرو  
گر فرستی توئی فریدونم  
همچو ضحاک ناگهان پیچم

كه برنجم ز چرخ روئین تن  
رستمی میکند مه بهمن  
حالم را چه حیلست و چه فن  
گر بدست آوری زمی دوسه من  
سرخ نه تیره چون چه بیژن  
تلخ چون روزگار اهریمن  
ورنه روزی نعوذبالله من  
مارهای هجیات بر گردن

در پایان اشعار این دو بیتی نیز وجود دارد:

سیصد و سی و پنج بعد هزار  
جرم چبود بود وطن خواهی  
از مرگب چوبینیا ز شدی  
قلمی سرخ و سخت میباید  
ابتدا از قلم گشامیدان  
بعد بگشایشست فاق قلم  
نوک او را گذار بر ققط زن  
هم محرف تراش و هم بنویس

او فتادم بحبس با تن زار  
خواه و تحقیق كن اگر خواهی  
قلم البتّه كار ساز شدی  
تا ترا نيك او بكار آید  
تا بقطر قلم شود میزان  
نصف میدان شود نه بیش و نه كم  
قط او را یقیق محرف زن  
تا بزودی شوی تو خوب نویس



چند چیز دیگر تراباید

كه خط و ربط نیز بفزاید

ابتدا عزم و آنگهی تسلیم  
 بعد بنشاندن حروف و کلام  
 چارده حرف چون قطار و ریل  
 ک گ ت ث ر ز  
 چارده حرف بر طریقه ذیل  
 ج ح س ش میم و ع  
 فوق و ذیل حروف با مسطر  
 گربدست آوری زرسم المشق  
 بطریقی که داده ام دستور

\*\*\*

ثانیاً در جهات موسیقی  
 از رهاب و نواد شور و حجاز  
 از همایون و سلمک و ماهور  
 از صفاهان و زابل و نیریز  
 از عشیران و فیلی و عشاق  
 از نهانودی و حسینی و راست  
 از حنیض اوج و از عرب نوروز  
 نغمه و ماوراء نهر و سرود  
 همه این لحنها که بشمردم

\*\*\*

ثالثاً بر فنون نقاشی  
 من بشایسته رنجهها بردم  
 گرچه دستم تهی بداز استاد  
 از رُخ و نیم رخ سرو صورت  
 از مرایا و از مناظر دور  
 از برای نمونه رندان

\*\*\*

رابعاً از علوم عکاسی  
 بیخبر نیستم من از کم و بیش

آنچه استاد گویدت تعلیم  
 که فواصل شوند خوش اندام  
 بنشینند چون حروف ذیل  
 ط ظ ف ذ ب و ژ  
 بنشانند چون نشیب کیل  
 ص ی ق ل و ن و غ  
 خوب معلوم گردد ای مضطر  
 دوسه دوره از آن نمائی مشق  
 نشود هیچ نکته ات مستور

داشت سرمایه نظم و تنسیقی  
 ترک و کرد و هدی و هم شهناز  
 دشتی و چارگاه و نیشابور  
 پنجگاه و بزرگ و کوچک و ریز  
 خسروانی و دلکش است و عراق  
 داد و بیداد و راک هندی خواست  
 از مخالف حصار شد پیروز  
 زیر و بم لحنهای خوش بسرود  
 من به سنتور نیک بسرودم

گرازا این علم با خبر باشی  
 تا که بایسته بهره آوردم  
 لیکن از هوش خود بدم دلشاد  
 از برو چهره و قد و قامت  
 نبدم بیخبر علی المقدور  
 ساختم چند صفحه در زندان

که گذارند شیشه بر شاسی  
 بلکه میزان کنمش بی تشویش

آنزمانی که کلیدیون تر بود  
 حال چون از فرنگ بی تشویش  
 هم دواى دگر ثبوت و ظهور  
 کاغذ مات و طلق و البومین  
 دوربینهای کوچک بغلی  
 دوربین بزرگ از دو کره  
 هم گراور و هم لیتگرافی  
 هر که باشد باین علوم رفیق

\*\*\*

زحمت کارهاش برتر بود  
 میرسد کلیدیون خشک از پیش  
 با مقوا طلا و نقره و نور  
 می بسازند فیلم بژلاتین  
 از فرنگ آورند بی دغلی  
 سه و پنج است و بیست و چارگره  
 میشود خارج از فتوگرافی  
 میکند صدق قول من تصدیق

خامساً در عروض و شعر و بدیع  
 در لغت بدع تازه را گویند  
 ببلاغت بدیع گردد نثر  
 اهل معنی فصاحت آن دانند  
 ضعف تألیف برکنار شود  
 نظم و نثر از سجع شد مقرون  
 و آنگهی بر موازنه بگرای  
 بعد تجنیس زاید و لاحق  
 چون بتجنیس رفع شد مشکل  
 پس برد العجز سخن بسیار  
 بعد از آن استعاره مقبول  
 مطلع از حسن چون بیاراستی  
 انوری بر طریق حسن طلب  
 این طلب از طریق تهدید است  
 حال گویم تناسب و ایهام  
 بعد مدحی که شبه ذم باشد  
 التفات است و آنگهی تذیل  
 هشت قسم است لاجرم تشبیه  
 اعتراض الکلام حشو ملیح  
 از دو معنی بگیرد زو و جهین

بود فکرم نو و مقام رفیع  
 بلغا نظم و نثر آرایند  
 بفصاحت بلیغ گردد بحر  
 ضعف را از کلام پردازند  
 بفصاحت کلام یار شود  
 پس بترصیع بند سلک فنون  
 هم بتجنیس تام و ناقص آی  
 هم مطرف بکن با و لاحق  
 شبه با اشتقاق و قلب کل  
 چار قسم است و هر چهار بیار  
 که ز علت تهی شود معلول  
 حسن مقطع یقین بدانستی  
 باده ز اسفندیار کرده طلب  
 نیک برخوان اگر که تردید است  
 چون طباق و تضاد فطر و صیام  
 یا که ذمی که شبه مدح آید  
 که بایهام نام شد تخیل  
 که شود نظم و نثرزا و تنزیه  
 متوسط بخوان و حشو قبیح  
 از ملون بخواه ذو بحرین



الغرض از تجاهل العارف  
 بموشع چونیک در نگرى  
 بمسقط اگر بود مهرى  
 بملمع كميت اگر تازى  
 بمقطع موصل است ردیف  
 تعمیه مشکلاست و پیچیده  
 لف و نشر است و آنكهی تضمین  
 احتیاج است اگر ترا لف و نشر  
 لف و نشر مرتب آنرا دان  
 لفظ اول بمعنی اول  
 مثنوی را چو خواست بشناسی  
 مثنویات خمسہ را تو ببین  
 غزل از شیخ سعدی و حافظ

\*\*\*

زود مگذار و مگذار ايعارف  
 از مرتع يقين نميگذري  
 باز کن دیده بر منوچهری  
 فارسی بایدت هم تازی  
 بمصحف کلام شد تصحیف  
 بمعما حبیب شد جیده  
 ممتنع گاه سهل و گاه تخمین  
 در نصاب است گفته بونصر  
 که دو لفظ آورند و دو معنی  
 لفظ ثانی بمعنی ثانی  
 بنظامی گرای و فردوسی  
 شد به شهنامه ملک ما تزیین  
 این دو اصلند دیگران لافظ

\* بقصید اکر شوی محتاج

بست مسعود سعد بر به تاج

قطعه را از دو بیت آدو بیت

میتوان ساختن با فی بیت

از رباعی که فوجتیم است

روشنی بخشیم آیام است

مستزاد اکر بعد بر صراع

خیزی پسندون کنده بر صراع

از جزالت قوی بود مقصود

دقت از زری لطافت بود

بر کشیم ترا بحر عروض

کو شکر کن تا نایت معروض

از طویل و بسیط و مجردید

رجز و بهم همنج بایدید

هم سریع و بدل مضارع دان

و افوت تقارب است بدان

از تدارک بحسب کامل رو

مقصد منسج مجتث گو

سید یعقوب نام طغرل ساز	هم بشکند اردو و قنار	صاحب منصب و محکشان	بدر علی خان که بعد شد سلطان
آتش و لاشی فرا هم آورد	نام و آبی بختی میدادند	معتز صمد	
که پریشان کنند دولت را	دولت پاک با عدالت را	این علی خان برادر می دارد	که برادر نه آذری دارد
عاقبت بختی در سینه	که بریزند قوی کابینه	بسته بر زلف خیشی قلی	که داده زبده جامه دلق
بعض مضروب و بعض اتقوا	بنایند فضل منتجبول	آن شنیدم دل از وثوق بر	زانکه در غنجره کوی نی بر
آن شنیدم که وجهی از صندوق	بر اینکار داده بود وثوق	عاقبت از وثوق خوش ناید	بر و همسرا و خوش تابنداد

گفت این را ز راهی استفاق

شخص جانی بش بیان طاق

منصبش در نظام شد سلطان

لقب وی امیر ناصر خان

غرم اشرا جابل و ناشی	ماند در بوت فتنه اموشی	الغرض پهلوان و سید عالم	جمع شد گرد این ترانه خام
زانکه کامینه منفصل کردید	ز و همصاحب منقل کردید	با تفکک و سلاح بر بازار	بختی از بدین هم زیار
بور شد باز آرم و امور	بکی بر فتنه ارشد مجبور	الغرض شد تهر ارداد تمام	همه ز آغا زادی تا انجام
چون نتواند از این بازی	بنمودند باز خود سازی	که چه در مجلس از فضول و مواد	بچاکس برین اطلاع داد
اسلحه از تفکک و چوب طاق	از برادریک و موزر تخاق	لیک آنچه بر بستی پوت	از اصول سایش این است
ساز کردند جلد بر آتش ار	پس روان ساختند بر بازار	که اختیار نظام یکم و کات	با کلیس است هر چه خوا بجزا
سر و سر و در مجمع اشرا	پهلوان سید شمس سمار	بیج ایرانی حق نخوا بداد	تخم منصب بدین خود کاش
و کزین کس بدی و مخافان	که شد آخر بد را آویزان	رو ساسی دوا یر دولت	از ولایات و هم ز پانخت
پس باو انعام آجان از	مزد وی از وثوق پر شد دار	همه باشند انگلیس نژاد	دیگران بسچو کوراد زاد
هم برادر زن محمد خان	نام وی بود علی اکبر خان	پس بکشودن معاون راه	از زر و سیم و آهن و نجاه
از کریم مجاهد و سباز	دیده شد میرزای ساعقاز	از سرب و سرب و کمانغی	همه با انگلیس و پرتیس
هم ز تر اندازم و تهستند	که بنام حقوق پیوستند	ایات از وصول از ایزال	همه از جز و کل و ماه سال

از دغایف مفرات و نقود	رفته رفته مرقات عقود	متعجب از این نمود شوم	متحیر از این فصول موم
از دمار پس تمام موقوفات	جمع و خرج و تمام موضوعات		
عزل و نصب تمام مامورین	فصل و وصل تمام مجتهدین	ز فرم شد جند از چپ در آ	پس صد از بزرگ و کوچک است
نرخ اجناس از سیاه و سفید	حل و نقلش پیش و پزم بعد	رفته رفته صدای غم غم	از رجال بزرگ و غم و تمام
در پس و بحث تمامی طفال	از انانیت و دکلور و زجبال	از ولایات رشت و صفتان	هم ز تبریز و فارس و هم زجان
خورد و خواب نشست و هم بر پاست	کشت و زرع و چرخ و کلاه و پست	چون زهر سو ترا کشت پدید	خاصه مرکز که ناکشت شید
اختیار از هم بکل مکتوب	شرق و غرب و شمال و جنوب	بالاخص از پیستوده سید زاد	که چو پیسج ما دیش نژاد
همه و بر چه هست ز ایرانی	همه بر همه و بریطانی	بذرائل و ولایت کمره	نمودیش میچکس کمره
برتر از جود مواد و فصول	که بمی میفکند است و محمول	ز ابتدا و مخالفت میداد	بچگونه هر اس و خوف میداد
آخرین فصل به با و ملحق	کابله میچکس ندارد حق	مجد شیخ او علم او شت	تخم مروی از ازل و دیگشت
آزمانی که این سپهر کبود	دور دارد با مرتب و دود	چون طبع و با شارسید	کشت آمار از بار پدید
آزمانی که هر دو ماه و زمین	همه در که دشمنی تسکین	پس با مرد و ثوق بی تدبیر	شد کفار باز حبس کثیر
پسج ایرانی از زور و زور	حق ندارد و تقم که بفصول	از فدائی و حضرت پرویز	دو جوان از جوانای عزیز
چون عمو و فصول شد تفتیق	جانب شهر آمد این دور و فریق	یک از آنها بدی حسن آقا	یک از آنها عاود چور سنیا
نفی شده شد مستم العاجال	بار دی بسته شد به استیصال	طفا کاهسته زار نرسیدن	با اذن آمدند محبس
چاره بد زمانه ذی قعد	نشسته بر کب و عده	بود چو جرشان وطن خواهی	بد روشنان منزله از نسی
صبح روز غرمت شد بود	عهد شوم از در یکجای روی نمود	از زن مرد و هم بزرگ خود	در هم این سر جنبی مرد
درجه اید مستر ادا و غیج	نقشه شده همه بنحو قطع	از که از قاشق غیب اسل	نام نکیش با بنده است علی
جمعی از مردمان پاک ضمیر	که نهاد از وطن شده خمیر	بزرگ زنده انسیان هم پیا	ایل توین جناب پاشان
باک نیکه میسجگاه بطن	یک چنین امر نبودی نهرن		

در بین حال باشد مجمل	صاحب قدر و قدرت اول	چون بدای بخار سید کا زنگاه	پس ز نام امور شاهانه
یعنی از نو گرفت نزع تمام	کرد روز و شوق را چون شام	بجناب مشیر دوله که دارد	هم بستونی الما که راد
خاصه از انماض بالکلیب	که شب در روزی شد یکی	که بیاری یکدیگر از نو	وطن داریوش از کرد
هم ز یکوی عوایع آب	شد بغداد کار بار خراب	بستاند وجه و چندی	تا که تغییر طریح عکسند
اقتضای مصر و هستان	ایراند و در فغانستان	که چه افوس صد هزار فک	ز انتظارات خود شدم بیس
انتخابات لندن پاریس	قوین مستلاش در نفیس	زانکه بود انتظارم ز این	که بدون مغایرتی که دو
بفلاکت کشید کار رفیق	بتجانب رسید این رفیق	من بچاره را ز بهنجستی	بر مانند زاین همه بختی
زار و پاشه بهایون بخت	بازگشت نشست بر تخت	نکته از بهش ازین که دون	در درونج مرا کند فسون
واقف از اینچه مضامین	گشت کردید آنچه بود و نب	بر مانند ازین زنانه	خائفند از طاعت زدن
گرچه پوشید مجمع بنام	که کلف آورد و باره نام	که زبان را کشوده بر تو بخ	دل ریشم میکند بر سیخ
لیک اقبال وی بفضل حق	درین مغلاب مستغرق	این سخن با کمال بخونی	که تو حامی بدمی بستونی
شکر حق را که منفصل کرده	سپند افتخار را بر چه	گفت و نمود شدم انکشا	کرد با من با حق این رفار
بس گرانیده بود بر شتی	بکه تخم مکاید کشتی	انقض چند با کفایت حق	مقتدر بهت فخر بهت شوق
بسکه افزود و در بر بخت	بس شده کار با شلی پرست	من بچاره مات و سرگردان	که چه مقصود دار داینان
نوانست ساعسی خوف	در سرای خود شنایه طوف	گشت معلوم نیر غسته نه	وحشی و تیز چنگ و دوزخ
لاجرم زود بارت و برت	دل از انجور خویش سخت	این همه نمره ما به بخونی	تغیر بود ز رستونی
چارتن بود بهر و زبان	یک برادر سه بود از دگران	چون مرا حامی ریش و اند	اینهمه تر مات میراند
سابق اندک را میر ناصر خان	یقین بود نیز همرشان	در هوا خواهی سیر در دق	داد و فسخه یا نیز نه چون
بود همره هر یک از آنها	صد هزار آه و ناله زنها	من هراسان ز سایه خویشم	نموده غول را چه اندیشم
نیز همراه خویش همسایان	بر نفسین نزع مظلومان		

من که از جور خلق کینه دارم	شده ز ذوق مانده	اتنی کرد روشن از پست	غم نشن و ط از آنجا
باز مانده ز ناتوانی و غم	در لباس سیاه کرب و الم	دگر خشت که خود سدیلم	داد و پستور این چنین تسلیم
روزگارم کرده بسته چنان	که ندارم خبر ز خویش گمان	پیکریش را برای رب قنوت	بنایند بهجت مصلوب
نافاده مرا نبود رست	رفته از او فاده بر رست	لاجرم خود همین سیاتیم	کرد بیدار جبر را از نام
لاجرم صبر خستیار نمود	در جواب ویش زبان کشود	چون بیدار گشته شد کتر	ایستادند در مقابل ضر

جست از جای بادی پر پیم

کیره شده روان سوی محبس

باز کردم بهستان ذوق	شرح حالش ندارم اندر ذوق	چون به اینجا رسید کایر مثال	خویش را دید مقتضی الحال
مانع خویش را چو دفع نمود	گرد و خشت ز رخویش زدود	پس سپرد خسته بنفشه شاه	کرد راضی و را بخواره و نوا
لنگری کرد کرد از شرار	قشونی ساز کرد با غبار	روزشادی شادمانی شد	روز غمیه و ز کلام زنی شد
بهرستاد و جانب خلج	کامل خلج در ابدی انگل	توسن بخت را بچنگ آورد	خنگ اقبال با بنگ آورد
قبل از این غم چند تن قواد	رفته بودند از برای فساد	چار سال اندر این برای رشت	جان من شد تبه چو خوش
حاصل می و کیدشان این بد	که بد و نیک زد و تسویه	در مکانی که بود تا رنگت	با به الاشتهر لک عاز رنگ
چون سپه مضرب خایم خویش	دشت بنمود جلازم و پیش	جان لب آرمیده از خواهی	دل تنگ آمد ز دشواری
قسمتی از قوای ملی پست	رفت و بردشمان چو پست	بود از گرم و سرد و خفت و	چار ارکان زندگی مضطر
قسمتی بود به سر و احسان	از جوانان نور پس این	چشم و گوش و دماغ و دست و پهن	شد فخل جو پس خسته من
که همه جنگ ویده شیراز	همه کار از زوده چون شیراز	اندر این کاخ و اندک و شوم	کوش نشیند جز ترانه بوم
رفت و در کوبه و جاکتی	پاسن بکایر نام ز کتی	چشم محمد در صنیاع حق	خو گرفت بتاری مطلق
زین طرف شد قوای و چون	کرد و زد و شب همه تیره	ذوق آلوده با هوای حس	تن فاده بو اثر کوزه و کس
جان مال باکی کیلان	شد تبه در کف و دو دیوان	انده و است در جهان مال	همن نمود جنتی با مال
		انچنان چنبره باز به چیر	که نبه اعلام از و میسر

گر بکشته دوتن از جبران	بود مستور جلد بر دران	آنچه من آنوده ام در دسه	بر نیکی نیاید و در جهنم
نه خبر از زن و نه از فتنه زن	نه خبر دوشتم ز خویش و نه	تا توانی گرای بریاری	می کن تا دلی نیاز زاری
آنچنان بسته بود با بجز	که نبودم خبر ز خیر و شر	ز آنکه خود دید و تجربت نبود	هر که از د زهر چشم بر د
هر که در راه و سال گشت پی	بود جا سپس و تازه کرد پی		
من که بودم محبت نوع شبر	بشرم عاقبت نیکد بشار	کوش و باقی حکایت را	باز کن به نامی عبرت را
من که ز ازار مور بودم دور	حالت گشته زبون انگار مور	سیصد و سی و نه ز بعد هزار	شد ز زنه ان بروی کمال زار
بی سبب دوست دشمنی کرد	زن و فرزند زنی میکرد	کرد تحقیق از گرفتاری	کاین بلیات چو نه طاری
کس و ناپس گشود دست	خوش و خشنالم نمود آب	باعث این همه بلا و غم	موجب صفات و جور و غم
الغرض حال نیز در رنجم	در کف این سرای ایچنم	کیت و مقصود اصلی چیت	چیت منظور و همه اویت
حاصل ز نه کسیم این شد	که نیز ز جهان باده و شد	قصه و چه از این همه شکار	این همه تر و دهن بنسجاء
اگر ت کنجهای تارون بود	و اگر ت یک آفسه یی بود	از برای چه مردم آزاری	کرد و آنکند فتنه و زاری
که بهت آوری تو خط امان	و اگر ت بود عدل نو شر دان	من بچاره را چه حرم کنایه	کاین همه شد فتنه و ناله
یکدم اندر جهان نیاسای	که زیان آوردن آسای	گفت و بگوید راز را مردی	که بدیش اطلاع و هم دردی
		خود در آشوب فتنه غبار	داشت دنیا و چشم و دل بایار

عمر از ده گذشت یا از میت	می نشاید ز درس غافل بیت		
چون بسی رفیق از برای معاش	بقین بایت کنی نکاش	کمانکلیس از برای خود نای	چیده در صغره مهره بازی
در چهل تفت کرد دست باز	زن و فتنه زنده گوید تا باز	او بود اصل و دیگران فتنه	او در فتنه و دیگران بکنه
که به پنجاه توشه ننهادی	کی شود را پستی ترا با دی	حرم کسور پستانی او دارد	داد و بردست پستان تو کار د
شست آینه شست حرم و آواز	پس بنفاد او رفت آواز	ولع و کمر و جینه و زربت	که پس خنن بالبرنت
که بهشت او دهنه رسائی با	بایدت رفت عاقبت جهان	این همه کیه و بنی بی تئیر	که بردنت از حد تصویر

زاوایای امورا غیارت	سیم کابین ز باد غیارت	مستقل شده مرقمکت	گفت جبریل ز اسنان لیک
سیم وزر جل کند همه شکل	سیم و زر غنیه آید بکل		
خاصه در ملک بکس ایران	بالاخص پای تخت او طران	انقض گفت یار ویرینه	آتش غم منسه و دیرینه
کابل او از تاجی حنلق	نشانه خالق از ازارق	از پس رفتن جریف شمال	دولت انگلیس یافت مجال
همه طاعنی ملک سیر و سینه	همه بیچاره و نکات و ناموسند	لفظ کرد ابتدا معا به راه	نصه هفت و لعب منقطع راه
همه منسه انگه از اغیارند	دشمن جان و مال برابرند	کرد دندان غلب خود تیز	که ملک عجم بت زد نیز
عالی و دانی و اواسطان	طبقات سه گانه از افغان	در نظر داشت زابتدای	امتحان داده مرد کم خردی
رهنزداد و دین و آینه	ضرر و نفع خود نمی بینند	که برای منسیر دولت یک	خواند تیر را شاعری کوس
اگر و بی که پست می مانند	که جهالت ز غیظ بل نامند	با تدبیر و لیر و پخت	راه برای وثوق دولت
آلت صنف دوم اند همه	باشل چون شبان لک و ره	بچه سان رفت کوش و دایه	تا کنم حل برای تو مشکل
صنف ثانی که در انضامند	یا رخص و شریک اشراقند	مرفق داری پیش نه مایوس	ناله سیر و نه ز دل سیر و
صنف اشرف از منیر و کبر	همه خدام آستان منیر	شد نهان مهران بر برابر	از کف پستان برون صبر
چون نازند هم فضل و منیر	میگردانند که رفتنه و شیر	کشتی آرزوی ایرانی	شد بگرداب فتنه دیرانی
هر چه که یمنیر و پس و زنی	میگردانند نام او را شانس	چون کیست خاد و برزاند	تیز شد انگلیس را دندان
		شد کیست زبون مستعد	خاشن افاد و جلد برکت دو
گفت آمد بخاطر فصلی	فصل برکت و بار با صلی	از کیمیه عنان گشت چو پری	زود آموخت و پست از پری
در زمان ترار و دولت یک	بدین راه و دیت تن جاسک	معترضا	
از منیع و شریف و خور و ک	از بهر و هم از وزیر ک	کرد نظیمه ز این گرفتاری	خود غنائی که به زرق ماری
همه جاسوس کاسبا و دین و	رهنزداد و دین و	گشت شد زار ز کسان طینه	این دارد و خویش دیالیه
از پس انخطاط دولت یک	صورت جلد ز نزل و دوس	همه اعضای این دار و شوم	منشور ز این بان تشوم

الغرض چون گیسته شد در بند	دو بین جیلد باز شد از بند	روزی از روزهای آن بام	خبر آمد بمجمع بد نام
چند آن بود از تر و زری	تن محسوق کعبه بند زمی	که قریب الوقایع جوی	و چه خفت صبح الوهی
سلب راحت ز عالم بهمانند	چهره زنده را بیاریند	حل با بخت می شود از رشت	بتلا و لک شود باید دست
تا بدین جیلد های منتهی	بل به غنیه های بی موضوع	تا بدین جیلد خاطر دولت	پیشانی افتد و رحمت
ضعف سازند بهیت کافی	که بیارسته است پستونی	یکی زین خبر ز جا بسته	در پی سرقت و جانی
دل شه پر کنند از کینه	تا شود انفصال کا بینه	بین ره اسپکنا سهای مهدی	شده گرفته بوز و تیه
امرد او نه ابتدا بر تور	که بیارسته حسین شرور	کیمه شد بمجمع بنام	بسر دند بر حسین بنام
آن حسینی که بود تبریزی	مسککش از قدیم خوزیری	ز اتفاقات آسمان کبود	را از این پرده فرشته شود
شکل وی تا جرفش کند خوش	بو ثوق و سفیر حلقه کوش	سارق انگاش شده کشیف	مجلسی با حسین شده توقیف
از برای تغافل اخبار	تن پرور شد بحسب احوار	چند روزی گذشت ازین سودا	بازی نوشه از در چیده
بگیسته کند طرفنداری	بصفا تیری گفت کاری	امر شده از رئیس شکایات	با حد نام عضو تأییدات
لاجرم به ستانمت دو جوان	شده روان صفای خون فغان	که حسین را ز جس کسیرد	بر دهر کجا که او خواهد
از پس او دیگر لوکب را	بکنند با طپانچه ز پا	در شبی این حدیث شد بخیر	که بم افتاد بر برای نیر
خانه متشارد دوله راد	بمی انداختند از بیداد	الغرض میروند حسین از روز	که همان رفعت است تا روز

دارم اینجا کجای تیر شیرین	از او اگیم و ضیاء آید	تروری چند بهر ستونی	صرف کرده بدن بهر فونی
سیمون و موج و گمان شایه	بشنو تا کنم ترا آگاه	کز چپ راست و کمین بوند	فضل حق یار و هیچ نمونده
که چه این را ز پنج و غم دارد	گریه های زیاده و غم دارد	بحین رشید که کانی	رحمت حق بر جوش ازانی
لیک نیستش بود واجب	تا شناسند مانع و حاجب	چند تیری زدند با موزر	که نشد کارگر بوی آذر
		از برای صبا بی بچاره	که بدی ادمیر پستاره



سودا قصه‌ی رستم نمودند	شکر حق هیچکار نمودند	در همین حال زاده‌ی عیسی	انجیس محیل پرتمیس
پس پیش با خنده چوید	تن دی خسته ساختند زید	خلق بی نکت عار مرکز را	میسند و نه راه و نه غذا را
از برای محاسبم پرورید	نخسته بودند آتش نه و تیز	چند تن با کمال بیانی	نه از خدا بیم و نه از رسوائی

معرضه

در همین روز با مروت و تق	شد برون کینه دلم از من و تق	دیو مانده حسن من مخلوق	ملک جم را نهاد بر سر و تق
از برای شیر دولت دین	بگفتند در سراسر زمین	دطن و اریوش را به راج	بنا نهاد با سریر و تاج
این حکایت بن سید ازاد	که شناسمش داعی و مدعو	العصر ضایع با بیانی خفیف	یا عال نشد پست و خفیف
تمام مکایه و تهید	داشت او اطلاع بی تردید	نخسته مرکز خیانت را	مرکز خسته امانت را
که بخوانم نویسم این تاریخ	یا برون یسه آورم از پنج	پیشوای فانی امت را	رنجای سرای خست را
باعث حیرت تلف کرد	موجب رقت و اسف کرد	ناخلف زاده سرای قباد	نگار او رنگ صاحب عباد
را از این دفعه آشکارا شد	نعره زنده باد برپا شد	وارث ما بیاراد ارکش	یا که جانوسیار آتش
زنده باد او و تق را شکر	پرده برداشت از رخ ابر	راه آموز ز نسب سبقت	رنجای خیانت و سبقت
کار غوغا گرفت نزع تمام	خوف طاری شد بر خفا تمام	با دی بجهت اغیار	ما حی بی نه امت خیار
این زمان بد مجامع منسوس	که کمیته بنجانه شد محسوس	کیت این شخص نهادم دشمن	حامی ظلم و یار ابرین
همه مخلوق بکس طران	مات و بهوت بود و سرگردان	ریمنی در نهاد و می پستو	ناده در جهان چنین دستو
همه باد و درنج هم زانو	بگرد و زنده فرشت تازه و نو	دولتی کو بود محفل و ثوق	میدم به بنسبت کس و ثوق
سیصد و سی و شش بعد هزار	بهترین پال بود در داور	فتی گوش هست و کیا تو	باید شش خواند بعد از کردو
کی طرف خلق مبتلای جمع	که بخورند بر کهای جنوع	اعتراف نشد و ثوق و کیا تو	نوبه لعب شد باین اکثر
کی طرف حسب و تاجم مرک	خلق را نیت بر زمین چن	روز فیروز مار لیک رسید	وقت بهر درد سازد نیک رسید

آمد و برشت برسد	آبۀ انوشیروان نود سپند	الغرض شد فصول تمام	بازشته سفیر مقص مرام
دستخط شد جوان را زد	در جراید چو پست شرم بود	این حکایت شنیدم از ایران	که بد آنجا ز زمره خاصان
امروا و ابته ایار نش	بد قوی دست دل تابش	قبل از انجام عهد قدر شرف	بود از بهر حضرت اشرف
که بد آن یار غار سنگدل	حضرت لاله ولد بود و اول	کر چپ دست یا که حرف برف	خواند وی را بحضرت اشرف
آبۀ امر شد بوست اول	که غیر و کمیت را عجل	چون با مضای می رساند می	تغی شد روزگار همچو شمع
بخت جبهه را محبس شوم	نشود و هیچکس صد میوم	آنچه چالپوسی و لوسی	شد مبدل به بایوسی
کرد و اینکار بیدریغ و درک	ریخت کسیر به محبس نک	قبل از این عهد به سفیر نگل	همه حتی بر میند و منقل
را در مردان راه آزادی	همه محبوس شد و این نوادی	آنقدر کرم بود با یاران	کابل بستنی باید از ایشان
آخر ماه بود از شوال	کاین چنین بود جبهه را احوال	پس از این قهر بخواند سرش	فاخته حمد نفسی بر گوش
بنده هم بود و ماهه بقیه	کرد و کاری که داده بود عهده	بر اسپند زاه نیم شبان	ناله در دهنه مظلومان
با یک نه منیت یا یادی	شد به پرسش از زبانی	آه کاین یک همی بنده نگار	ناید از وی بقدر کجی کار
بودش روزی که کینه	نگار گذاشت آبرو رفته	و اندک از سفینه قانون	گذارد دستم سوی برون
آشنیدم که گاه بکاری	نزد و شطرنج بود و کاری		
در که نزد مهر و مانده بخت	وطن بر منی برفت ز کف	بودش مهر داده به پستان	دوست قصه و سرادیم پستان
در که لعب و بازی شطرنج	شاه مات بهش از قیاس	شکست و شمشیر من و نون	خادم از مرد و زن بدی همه
با حریف محفل روین تن	نه وطن عاید ماند و نی تن	هر که را زان هم بدی کاری	این یک از کارخانه نگاری
گد رفیق ز روح یکا کوس	آنکه ماند زان بری محسوس	بود از جمله خادمش صد	که بود قیام گذارد در ابرق
آه و نعرین بکوشش شمس	ناله و نعره و خروش سید	و اما بیت ساد و در سیال	کاری کی کند با دستمال
که بشیر و نیر و پرچم	تختگاه قباد و ملک عجم	داشت آقا یکا ز غلغل خرد	که ز جان بس غریز تر بشرد
شد حراست بازوی دی	عبیده بنده تابش بامردی		

باب و ام آتفه رسودا	که بدشان بزوستی مورا	آنکه ده سال صبی گفتند	رفت و بچرم رسیم نغند
ما در عشق طغی چمن بختون	پدر از نام بشیر مفتون	من چاره چار پال تام	در ناسپ گزیه و بر تمام
اتفاق سپهر بو قلمون	طفل تناسیادی برین	از کثافات و زلطوت جا	مرض ضعف بود یا بر جا
رفت کیسر کنار حوض آب	نشت و نمودنخی خواب	عقرب و ساس و دوشه و کک	بردم از کمر میر سیدیم یک
خواست از جای خوش بجزید	وید آب از کنار میریزد	بچکس نه که راز خود کویم	نه کسی نه که را و از او جرم
وشت از آب کرد و پانیزه	نوشیدن میان آب بدید	چار دیوار این حصا حبیب	گشتانت نمود و کما و حبیب
رفت در قعر و زود بیرون	نغمه بر کشید و درین رفت	آتفه هسرتی و غمخواری	بشه و خاص و عام و داری
کودک خود ناتوان و سیه	غوطه زد تا که شت کار کار	بچیک بجز ضرر نتیجه داد	بطلاد کسود دست دود

لاجرم داد از این سلمانی

باز منسه یاد از این سلمانی

کرد ازادی از همه پهلوب	و دوجان شید را مصلوب	اولین جنبشی که در طبعش	شد بفضه و شوق و دل عیان
دود و کرا از اکابر یاران	نیر باران نمود در نشان	جنبشی بد که جمعی از خیار	اول و پنج کرد و انبار
من و ارداتی توین کیس	کرد محکوم بچنان محبس	بیت و ششم ز ماه و نیم	روز قتل نام ستم بود
بکینه و دوجان دیگر را	حبس کردند در زباله سرا	چادری شد بلند در مسجد	مسجد ترک با کمال جد
پنج دیگر بسیار زده یاده	سال احکام حبشان بود	داد منسه یاد و ناله داری	جز خسارت نکرد او کای
بعضی بنشیند بر ترابره	گشته و صبی کسیر از که ویده	چند تن صبی چپست تن تبعیه	بعضی خاموش شد از این تبعیه
آه از این حکمانی ناموزون	تفت بر این اوری غمنازون	چند کس را بحال زار خون	بفرستاد جانب قزوين
که سپه پانفرض بود و مخلوط	میسنگردند قرم جابل لوط	بنشین او و نیز بسلطان	هم صبا بود و نیز مضطغان

چند کس بود نیز سهرشان

زود بنمود به مرضشان

در همین روزهای خف آمار	دست انداز اهل مراغوه حضار	پدر از خوف و مادر از خجاست	شده همیش و دوا در جاست
من بچاره با کمال امید	بن خود لباس در پوشید	بیم آن رفت هر دو جان پند	ز این سپهر است آن بر این
از سیل بادی پر خون	حرکت کرد جانب بیرون	با هزاران مرارت و زحمت	آن دو بچا رجبت از محنت
لحظه بعد نزدی حاضر	کوش چشم گفت ناظر	جبهه گنایه طفل پاک	بسر دهم هم بر فراغ
مانمان از گوی دمی قوی	صوت جانکاه از دمی قوی	پس ز خادم سوال کرد پدر	که چرا طفل را نکرد پدر
گشت خارج چو توپ از پیش	رفت آتش جاکرفت از پیش	اینهمه پسندل چرا بوده	بجگر گوشه رحم نموده
نمره و ناله و خروش نمود	کرد بیرون دل برخش نمود	مردک بیروت مجنون	تشتت بجوید قانون
من بچاره از پریشانی	غرق در آب گشته پشانی	که مرا هست خدمتی معلوم	نشده هیچگاه زاده محروم
متحیر ز دود و دمنه یارش	متفکر ز غصه و دواش	سالمها بوده ام بصدق صفا	نمودم ز شغل استعفا
عاقبت از ترجمین دی	گشت معلوم خشم و کین دی	من صد قلم بکار و خدمتیش	بر نیاید ز بند و از این بیش
عاقبت جان سپرد طفل خود	در کف آب مرده شش غمخیز	لا بزم از دوثق و مرگید	صادرا آمد بجا و مین شدید
مرد ابرق دار این احوال	دید و گید نه شد ز در ببال	هر که راضی عدم بشناسند	سمی در بند و حبس بنایند
مادر طفل بادی پر خون	دید طفلک نیامدی برون	عالم مخصوص شد بنطفه	هم بر انداز مر می دمنه
جست از جانی منیر ز رفت	ز سر افکند چادر ز رفت	حبس تبعید و بند گشت شرع	لعلب من لا حول و لا قوه
تا توانست جستجوی نمود	هر کجا را که در نظر می بود	پاک فطرت دوستی فاضل	نیک سیرت و دست کمال
آخر از او پارسه کوبان	از درون آمدی برون این	آقا پسید محمد بی باک	سید پارسا ضیاء پاک
باب بچاره نیز از کیمو	و بغض بدی و جستجو	فرخی بود و شیخ طرانی	جمعی از خورد سال ایرانی
به با حال کریم و تحقیق	جمع برگرد خادم ابرق	کافی قتلخ بود این سودا	جنش از کوه دکان شده پدا
مردک کم خرد چه دید احوال	شرح داد و نام آن احوال	همه را بخشد بر زنون	بسته شد در بهاجی چن سندان
ز ابتدا اشعج حال را برود	عاقبت نقش طفل را نمود	چند تن از رجال صاحبان	بفرستاد جانب کاشان

بودم تا ز ملک عاج معین	حضرت مشا در دولت دین	از حسین زاده و هم از قاجا	که با غیار واد و بند ازار
مختم بود سلطنت راج	دانش و فضل را گرفتس باج	از بشکده رور و حد و سنان	که به ننگد هر پست تن ساز
انقض این قضیه نیز تمام	شده خاموش از اول انجام	از شکوه و شار و دلا و ملک	کاشی نفی و دودا و ملک
جمع شد جمع و جمع شد تبعید	نفر است آن دو یار کیش	نخ و دوله نواده و محتاج	بود از بهر دشمن محتاج
		جمعه مشغول این ترانه شد	خفت و تر که قصر و خانه شد
پس برد خسته از گنار	بجملهای خویش و برقرار	ز این معاکه رشته بود از	شده خسته تن از ابل از
نگار غایت فتح و فیروزی	شد بلندن آتش منتهی	که نمی چست خائن بدید	او فاد و بکیر لیر و زرد
لندن و رز و اولیای یو	همه خوشحال گشته و مسرور	دست بهت از استین کشود	پایم روی در این عمل نمود
مرد کار از موده کارگاه	منتخب شد برای این گاه	ایونی بخت این نیکل	را و انداخته با تحمل
چند صد کس زیر مرد و چون	شده عازم کشور ایران	از فضا کردش سپید کوب	از کشته غم و عسر و محو
کرد آرد و از روستا قوم	داد و پستور کو فراید لوم	بمجازات خائنین وطن	که زبان عاز جرات از نصن
گفت اقوی نخل این مقصود	جزد بکرات بی حقت نبود	انچنان عشته شی بوقع کرد	که براد از نهاد و دان کرد
چون سپه و سروران این فتنه	شده مشغول سجد و فرقه	خان و دزد و انچنان کبر خیت	کالت استتاب کیمیر خیت
بگرا نید کرد تشکیلات	بحق حضرت سنات و لات	قیمت و قدر و غم و افزد	از دل دیو و دبر آه دود
همه دادند قول پرمایه	جمع گشته کرد سرمای	ره برای مندر این تنگ	همه مخفی ز درد عاز و تنگ
از رجال و وایر دولت	از امام و زلیه ملت	انقض کید و حیل و تکیال	بچه ترس و خوف شده تکیال
از شریعت و ادب و اعطاف	صاحب بوق و منتشا و دلق	کوشش از غم و موز	خسته مانده میس و جوتیز
از مدیر و معاون و ثبات	میی ملت و کیده نجات	رشته آرزوی شپاره	همه کشید کردیک چاره
از مجاهد فدائی ملت	نوکر خاص و محرم دولت		
از دموکرات و فو و احرار	زاعته الی و مرکز اسرار		

کف کشته روی آرند	در گرفتیش نیارند	آوخ از این ترانه پر شه	تغ برای غلهای ننگ آور
آشنیدم کایره بسیار	نیستند از منیم هم بسیار	که مرا شدم آید از کشتن	قلم آرم دارد از شستن
		این چنین خلق بشیر با بفرض	نازیده خدای در این فرض

آخر لام از سیه لائی	کشف شد در از اکلائی		
دو صفت بود شخص کونده	اهر من چهره بود پونده	چون بد اینجا رسید این بانی	پرده بردارم از رخ رازی
سیصد و سی پنج بعد هزار	بود و شد کشف جمع اسرار	باز اشخاص جدی غفال	در مقام دفاع از این حال
اصل طهران همه در این تاریخ	همغان با ملات و توخ	کشف آورد و چند برک اوراق	محموی ز این مگایه و طواق
الغرض کشف شد یگانه سید	که چو کس ندیده و نبینید	که ارو پائیان پاک و قبت	در جراید نوشته با تحقیق
رفت از دست شاه قباد	شد سیه پوش من ناد	شده را از آنکه جبه را با هم	طبع سازند و منتشر کنی کم
شد بر بچه در با سپاه	از نا و نشان بر آه آه	لا جرم طبع و منتشر کردند	خلق را و وقف از انسر کردند
همه با سبب ترشیده	توانست کرده و خرشیده	جان را ندانن طفل شش ساله	با مانت کاسم اوست الله

همه با خویهای تند و دشت	همه ابر و کره نموده دشت		
متکلمه بجاتی و مخلوق	متفرعن برازق و مرزوق	حال را از تفسیر در مانده	ست مانند طفل شترزاده
آن شنیدم که سیصد و چهار	حرکت کرد و از در بعباد	مرد و ابرق دار قانونی	بشناسیش توانا زونی
گرگان جنگی مرصع نگار	گر کپان گشته لشخوار	فرق اینجاست کوش و لیل	تا کشیم کرد از این شکل
		بود شترزاده با بآن بحدوم	هست اند یا این بحدوم

کتابخانه باقر قزق

شماره

چند تن شد متین از طرآن	ز و دلق شود بریشان
آنچه شایسته است از تویر	بعل آوردند بی نوییر
پس از اینجا اهل دود و دوی	بشارند جمله موی بوی
عسکی خلاق هر ولایت	بنایند شتر و عادت را

**آثار خطوط عمادالکتاب:** عمادالکتاب بیشتر عمر گرانهای خود را در خدمت بملک و ملت طی کرده است و با وجود گرفتاریهای فراوان هرگز از تعلیم و تعلم خط نیا سوده و از کاتبان خوش نویس پرکار بشمار می آمده است.

وی آثاری از خود بیادگار گذاشته که بعد از این هرچه از عمر تمدن و تاریخ هنر خط این مملکت بگذرد و تا هنگامیکه از خط فارسی نشانی در عالم وجود داشته باشد هر قطعه از آنها نام شریف این استاد نابغه تاریخی خط را مخلّد ساخته و در آینده بیش از پیش عظمت و قدرت و یرا بالسان تاریخ بآیندگان حکایت خواهد نمود.

آنچه از آثار بسیاری که بخط وی اعم از مطبوع و مخطوط از خفی و جلی باقی و بجای مانده و اینجانب در طی سنوات طولانی شخصاً دیده و صورت برداری کرده ام با رقم مُصرَح و ذکر تاریخ کتابت، آن ها را بسه دسته منقسم نموده و هر دسته را بطور جداگانه در این جا وصف می کنم.

### **قسمت اول آثار خطوط چاپی و کتابتی:**

۱- کتاب شاهنامه فردوسی معروف به امیر بهادری که با قلم شیوای ممتاز این خطاط بزرگ نگاشته شده، اثری است بدیع و غنی، که بسال ۱۳۲۲، هجری خلق گردیده و ارمغان موهبت آمیزی است از هنر خط نویسی.

۲- الف النهار بقلم کتابت جلی

۳- سفرنامه استانلی بافریقا (در دو مجلد) بسال ۱۳۱۶ قمری

۴- نامه دانشوران ناصری بسال ۱۳۱۸ قمری چاپ شده.

۵- حساب موسی خان بسال ۱۳۱۷ قمری چاپ شده

۶- قرآن نفیس با خط نسخ ممتاز حاشیه دار معروف بچاپ حسن

۷- کتاب مُحسنیه بسال ۱۳۱۷ قمری طبع شده

۸- نسخه ی نفیس ترجیع بند هاتف اصفهانی با قلم متوسط کتابت که بطرزی مطلوب و خطی مرغوب تحریر پذیرفته و جزء سلسله انتشارات انجمن دوستداران کتاب میباشد و تا کنون چهار بار تجدید چاپ شده است.

۹- کتاب اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی بقلم کتابت خفی ممتاز که بوصفی زیبا بسال ۱۳۰۶ در آلمان بچاپ رسیده است.

۱۰- یکدوره رسم المشق نفیس و ذیقیمت به بهترین خط و بهترین شیوه در

۳۶ جلد برای پیشرفت خط نوآموزان دبستانها و دبیرستانها منطبع مطبعه هارلم هلند

بسال ۱۳۰۳ شمسی

- ۱۱- دیوان-نعلی حکیم ناصر خسرو علوی مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی
- ۱۲- قانون اساسی که یکی از چاپهای آن بخط عماد سیفی منتشر گردیده است.
- ۱۳- ترجمه (کتابه بیستون) بفارسی در ۱۴ ورق و بقطع ۵/ ۱۸×۱۱ بخط غبار نستعلیق بامضای محمد حسین عماد الکتاب نسخه ی خطی موجود در مجموعه ی آقای محمد علی کریم زاده تبریزی.
- ۱۴- نسخه ی دستنویس «حسب حال منظوم» بقطع ۱۴×۱۰ در ۳۵ ورق بخط غبار نستعلیق عماد الکتاب و اثر طبع همودون امضا، فاقد صفحاتی چند از متن آن کتابچه مضبوط بشماره ۱۲۱ در مجموعه ی آقای باقر ترقی.
- ۱۵- یادداشت‌هایی از شرح حال خوشنویسان مقدم که ما آنرا در این مجموعه «تذکره خط» نامیده ایم بابعاد ۵/ ۱۶×۱۰ در ۱۵ ورق بخط معمولی تحریر عماد الکتاب که تحت شماره ۱۳۰/ در مجموعه ی آقای باقر ترقی ضبطست.
- ۱۶- جنگی در دو قسمت - قسمت اول شامل مقالاتی تحت عنوان جنگ و صلح. خوش بختی چیست. ادبیات. اخلاقی. لطیفه. حقیقت. و زناشویی و غیره و قسمت دوم شامل منتخباتی از اشعار صائب و خاقانی و سلسله الذهب جامی در ۴۸ ورق باندازه پنج صفحه بخط غبار نستعلیق بسیار زیبای عماد الکتاب نسخه ی خطی تحت شماره ۱۸۷ موجود در کتابخانه آقای حاج باقر ترقی.
- ۱۷- جنگی خطی بدون نام شامل مقالاتی تحت عناوین: قیامت. اندیشه های آشفته. یک مکتوب تاریخی. یکشب در دارالمجانین. اوقات شبانه روزی من. آشیان بلبل و غیره در ۸۰ ورق بقطع پنج صفحه یی بخط شکسته نستعلیق خفی عماد الکتاب تحت شماره ۷۸ که در مجموعه آقای باقر ترقی محفوظ است.
- ۱۸- یک مرقع نفیس ۲۴ صفحه یی ۲۵×۱۷ حاوی مفردات حروف خطوط هفت گانه: کوفی. نسخ. ثلث. تعلیق. شکسته. نستعلیق. تحریر. بطرز تعلیم خط (که برای پیشرفت و ترقی خط مظفرالدین شاه قاجار تهیه شده بود). بکلک عماد الکتاب با زمینه یی آبی و تذهیب چاپ اروپا که سابقاً در تهران نیز از روی آن یکبار دیگر چاپ اوزالید شده و در دست بعضی علاقمندان است و نسخه چاپی اصلی بسیار کمیابست.
- ۱۹- کتابت یکدوره فقه مرحوم آقا سید علی بحر العلوم
- ۲۰- کتابت ترجمه های آثار مرحوم شاهزاده محمد طاهر میرزا<sup>۱</sup>

(۱)- طاهر میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار و با اعتضاد السلطنه وزیر علوم برادر بوده است و این دو برادر مذکور با عباس میرزا نیز از طرف پدر برادر بودند و از مادر جدا.



## قسمت دوم آثار خطوط کتیه:

۱- از آثار شیوای جاویدان فراوان کتیه ی وی، ابنیه دوره قاجاریه و پهلوی است که بر پیشانی امکنه و ابنیه چهل و پنجاه ساله اخیر چون خورشیدی طالع می درخشد و از جمله کتیه سردر مسجد و مدرسه قنبرعلی خان واقع در خیابان سیروس شرقی که در اثر توسعه خیابان مذکور، قسمتی از بنای آن جزو خیابان گردیده.

۲- کتیه ی سردر دانشسرای عالی طهران (تربیت معلم) اول خیابان روزولت.

۳- کتیه ی سردر مدخل ساختمان دارالفنون واقع در خیابان ناصرخسرو

۴- کتیه ی اطراف صحن خانقاه و مقبره حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی واقع در خیابان صفی علیشاه.

۵- کتیه ی حدیث: ولایة علی بن ابی طالب... الخ در حضرت عبدالعظیم مقابل صحن حمزة بن موسی بن جعفر

۶- کتیه ی سردر ورودی بیمارستان فیروزآبادی در شهری

۷- کتیه ی سردر جدید مدخل مسجد سپهسالار در تهران

۸- کتیه ی مدرسه رضائیه

۹- کتیه های دانشگاه معقول و منقول

۱۰- کتیه های دانشگاه تهران

۱۱- کتیه های لوحه آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی در طوس آیات باهره ایست که هر بیننده اهل فتی را از قدرت قلم و اعجاز انگشتان پر هنر این خطاط چیره دست بحیرت می آورد. و این اثر از مهمترین آثار کتیه یی آن مرحوم و انفس نفایس هنر خوشنویسی اوست.

۱۲- کتیه های سردر مسجد ناصریه که بر پیشانی آن شعری از ملا آقا رضای شاعر داشت که در حق عمادالکتاب سروده بود:

چه می بینی که خط اوستاد است      که این خط خوش از کار عماد است

۱۳- کتیه ی سر در اداره کل ثبت اسناد و املاک کشور واقع در خیابان

فروغی

قسمت سوم: قطعات منفرد. سیاه مشق ها. نامه ها و فرامین و نقاشیها.

۱- قطعات و سیاه مشق های بیشماری از عمادالکتاب که در دست شاگردان و دوستان و طالبان خط او موجود و محفوظ است.

۲- کلیه فرامین وزارت دربار شاهنشاهی بقلم آن مرحوم

۳- صدها ورق سیاه مشق و گرده‌های لوحه مقبره فردوسی بانضمام تصویر خود وی که با آب‌رنگ طرح کرده و مجموعاً از نفایس آثار این قرن بشمار می‌رود، بطوریکه مرحوم دکتر مهدی بیانی در کتاب احوال و آثار خوش‌نویسان نستعلیق آورده است، این آثار را یگانه فرزند آن مرحوم بانو ملوک سیفی بکتابخانه ملی تهران اهدا کرده است.<sup>۱</sup>

تحقیق و نقد دقیق معیار هنری خط عمادالکتاب نشان می‌دهد که او تنها کسی است که بعد از میرعماد حسنی و میرزا محمد رضای کلهر، خط نستعلیق را به درجه‌ی غنای فوق‌العاده‌اش ارتقا داده و خود نیز اوراق زرینی بر خزاین هنر خط فارسی افزوده است.

شیوایی و گیرایی و تناسب حروف و استحکام و کرسی و ترکیبات و سایر مزایای خطی او طوری باهم آمیخته شده است که چشم نظاره‌کننده آگاه از کمال زیبایی آن در همان نگاه نخست آنچنان بشگفت در می‌آید که تنها بقالب خط افسون آسا خیره‌مانده و بمضامین آن نوشته‌ها تا لحظاتی بی‌اختیار توجه نمی‌کند.

وصف هنر این استاد توانا فقط در خلق شاهکارهای خطش خلاصه نمی‌شود، بلکه او با اعتقاد و ایمان به هنر خود و همچنین با عزم راسخ و مجاهدت فوق‌الطافه خویش در اعتلای این رشته از هنر سنتی کهن نقش مؤثری را ایفاء نمود و سرانجام توانست این ودیعه افتخارآمیز ملی را حفظ و ملتزم رکاب جاودانگی نماید و به نسل بازپسین واگذارد. و این بیدار دلی و کوشش بموقع او در این راه مقدس می‌تواند ایشار هنرمندانه‌اش باشد....

---

(۱)- پس از رجوع بکتابخانه ملی برای عکسبرداری از خطوط نامبرده در فوق، متصدیان مربوطه از وجود آنها اظهار بی‌اطلاعی کردند.

شیوه عمادالکتاب در خط نستعلیق: مقدمته باید به عرض برسانم که با شروع قرن سیزدهم هجری خوشنویسی اقلام ششگانه محقق، ریحان، ثلث، نسخ، توفیق، رفاع، وبالاخص تعلیق و شکسته و نستعلیق بیشتر رواج گرفت، در این قرن گروهی خوش نویس به ظهور پیوستند و آثار نفیس و گرانقدری از زیر دست آنان بیرون آمد که مشهورترین آنان میرزا محمد رضای کلهر است<sup>۱</sup>. وی یکی از اساتید مسلم خط نستعلیق و از مشاهیر این فن بشمار میرود. اندکی پیش از روزگار کلهر

(۱) - زائد نیست که شرح حال مرحوم میرزا محمد رضا کلهر را با تحقیق بیشتری (ولو باختصار) برای اطلاع و آشنائی بیشتر خوانندگان محترم این کتاب در ذیل صفحاتی چند بیاوریم.

میرزا محمد رضا کلهر ملقب به قدوة الکتاب فرزند محمد رحیم یک کلهر بسال ۱۲۴۵ هجری قمری چشم بجهان هستی گشود، پدرش از ایل گرد کلهر کرمانشاهان بود. محمد رضا در جوانی مردی بود سوارکار و بمقتضای زندگی ایلی در سواری و تیراندازی مهارتی بسزا داشت و علاوه بر این با شمشیر جوهری شناسائی کاملی داشت و به سگ شکاری نیز علاقه یی تمام و پس از چندی ذوق وی بخط و هنر ظریف خطاطی راغب شد و از همان ایام جوانی بطهران آمد و نزد میرزا ابومحمد و میرزا فضل الله ساوجی و میرزا محمد خوانساری (شاگرد آقا میرزا محمد مهدی تهرانی) تعلیم خط گرفت. پشرفت وی در خوشنویسی آوازه شهرت و ویرا بگوش ناصرالدین شاه رسانید بخصوص که برادرش میر شکار شاه و در دربار شغل و مقامی داشت.

ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد که وی در وزارت انطباعات بکار گمارده شود و بقولی منظورش این بود که نزد او بمشق خط پردازد. و از قرار معلوم گاهی می شد که از روی سرمشق های بدست آمده میرزا، شاه سرمشق می گرفت. اما میرزا که مردی بلند همت و صاحب طبعی متیع بود این پیشنهاد را که پیوسته در وزارت مزبور بکار پردازد نپذیرفت و برای گذرانیدن روزگار و کمک معاش خود تنها باین قناعت کرد که گاهی سفارشات از اعتماد السلطنه قبول کند و با این کمک قلیل و آنچه از راه خط نویسی بدست می آورد بزندگی ساده خود قناعت کند و بنوشته محمد حسن خان اعتماد السلطنه در المآثر و الآثار، «هنوز از دیوان اعلی راتبه یی نخواست و جرایه یی نگرفته است و برگ و ساز معاش همی از اجرت کتابت می کند و بهنر بازو و حاصل سر پنجه ی خویش روزگار می گذراند»

کلهر این رابطه اندک را با دربار شاهی قطع نکرد، اما ناصرالدین شاه که از عظمت هنر و مقام وی آگاه بود می کوشید بهرگونه باشد رضایت و دل بستگی و ویرا برابری ماندن در دستگاه های دولتی یا درباری جلب کند فقط موقعی که شاه در سفر دوم خود بسال ۱۳۰۰ قمری بقصد تشرف بآستان بوسی حضرت ثامن الائمه مشرف شد بهر نحو بود استاد را راضی کرد که همراه وی باشد. کلهر که مردی مذهبی نیز بود بشوق زیارت امام هشتم باین مسافرت تن درداد و در بین راه خط روزنامه مسافرت شاه (اردوی همایون) را هم نوشت و این اثر بدیع را بیادگار باقی گذاشت. و عجب اینکه بیشتر آثاری که از استاد هنرمند برجای مانده همان آثاری است که در

در علم و ادب کوش که گردی بجهان طاق      کنز علم و ادب نام شود شهره افاق



گوهر خاکی که زمین باز داد      جان گرامی بفلک بر سپرد

صنعت چاپ در ایران دائر شده بود، کتابهایی که وی تحریر کرده است اغلب بچاپ رسیده و شیوه خط نویسی او سرمشق خوشنویسان عصر خود و دوره‌های بعد قرار گرفته است.

همو بود که با نشان دادن نبوغ ذاتی سبک جدیدی روی کار آورد که بعد از میرعماد حسنی قزوینی وی اختراع کننده قسمتی از قواعد و آداب خط و خوش نویسی

ارتباط با دستگاه شاهی نوشته است و تکثیر و چاپ آنها هم بواسطه اداره انطباعات صورت گرفته است و این خود پیداست که شاید اگر این ارتباط جزئی با دربار نبود سبک و روش خطاطی وی مشهور نبود، زیرا کسی که شانزده ساعت زندگی شبانه‌روزی خود را برای امرار معاش بکتابت می‌پرداخت و مختصری مزد دریافت می‌کرد از کجا می‌توانست این آثار بزرگ را بیادگار بگذارد. و هزینه چاپ و تکثیر آنها را عهده‌دار شود تا این آثار برجسته در روزگاران دراز باقی بماند، بهمین جهت است که غیر از آنچه بوسیله اداره مزبور چاپ شده و موجود است بندرت آثار بدیع کلهر بدست می‌آید.

آثار کلهر که بر اثر کتابت برجای مانده است عبارتست از:

۱- قسمتی از روزنامه شرف ۲- دوازده شماره روزنامه‌ی اردوی همایون ۳- روزنامه وقایع اتفاقیه ۴- دیوان قآنی (که دستخط دوران تازه کاری و جوانی کلهر است) ۵- دیوان یغمای جندقی ۶- دیوان فروغی بسطامی ۷- کتاب مخزن الانشاء (که منتخبی است از مقالات و منشآت عده‌یی از نویسندگان که مرحوم کلهر نیز در انتخاب آنها شرکت داشته است) ۸- کتاب فیض الدموع تألیف میرزا ابراهیم نواب تهرانی ۹- منتخب السلطان (محتوی اشعاری است از سعدی و حافظ که آنرا ناصرالدین شاه گلچین کرده است) ۱۰- ریاض المحبتین ۱۱- رساله غدیریه ۱۲- نصایح الملوک ۱۳- مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری ۱۴- دیوان ذکاء الملک محمدحسین ادیب متخلص به فروغی (ثانی) ۱۵- سفرنامه ناصرالدین شاه بکربلا ۱۶- سفرنامه دوم ناصرالدین شاه بخراسان ۱۷- نسخه‌ی خطی فیض الدموع که در کتابخانه سلطنتی موجود است و از جمله نمونه‌های بی‌نظیر سبک متعالی خطاطی اوست. ۱۸- علاوه بر این اقلام آثار چاپی و خطی یک اثر مستقلی نیز دارد که آن تقویم خطی نفیسی که همواره از پیش نوشته و آماده کرده بود در اول هر نوروز آنرا به ناصرالدین شاه تقدیم می‌کرد، و از دیگر آثار خطوط او قطعات نادر و سیاه مشقه‌ها و سطورری است موجود در مجموعه‌های شخصی.

میرزا محمد رضا تنها خوشنویسی است که بعد از میرعماد حسنی در میان هنرمندان آنروزگار درخشید و نامی شد. وی که رویه میرعماد را دنبال می‌کرد سلیقه‌های خود را بدان اضافه میکرد و در قواعد خط ترکیباتی پدید آورد و این شیوه کنونی خط فارسی (نستعلیق) از ابتکارات این هنرمند نامی می‌باشد و حتی بعقیده برخی از صاحب‌نظران کلهر خط را چنان به پختگی و محکمی نوشته و آنرا زینت داده که در این راه ثالث میرعلی هروی و میرعماد سیفی حسنی قزوینی ملقب به عمادالملک شده است.

گردید، و روش خط نستعلیق فعلی تا حدی مولود افکار و سلیقه و قوه ابتکارات اوست. البته رویه میرزا مأخوذ و متبع از همان اصول میرعماد بود، منتهی میرزا ذوق و سلیقه خود را هم بآن اضافه نمود فی المثل کوتاه نوشتن مدها (کشیده) و کوچک نوشتن شماره‌ها (دوایر) و نیز تغییراتی دیگر که در واقع همان اصول خط میرعماد با کیفیت نوی ظهور کرد و استحکام بیشتری بدان بخشید.

شاید اگر وضع دربار ناصرالدین شاه بهتر بود و میرزا خدمت مستقیم خود را در آنجا برخلاف اخلاق و میل خود نمی دانست می توانست آثار بسیار گرانبهای دیگری بیش از آنچه برجای مانده از خود بیادگار بگذارد.

اوضاع خراب دربار سبب شد که وی که مردی رُک گوی و بی پروا بود، زبان بانتقاد گشود و از اسرافهای زیادی که بوسیله امین السلطان از خزانه مملکت میشد همیشه بد میگفت و چنانکه گذشت حاضر بود با دست رنج خود با فقر و فاقه زندگی کند و با دربار همبستگی و رابطه همیشگی نداشته باشد.

گاهی میشد که مرد با هنر در نهایت فقر و مسکنت زندگی میکرد و بروی خود نمی آورد و زمانی که درین باب میخواست اشاره‌یی کند بطریق مزاح و طنز بشاگردان خود می گفت، دیشب از بی پولی پلو خوردم یعنی تلویحاً میفهماند که خورشی در کار نبود! دربار وی نوشته اند با اینکه بسختی روزگار می گذرانید و با تنگدستی در سایه قناعت میزیست باندازه‌یی مهماندوست بود که هرچه داشت دیگران را با آن شریک می کرد. مثلاً اگر روزی اطمینان داشت که ناهارش مهیا می شود اصرار داشت واردین بخانه را بهرگونه باشد بر سر سفره بنشاند و در محضر خود شرکت دهد.

چه بسا اوقات که تا بعد از ظهر او و فرزندانش گرسنه بسر می بردند تا شاگردانش برسند و چند قرآن برای نهار بوی بدهند و همین زندگی فقیرانه و پر مشقت را با شکیبائی تحمل می کرد و بر زندگی کاخ نشینان آنروز برتری می داد و شاید هم اگر چنین نبود نمی توانست چنین حرکتی در خط ایجاد کند که بقولی همه خطاطهای بعدی را بر زیر سایه خود کشیده و پنهان سازد.

کله‌ر باندازه‌یی در کارهایش دقت و وسواس داشت که نوشته اند اگر قطعاتی را می نوشت و تصور می کرد حرفی یا کلمه‌یی از آن درست از آب درنیامده بهیچ قیمت آنرا بدست کسی نمیداد و آنرا از بین می برد، سیاه مشقه‌ایی هم که از او بدست آمده غالباً او مواقع تفنن انجام داده و هیچ یک امضای او را ندارد.

راجع بکیفیت خط نویسی و مهارت وی درین کار و طرز مشق کردن اعجاب‌آور و تغییراتی که در شیوه ترکیبات حروف خط می داد و سایر موضوعات مربوطه بآن اختصار را بهتر است بکتاب، «شرح زندگانی من» تألیف مرحوم عبدالله مستوفی رجوع کنید.

از شاگردان مبرز و معروف وی ۱- حاجی مهدی اصطبل مازندرانی ۲- آقا مرتضی نجم آبادی ۳- آقا سید مرتضی برغانی ۴- میرزا عبدالله مستوفی گرگانی ۶- میرزا زین العابدین

در شصت هفتاد سال پیش که خط و خوشنویسی میرفت تا در متن یادها گم شود و میرفت تا تنها تاریخ از آن سخن بگوید و احتضار بر سر این حرفه بال گسترده بود چهره تابناکی چون (عمادالکتاب) واپسین نستعلیق نویس توانای ایران ظهور کرد و بکار نستعلیق نویسی جان تازه بخشید و با حفظ این هنر حیات تازه‌یی بکالبد آن دمید و در نتیجه خوشنویسان ارزنده‌یی در پرتو تعالیم وی پرورده و تحویل اجتماع گردید. اما این دولت مستعجل بود زیرا در این عصر که نهایت احتیاج بوجود چنین استاد هنر وری بود زندگی او پایان گرفت.

در باب مقام هنر و سبک و شیوه خط عمادالکتاب باید گفت با آنکه وی

---

شریف قزوینی ملک الخطاطین ۵- آقا سید محمود صدرالکتاب ۷- میرزا ابراهیم قوام الکتاب (برادر ملک الخطاطین) ۸- میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر محمد علی فروغی ذکاءالملک) ۹- حاج محمد رضا متخلص به (صفا) و ملقب به سلطان الکتاب ۱۰- میرزا مهدیخان ۱۱- میرزا نصرالله (نواده محمد طاهر حکاک) ۱۲- سید محمود صدرالمعالی (صدرالحسینی) ۱۳- و مهمتر از همه شاگرد، مع الواسطه اش عمادالکتاب بود که موجبات اشاعه و انتشار شیوه انحصاری و یرا فراهم کرد.

کله‌ر بواسطه مقام والای خوشنویسی و نیز وارستگی خاص مورد احترام تمام رجال و اعیان و بخصوص میرزا محمد حسین خان فروغی ذکاءالملک (پدر مرحومان ابوالحسن خان و محمد علی فروغی ذکاءالملک) بوده و آن مرحوم و یرا خیلی مغرور و محترم میداشت. میرزا محمد رضا کله‌ر در خیابان جلیل‌آباد (خیام فعلی) در محله سنگلج که در تکیه دباغخانه منزلی محقر داشت که با ماهی دو تومان آنرا اجاره کرده بود. خانه‌یی که بقولی حیاط آن یک کف دست وسعت داشته است با چند باغچه کوچک و فرش اطاقهای آن چند قطعه حصیر کهنه و نمد پشمی و روفرشی کرباسی و درین خانه با کمال فراغت بال نشست و پرداختن بهنر را بر جلوس در کاخ شاهی و بر فرش‌های کاشی ترجیح و برتری می‌داد و با اینکه مردی آشنا بامور اجتماعی و روشن فکر بود با مناعت و درویش مسلک و در عین حال بذله گوی و بقول اعتمادالسلطنه صاحب‌المآثر و الآثار «محضری مطبوع دارد و طلعتی محبوب» از حوادث روز غافل نبود و تمام این مسایل را فرع بر هنر خود می‌دانست و بآسانی از سر همه می‌گذشت و در آن اطاق‌های نمناک می‌نشست و بکار مشق و خط خود می‌پرداخت.

کله‌ر دوبار ازدواج کرد و صاحب ۹ فرزند یعنی ۶ پسر و ۳ دختر شد که ۵ پسر و یک دخترش در زمان حیاتش بدرود زندگی گفتند و خود وی نیز در سال ۱۳۱۰ هجری قمری بواسطه ابتلای بوبا که در تهران شایع شده بود در سن ۶۵ سالگی درگذشت و پس از مرگ وی مرحوم حاج آقا شیخ هادی نجم‌آبادی جسدش را غسل داد و پس از کفن کردن جنازه او را در قبرستانی که سابقاً در محل آتش نشانی واقع در چهارراه حسن‌آباد بود بخاک سپرده شد.

مستقیماً نزد کلهر شاگردی نکرده بود به وسیله همین کتابهای چاپی و تتبع در سبک خطاطی و شیوه کلهر و تحمل ریاضت فراوان خوش نویسی را توأم با شیوه انحصاری او به نیکوترین وجهی و بکمال فرا گرفت و موجب اشاعه و انتشار شیوه او و سبک خاص تازه‌یی گردید. و ما پیش از این نیز گفتیم، این سبک در حقیقت سبکی جدید و بکمال بود که از تتبع استاد و اشتیاق فراوانش به تنوع و تکمیل این فن بوجود آمد و در واقع این شیوه که (سبک عمادی) معروف و مشهور شد با چاشنی شیرینی و ملاحظه، برش و لطافت یا نرمی قلم بیشتری آمیخته است، خط نستعلیق را بپایه اعلا و والای خود رسانید و نمونه‌هایی از این خط در کمال جمال خوشنویسی پدید کرد.

گرچه آن مرحوم در اوآن جوانی نسخ نویسی مبتعراً و رسماً مدتها در کربلا و نجف بکتابت قرآن و سایر کتب ادعیه مشغول بود و ثلث را نیز بسیار نیکو و استادانه می‌نوشت و از خطوط دیگر نیز سر رشته داشت، بعدها بخط نستعلیق راغب و علاقمند شد و بدان روی آورد و حتی بتواتر از شاگردان عماد الکتاب شنیدم که او پس از فوت کلهر افسوس میخورد که چرا در زمان حیات این استاد باو مراجعه ننموده و از ذخائر هنری او بهره برنگرفته است. و لذا ناچار بعداً بشاگردان کلهر از جمله مرحوم حاج شیخ مرتضی نجم آبادی و زین العابدین شریف قزوینی الملقب به: ملک الخطاطین و حتی میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر محمد علی فروغی ذکاءالملک) و چند تن دیگر مراجعه رموز (راه قلم) و نحوه تعلیم خط میرزا را استفسار و برای تکمیل خط خود از آنها استفاده میکرده است.

(۱) — با توجه بشرح زیر که در سلسله یادداشتهایی بخط عماد الکتاب موجود است مهارت و یرا در نوشتن خط و از جمله خطهای نسخ و ثلث و توانایی او را همچنین در شبیه نویسی تا آنجا که با استادی مثل یاقوت مستعصمی مقابله کند کاملاً آشکار می‌سازد. اما نام صدرالافاضل که در متن همین دستخط آمده است لقب مناسب و با مسمای عالم فاضل نحیر و دانشمند کم نظیر مرحوم لطفعلی نصیری امینی (فرزند محمد کاظم امین السفراء) متخلص به دانش و ملقب به صدرالافاضل است که خود در باب نوشتن خطوط مختلفه استاد بوده و ضمناً این شخصیت ممتاز علمی معلم مخصوص احمد شاه قاجار نیز بوده است.

«... از جمله دبیرالملک افغانی قرآنی بخط یاقوت مستعصمی به مرحوم اتابک تقدیم کرد که دوازده هزار تومان قیمت کردند و نیز قرآن دیگری که بخط آن استاد و فوق العاده نفیس بوده یعنی از اول تا آخر یک سطر با طلا و یک سطر با مرکب نوشته و یکورقش مفقود شده بود نزد بنده آوردند، طوری شبیه نوشته و ورق مزبور را با کمک یک نفر مذهب استاد بنحوی درست کردم که موجب تعجب مرحوم صدرالافاضل شد...»



سعيون و بصر عيهم و همهم و فحلاهم كهظم و فحلاهم سعيهم  
 حاب و عيهم سعيهم حاب و فحلاهم سعيهم حاب و فحلاهم  
 در هم و فحلاهم سعيهم حاب و فحلاهم سعيهم حاب و فحلاهم  
 بصر عيهم و همهم و فحلاهم سعيهم حاب و فحلاهم  
 فحلاهم سعيهم حاب و فحلاهم سعيهم حاب و فحلاهم

از خطوط نسخ تعلیمی استاد عماد الکتاب میباشد.

چاپ این قطعه از خط میرزا محمدرضای کله‌ر تشابه بین این خط و خط  
عمادالکتاب را می‌رساند.



یکی دیگر از ابتکارات و مختصات کار کله‌ر این بود که در کرسی حروف و  
کلمات سلیقه‌ی منحصر بخود داشت.

بالجمله وی خود علاوه بر خط نستعلیق در چند قلم از اقلام خطوط مانند: کوفی - طغری - نسخ - ثلث - رقاع - ریحان - تحریر - تعلیق - و شکسته و غیره از خفی و جلی استاد بوده و گوهرهای گرانبهایی از انواع این خطوط از سرچشمه خامه‌ی وی ریخته شده است، چنانکه گفته است:

از هنرهای خود گشایم راز	تا شود کم و کیف حالم باز
اولاً در خطوط اسلامی	نسخ و ثلث و رقاع بُد نامی
خط ریحان شکسته و تعلیق	مینویسم چومیر نستعلیق
خط طغرا و هم خط تحریر	گوی سبقت ربوده از تقریر
بکتابت چو می‌گشودم دست	پای تاسر بعشق می‌پیوست
زاول عمر تا بسال خمیس	بیش از اندازه یادگار نفیس
از کتاب و کتیبه با صد رنج	بنهادم در این سرای سپنج

در باره شدت علاقه او بمیرزا محمد رضای کلهر چیزها گفته‌اند و از جمله مشهورست که او در خواب نیز از استاد مسلم پیشین خط الهام و تعلیم می‌گرفته است. و از شرحی که در تذکره خط موجود در مجموعه آقای ترقی بشماره ۱۳۰ مستفاد میشود پیداست که گاهی هم در راه تتبع و تکمیل خط از الهامی که بوی می‌شده کمک گرفته است. ذیلاً از نوشته‌ی خود وی از سطر ۱ تا ۷ صفحه‌ی ۲۱ تذکره مذکور بالا عیناً نقل می‌شود: بکوفتی در نوشتن کلمه (بی) نستعلیق که خوشگل و زیبا بشود عاجز مانده و دائماً باشکال مختلف می‌نوشتم و میدیدم آنچه‌ی که میخواهم صورت نمی‌گیرد تا اینکه روزی بحمام رفته در دیوارهای جامه کن حمام تصویر آهوئی (نظر) مرا جلب کرد. بدون اینکه برهنه شوم بخانه برگشته یکی از متعلقان پرسید چرا برگشتی؟ گفتم هیچ مگو که یک چیز مهمی کشف کرده‌ام او خیال کرد من گنج پیدا کرده‌ام تمام توجهش بحركات من بود و ملاحظه نمود که من نشسته و مشغول مشق شدم با خود گفته بینم آخرش بکجا می‌انجامد. بالاخره آنروز شب شد و بنده تمام مشغول این مشق بودم و عاقبت بطوریکه می‌خواستم درست کردم.»

ناگفته نگذارد که از شاهکارهای خط نستعلیق در دوره اخیر خط عمادالکتاب در زندان است که سبک اعجاب آوری را حفظ کرده و کمال زیبایی هنر خط را ارائه داده و هر هنرشناسی آن خطوط عالی را بنگرد مسحور پنجه‌ی قادر و مبهوت کلک افسونگر وی گردیده و زبان بتقدیس و تحسین او می‌گشاید.

## نقاشی عماد الکتاب:

یکی از جنبه‌های بررسی نشده در احوال و آثار عماد الکتاب تحقیق در باره هنر نقاشی اوست که متأسفانه تا کنون این امر بر عموم علاقمندان مکتوم مانده و بتدریج بدست فراموشی سپرده شده و اینک این نویسنده از آن پرده بر می‌گیرد و بطور خلاصه به شرح آن می‌پردازد.

بی تردید باید اعتراف کرد که عماد الکتاب نه تنها درسلک نوابغ عالم هنر خط جای دارد، بلکه او در برخی از صنایع عالیّه از قبیل خطاطی و نقاشی — تذهیب — موسیقی و عکاسی ... دستی تمام داشت و آنها را باید طولی می‌پرداخت.

لذا از اینکه وی در نقاشی نیز مهارتی بسزا داشته تردیدی نیست اما بضرر قاطع نمی‌توان گفت که وی این هنر ارزشمند را در چه سن و سالی و نزد چه کسی آغاز کرده است ولی قدر مسلم اینست که در محیط خانه باینکار آغاز کرده و کم کم نزد این و آن با رموز و ریزه کاریهای آن آشنا شده است.

برخی گفته‌اند که او رموز این فن را نزد مهدی خان مصورالملک<sup>۱</sup> آموخته و از کارهای استاد معروف مرحوم محمد غفاری (کمال الملک) نیز الهام گرفته و برخی دیگر استادان دیگری برای او ذکر می‌کنند.

همین قدر می‌توان گفت وی در اشعاری که از خود برجای گذاشته است اشاره برنجه‌ها و کوشش‌های فراوانی که در تحصیل هنرهای مختلفه و این فن ظریف کشیده می‌کند و آنجا که گفته است:

ثالثاً برفنون نقاشی	گر از این علم باخبر باشی
من بشایسته رنجه‌ها بردم	تا که بایسته بهره آوردم
گرچه دستم تهی بد از استاد	لیکن از هوش خود بدم دلشاد
از رخ و نیم رخ سر و صورت	از بر و چهره و قد و قامت
از مریاس و از مناظر دور	نبدم بی خبر علی المقدور
از بسزای نمونه (ی) رندان	ساختم چند صفحه در زندان

---

(۱) — شبیه ساز ماهر دوره قاجاریه بوده است و نقاشیهای شاهنامه امیر بهادری از جمله کارهای اوست.

آثاری چند از آن مرحوم بجای مانده که در باره هر یک درموقع خود بطور اختصار سخن خواهد رفت، آنچه در این جا بایستی گفت اینست که این آثار از حیث استادی با این نوع طراحی در صحنه سازی، و گاهی هم در استعمال و قدرت رنگ آمیزی گویای استعداد شگرف و فراوان وی بود. اما طرز کار نقاشی وی که البته محقق شده است عماد بطور حرفه ای بدان نمی پرداخت بلکه هر وقت فرصت و مجالی یافته تفنن کرده و بدان پرداخته است.

در اینجا بایسته می نماید تذکر دهم که این هنرمند بزرگ بیشتر در ایام زندانش بود که فراغتی تمام یافت تا از یکسوی بمشق خط نستعلیق و مشق تصویر توجه و رغبت بیشتری نشان دهد و از سوی دیگر به تکمیل آنها و دیگر صنایع و معلومات خویش پردازد، تا آنجا که استادی که در صنعت خط و خوش نویسی شهره و نامور بود در نقاشی پورتره (شبهه سازی) و طبیعت سازی و شناختن بُعد در نقاشی نیز ذوق و قدرت بینش خود را توأم بالطف و پختگی قلم و رنگ آشکار سازد، آنهم در آنگیرو دار رنجها و تیره بختی ها.

گرچه بیان و توصیف هنر کاری بس مشکل است اما چند تابلو و قطعه های مختلف سیاه قلم و آبرنگ و یک گل و بوته نیز بسبک پرداز که نتیجه ی ذوق هنر آفرین و دست هنر پرور همان مرحوم است بنظر راقم این سطور درهنگام تحقیق در این زمینه رسیده که خوشبختانه وجود همین آثار کار شرح و توصیف و تعریف معیار هنر نقاشی ویرا در این نقد برایمان عملی ساخته است. اینکه چند قطعه از تابلوهای مزبور را که با قلم خلّاق و اسلوب خوش خود استاد ترسیم شده است در اینجا معرفی کرده و بطبع میرسانیم تا مرور ابام و دست خرابکار روزگار نتواند در آنها رخنه کند:

۱- منظره محبس انفرادی عمادالکتاب در نظمیه در سال ۱۳۳۸ قمری. اصل این تابلو که بقطع ۳۵×۲۷ سانتیمتر و بقلم آب رنگ طراحی شده، کار دست توانای همان مرحوم است و از نظر رنگ آمیزی جالب است. اکنون این تابلو متعلق به مجموعه شخصی آقای باقر ترقی در تهران می باشد

۲- تابلو سیاه قلمی بابعاد ۲۴×۱۷ سانتیمتر که عمادالکتاب صورت نیمرخ خود را کشیده است. این تابلو در طالار نمایش کتابخانه ملی تهران نگهداری میشود.

۳- نقاشی دست که از جمله کارهای استاد است طرز گرفتن قلم نی را بطور صحیح و علمی نشان می دهد. این اثر بقطع ۱۱×۸/۵ سانتیمتر است و در مجموعه ی آقای حاج باقر ترقی تحت شماره ۱۲۲ حفظ می شود.

۴- تعدادی از کارهای نقاشی آن مرحوم را هم نزد یگانه دخترش دیده‌ام که عبارت از تصویر گل و بوته‌های مختلفه سیاه قلم و آب رنگ و یک قطعه دورنمای جنگل و نیز یک تابلو چهره خود او با لباس درباری در اوائل سلطنت پهلوی است و از بقیه آنها فعلاً چیزی بخاطرم نیست که توصیف کنم

**رقم کردن عمادالکتاب:** عمادالکتاب دارای رقم (امضاء)های متنوع و مختلف بوده که شاید بنابر مقتضیاتی درمواقع معینی ازهر یک از آنها استفاده می‌نموده است و ما چند رقم آن مرحوم را که در آثارش بیشتر دیده می‌شود ذیلاً نقل می‌کنیم:

### چند نوع از رقم‌های معمول و مستمر

بید عمادالسیفی ۱۳۰۷ شمسی. راقمه عمادالسیفی ۱۳۰۸ شمسی. مشقه الفقیر حسین بن محمد عمادالسیفی در سنه ۱۳۱۰ شمسی. مشقه الفقیر عمادالکتاب ۱۳۱۱ شمسی. مُعلم الحضرت السلطانی عمادالکتاب القزوینی غفر ذنوبه و ستر عیوبه سنه ۱۳۲۰. مشقه الحقیر عمادالفقیر معلم بندگان اعلیحضرت... شاهنشاه ایران سلطان احمد شاه قاجار لیلہ پنجشنبه بیست و دوم ذی قعده ۱۳۳۱. مشق فقیر محمد حسین عمادالکتاب قزوینی سترعیوبه ۱۳۳۸ قمری. العبد المذهب عمادالسیفی ۱۳۴۳ هجری. مشقه العبد المذهب عمادالکتاب السیفی القزوینی ۱۳۴۳ هجری. مشقه محمد حسین عمادالکتاب السیفی ۱۳۴۴. مشقه عمادالسیفی ۱۳۴۳ هجری. مشقه ابن محمد حسین عمادالکتاب ۱۳۴۲. مشقه العبدالحقیر ۱۳۴۵. فقیر ناچیز محمد بن حسین عمادالسیفی القزوینی ۱۳۴۷ هجری. عمادالسیفی القزوینی ۱۳۴۶ قمری. مشقه العبدالمذهب عمادالسیفی. العبد محمد حسین عمادالسیفی. فقیر عمادالسیفی فرمان نگار دفتر شاهنشاهی. محمد حسین عمادالسیفی القزوینی. حرره عماد سیفی بیدالفقیرالحقیر محمد حسین عمادالسیفی. کتبه العبد الفقیر محمد حسین عمادالکتاب القزوینی غفرله. مشقه الحقیر عمادالسیفی. العبد المحتاج محمدحسین عمادالکتاب.

### چند نوع از ارقام غیر مستمر:

مشقه العبدالمحبوس عمادالکتاب ۱۳۳۷. العبد المحبوس عمادالکتاب. محمدحسین بن محمدقزوینی ۱۳۳۷ هجری. العبدالمحبوس عمادقزوینی. مشقه محبوس عمادالسیفی.

سبب چاپ خطوط عمادالکتاب: بدیهی است گذشته پیوند ناگسستنی باحال و آینده دارد، لذا چنانچه خواسته باشیم نسل آینده مملکت ما نیز ملتی سرافراز و مانند همیشه در جوامع دنیا ممتاز باشد، ضرور است با کمال دقت به بزرگان و مفاخر و گذشتگان خود توجه کنیم و شخصیت‌های برجسته و ارجمند میهن خود را بشناسیم و کارهای پرافتخار آنها را بجوانان وطن معرفی نمائیم. نیل باین هدف عالی مستلزم پژوهش و تحقیق درباره زندگانی کسانیست که در زمینه‌های گوناگون از علوم و صنعت و هنر آثار و یادگارهای ارزنده و ارجمندی از خویش بجای نهاده‌اند که سرچشمه مباهات و افتخارات ما ایرانیان و حتی مورد اعجاب و تحسین و تمجید مردم اقصی نقاط دنیا واقع گردیده‌اند.

نیازی بتذکر نیست که ملت ایران با وجود سوابق درخشان دیرینه و افرادی که در این سرزمین به اوج عظمت کمالات و معارف و هنر رسیده‌اند و در دورانهای مختلف آثار با ارزش و جاودانه علمی و ادبی و هنری و صنعتی از خویش بجای گذاشته‌اند فراوانست که شایسته است چگونگی احوال و آثارشان روشن شود.

اما غرض از ترتیب و تبویب این اوراق چنانکه تلویحاً در مقدمه اشاره شد، حق‌گزاری و تجلیل از ابرمردی هنرمند است که آثار خطی و هنری وی روح هر نقاد هنرشناس و ستایشگر جمال و کمال انسانی را مملو از شادی و آفرین نموده است لذا بزرگداشت وی بر کسانی که ارزش و مرتبت و یرا در هنر دانسته‌اند فرض است.

درضمن بیان شرح حال این نابغه خطاط و فرد ممتاز لازم دانستم قطعاتی از خطوط گرانبهای وی رانیز معرفی کنم. تا تماشای آنها روشنگر هنرمندی و نبوغ او باشد و علاقمندان را خواندن تنها ملالت نگیرد، بلکه دیده رانیز از زیبائی‌های خط این استاد تلذذ و بهره‌ی حاصل آید.

اکنون هرچه خواستم نخبه از خطوط نفیسه استاد اجل اکمل عمادالکتاب را در این جا نقل کنم دیدم ترجیح هریک از قطعات بر سایر آثار او موردی ندارد و چنین گزینشی مشکل است. بنابر آن در ترتیب چاپ این خطوط صواب دیدم که آنها را از نظر ریزی و درستی و با توجه بانواع طرز نگارش از قبیل چلیپا و سیاه‌مشق و کتابت و غیره اختصاص دهم تا برای آشنایی علاقمندان و آموزندگان این رشته هنر با پاره‌ای از ترکیبهای حروف در این شیوه و آمادگی برای نوشتن این خط انشاءالله نتیجه‌ی مطلوبه بالنسبه حاصل آید.

در باب خط چلیپا لزوماً یادآور می‌شوم که چلیپا معمولاً دو یا چند سطری است که خوشنویس آنرا کج با مورب تحریر می‌کند و گاهی سیاه مشق را هم چلیپائی نوشته‌اند. بعضی از قطعات منقوله و مطبوعه در این مجموعه (از ایام قدیم) سیاه مشق نامیده شده است و بدین توضیح که سیاه مشق نوعی از نوشته است خوش نویس باتکرار حروف و کلمات در کنار هم در مجموع ترکیب بسیار زیبایی بوجود می‌آورد چنانکه از خوش نویسان مشهور سیاه مشقهای بسیار زیبا و چشم‌نواز و پرازش به جا مانده است. از عمادالکتاب نیز سیاه مشقهای زیادی بیادگار مانده که در خور توجه است. این بیت هم در مورد خط چلیپائی معروفست:

صفحه‌ی دل سیه از مشق چلیپا کردم      کعبه را بتکده زین مشق چلیپا کردم  
چون سخن از خط چلیپا رفت بهتر دیدم دو بیتی معروف که قضا را عماد بصورت چلیپائی نوشته است ایراد کنم:

شهریار ممالک خطیم      صفحه‌ی (ی) مشق ما قلمرو ماست  
هرکسی را که نیست این باور      در حقیقت ز چشم نابیناست

که براستی هم گوینده سخن بگراف نگفته است. و گاهی می‌شد که خوشنویسان معروف در وصف هنرمندی خود چنین سخنانی داشتند در هر صورت او بود که توجه بحسن خط و رسیدن بغایت کمال را بر هر چیز دیگر درین راه برتری داد و چه نیکو گفت: خط قلعه‌یست محکم چه بهر هنگام که ممکن بود بدین قلعه محکم پناه می‌برد و سرانجام دیدیم که چگونه خود قلعه‌بان شد و بر فراز بُرج و باروی این قلعه‌ی استوار چون خورشیدی درخشید و انگشت کش هنرمندان خط و ادب روزگار شد.

اما براستی چه طاقت‌فرسا و جانگداز است در روزگاری که چنین مردی نکته‌سنج و نادرالوجود بدین گونه سراسر عمر کوتاه را درین فن شریف به پایان می‌برد و چنین آثاری دلپذیر از خود بیادگار می‌نهد از جهت کیفیت گذران خود آسودگی و فراغت بالی نداشته باشد، زیرا همانطور که در محاورات ارباب قلم گفته می‌شود نظیر این گفته‌ها از وی نیز بدین صورت شنیده شده که:

درین زمانه که ماییم در هنر نان نیست      مگر بسعی قلم در هنر بیابی (نون)  
که دلیل بر نارضایتی وی از عدم توجه باین هنر شگرف است که ناگزیرست سهمی از زندگی خود را برای دستاوردهای زندگانی بکار دیگری روی آورد. و براستی که چه دشوار است مردی چنین بلند اندیشه از سختی‌های روزگار چنین بنالد و از



هنری که در آستین دارد طرفی نبندد! پیداست که این استاد درد آشنا و هنر دوست گاهی چنان از جهاتی دل شکسته می‌شد که از کاغذ و قلم و مرکب محبوب خود که شاهکاری می‌آفرید روی برتابیده و گناه بیحوصله‌گی را برعهده خرابی ابزار و وسایل کار می‌نهاده است و می‌گفته: قلم بدست و مرکب بدست و کاغذ بد-ولی سرانجام گویی ازین خرده‌گیری پشیمان شده می‌گوید: گناه هر سه چه باشد چو دست قابل نیست.

آری، این چنین کسان بودند که در معبد عشق و ایمان به هنر و ادب از جان مایه دادند، خود سوختند تا چراغ هنر را برای همیشه برافروختند و اکنون بر دیگران است که آنرا روشن نگاهدارند تا پرتو افکن مجالس ادب و معرفت جهان باشد. جایشان خالی است که:

نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذاشتند      خدای عزوجل جمله را بیامرزاد  
برای جمع‌آوری آثار گرانبهای این مرد بزرگ که اینک از برابر دیدگان شما می‌گذرد بسیار کوشیدم و بهر دری روی آوردم و تعدادی از صفحات و قطعاتی چند از خط وی را که نزد برخی از دوستان و یا صاحبان مجموعه‌ها یافته‌ام کلیشه و زینت‌بخش این تالیف قرار دادم.

## استدراک میرعماد بزرگترین استاد مسلم خوشنویس ایران هنرمند هرجا رود قدر بیند و در صدر نشیند. سعدی

میرعماد حسنی سیفی قزوینی (۹۶۱-۱۰۲۴ هجری قمری) از سلسله سادات کرام حسنی قزوین و از خوشنویسان مشهور و استاد چیره دست خط نستعلیق در عهد شاه عباس بزرگ صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸) و شهره آفاق و معروف اقطار است. اجداد او در دستگاه پادشاهان صفویه دارای مناصب و مشاغل کتابداری و استیفاء بوده‌اند، خاصه میرحسنعلی جدّ اعلای او از کتاب و منشیان معروف ذیشان و ملقب به «حسنی» بوده است.

بعضی از مورخان عقیده دارند: با اینکه اینان شجره حسینی داشتند، میرعماد نظر باینکه با (عمادالملک) که یکی از بزرگان دربار پادشاه بود معاشرت داشت و ارادت نسبت بوی میورزید ملقب به (عماد) گردید ولی یکعده دیگر اعتقاد دارند که او این لقب را از ابتدا داشته است و این قول اخیرالذکر اصح است.

میرعماد در زمان جوانی در قزوین که مسقط الرأس وی بود بکسب فضائل و معلومات متداول عصر پرداخته، سپس متوجه تعلیم خط گردید. ابتدا شاگرد عیسی بیک رنگ نگار بوده و پس از مدتی نزد مالک دیلمی در یکی از قراء قزوین بتکمیل خط همت گمارد تا آنجا که حسن خط شاگرد از استاد درگذشت و خود حس کرد که از این استاد مستغنی شده است. چون آوازه شهرت خط ملا محمد حسین تبریزی را که او نیز در حسن خط از استادان بی نظیر بود شنید بشوق خدمتش به تبریز شتافت و در خدمت وی آنقدر سرگرم خط گردید که گویند در سه سال فقط یکبار بیشتر مجال نکرد که موی سر بسترد. روزی یکی از قطعات سیاه مشق خود را نزد استاد نهاد و با کمال ادب در برابرش ایستاد. استاد چو آن خط را دید تعریف کرد و گفت: تونیزای فرزند سعی کن روزی چنین توانی نوشت وگرنه قلم فروگذار)

میرعماد باستاد عرض کرد که این خط را خود نوشته‌ام، استاد تا بدین اندازه از پیشرفت شاگردش در بحر حیرت فرو رفت فوراً خط را بوسیده و پس از تشویق و تمجید بی اندازه فرمود: «در کشور خط امروز سلطنت ترا مسلم است و تمام دستها زیر دست تست» و همین سخن در حکم گواهی نامه تحصیل هنر خط میرعماد بود و طولی نکشید که بر همه محقق شد که براستی در قلمرو خط استادی مسلم است. در اینموقع که میرنیز بر استادش پیشی گرفته بود، چون دانست بمقام اجتهاد در رشته خط

نستعلیق رسیده است بنابراین اشاره استاد به روم<sup>۱</sup> مملکت عثمانی رفت و در آنجا مدتی به سیر و سیاحت و ملاقات اساتید خط آندیار پرداخت. در اسلامبول از طرف اولیای این شهر بگرمی مورد استقبال واقع میگردد و وزراء و اعیان روم بخدمتش میشتافتند و میر بدستور پادشاه و رجال آنجا بفرزندان و شاهزادگان و اشراف خط آموخته و بدین طریق عده‌ای خوشنویس تربیت میکند. در این سفر از میر خطوط زیادی در روم بیادگار می ماند. سپس به خراسان رفته و مدتی هم در هرات مانده بعد به قزوین برگشته و در همه این بلاد علاقمندان بخط بخدمتش رسیده از هنر و کمال او استفاده مینمودند.

خطوطش در ساختمانهای باقیمانده از عهد صفویه در قزوین فراوانست و از جمله کتیبه‌ی حمّامی است که این اشعار از آنست:

بر امیر گونه بیک میمون باد	این عمارت بحق آل رسول
ساخت از لطف شاه حمّامی	به لطافت فزون زهر مقبول
هر که دروی رود صفا یابد	به دعا گوئیش شود مشغول

همچنین خط میر، روی سنگهای مقابر در امامزاده قزوین فراوان بوده که بواسطه خوشی خط برده‌اند و یا بمرور ایام شکسته و از بین رفته است.

در کتابچه‌ی<sup>۱</sup> که بخط عمادالکتاب که از استادان بزرگ قرن اخیر بوده باقیمانده است و چندی هم مورد استفاده این نگارنده قرار داشت، آن مرحوم در این باره چنین نوشته است:

(... در قزوین هم دو کتیبه خود در طفولیت دیده بودم، یکی سر در حمّامی و دیگری سنگ قبری بود که حالا هردو از بین رفته است. از اشعار سر در حمّام این اشعار باقی مانده بود. (بصفحه‌ی قبل رجوع شود) عجب این است یکی از کاشیهای مزبور را در طهران نزد شخص بی سوادى که در قزوین حکومت داشته دیدم و از قرارى که شنیدم سنگ قبر خط میر را هم همان شخص با سایر سنگهای مرمر قبرستان شاهزاده حسین ساییده و به طهران آورده حوضخانه ساخته است... الخ)

میر گاه به تفریح و تفرج به سوی رودبار رشت و کهدم و گیلان نیز میرفته و

(۱) - حالیه ترکیه

(۱) - این کتابچه جزو مجموعه‌ی خطوط آقای حاج باقر ترقی می باشد.

نوشته شده در روز...

اینک که...

بر روی...

نوشته شده در روز...

سجده...

الحمد...

نوشته شده در روز...





عموم طالبان خط بحضورش شتافته و بهره می یافتند تا سال ۱۰۰۸ هجری که آوازه هنر پروری دربار صفویه در افواه پیچیده و دانشمندان و هنرمندان از شهرها روی به اصفهان می آوردند. میرعماد هم عازم اصفهان گردید و در دربار شاه عباس کبیر مورد مرحمت و تفقد شاه هنردوست و احترام خاص امرا و رجال و درباریان قرار گرفت. دیری نپائید که شاگردان فراوانی از طبقات مختلف بدور این شمع فروزان هنر جمع آمدند و کسب فیض نمودند. از خطوط نستعلیق جلی او فقط در تکیه میر اصفهان واقع در قبرستان تخت فولاد که در یکی از حجرات آن تکیه قرب قبر میرابوالقاسم میر فندرسکی است این غزل حافظ بمطلع:

روضه خلد برین خلوت درویشانست      مایه محتشمی خدمت درویشانست  
 بخط سه دانگی بطریق کتیه نویسی باقیمانده است.<sup>۱</sup> بالجمله مدت شانزده سالی که میر در اصفهان مقیم بود شاگردان شایسته ای تربیت نمود که عده ای از آنها خود از اساتید بزرگ خط به شمار میروند و از این دسته اند:

نورالدین محمد لاهیجی — سید علیخان جواهر رقم — عبدالرشید دیلمی  
 (خواهرزاده میر بوده) — میر ابراهیم (پسر میرعماد) — میرزا ابوتراب اصفهانی — میرزا عبدالجبار اصفهانی — محمد صالح خاتون آبادی — درویش عبدی بخاری — میرزا تقی مستوفی — محمد فاضل و سایرین.

میر نه تنها همان شاگردان معدود مذکور در فوق را تربیت کرد بلکه با وجود مشکلات امر مسافرت با وسایل آنروزگار و مخاطراتی که در آن ایام وجود داشته است مردم علاقمند از هر قشر و طبقه از بلاد بعیده محض استفاده از هنر وی بمحضرش میشتافته اند.

از استقراء متون و توارخ چنین استنتاج میشود که زمانیکه میرعماد باصفهان وارد گردیده و لمحهی از رنج سفر آسوده شده است خامه بر نامه رانده عریضی شیوای ذیل را برای شاه عباس پرداخته و ضمن آن استجازه بار یافتن و تشرف بحضور شاه و شوق ملازمت خود را درج کرده است:

«بنده قدیم بر جاده عبودیت مستقیم عمادالحسنی بجز عرض مقیمان  
 بندگان نواب مستطاب فلک جناب عالمیان مآب نصفت و عدالت پناه عظمت  
 و شوکت دستگاه عون الضعفا ماده نعمت امن و امان برگزیده الطاف سبحان.

(۱) — بقرار مسموع این کتیه تا همین اواخر هم موجود بوده است.

من نگویم ولیک داند عقل  
کین طراز لباس دولت کیست  
اغنی بندگان خلد اللّٰهم سبحانک ظلال سلطانه علی ما اراد و تمناه  
میرساند که علم الله و کفی به شهیداً که تا محرومی از ملازمت عالی روی نموده  
همیشه بوظائف دعاگوئی و فاتحه خوانی اشتغال داشته و میدارد و ازدیاد دولت  
ابد پیوند را از حضرت عزت مسئلت مینماید. شرح آرزومندی بعز عتبه بوسی و  
سعادت ملازمت، کان نه بحرست که پایان و کرانی دارد، نه باندازه تقریر این  
مهجور و از طریقه ادب دورست:

مرا بسوی تو پیغام آرزو خام است      بافتاب ز ذره، چه جای پیغام است  
اما چون اظهار شوق خاطر بقرار مسکن نائره المی است که از محنت  
حرمان بر دل افکار ماست لاجرم قلم عبودیت رقم بعرض اینمقدار از آن جرأت  
نمود.

خدایگانا مخفی نماند که مقصد این کمینه دعا گو جز این نیست که  
دیده الم دیده را بکحل الجواهر غبار درگاه فلک اشتباه روشن بیند.  
آرزوئی نبود دیده خونبار مرا      غیر خاک سر کوی تو بمرگان رفتن  
لیکن چنانکه بر مرآة ضمیر اشرف روشن است.

فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود      که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار  
رجاء واثق و وثوق صادق که حصول این امنیت پیش از حصول منیت  
رفیق گردد— انه علی مایشاء قدیر. چون غرض عرض اخلاص و یکجتهی بود  
زیاده مصدع نشده بدعا اختصار کرد.

تمتع بادت از اقبال و برخورداری از دولت      همی تا مرغ زرین اندرین سبزآشیان باشد  
بدیهی است پادشاه هردوست و هنر پرور پس از استحضار از مفاد نامه مذکوره  
در فوق و وقوف بمیزان فضیلت و هنر استاد، با کمال میل و یرا نیز در سلک خدام  
آستان سلطنت منسلک و بدینوسیلت بمراحم ملوکانه اش خشنود و معزز و مفتخرش  
ساخته و نیز بحمایت خویش مستظهرش داشته است.

بدنبال نقل این نامه یا بهتر بگویم این سند گرانهای تاریخی بایستی گفت  
که آنچه تا کنون بتحقیق پیوسته اینستکه پیش ازین گمان میرفت که متن این یگانه  
عریضه در موزه ملی پاریس نگاهداری میشود و این امر علاقمندان آثار هنری را بشدت  
متأثر ساخته بود و حتی تا جائیکه نگارنده بخاطر دارم در حدود دهسال قبل هیئت

زانکه من قول از این عقل بود  
 مکن الیست و مکن مال  
 باید اول بدست و مکن مال  
 مکن مکن از این عقل بود

در آن کجا که من است و در آن کجا  
 حضور مجلس از این است و در آن کجا  
 بی تو نیست بدین قفس تو در آن کجا  
 بهشتان که در آن کجا





به قضاوت تاریخ شهر قزوین در هنریدی بالاخص خط و خوشنویسی از سایر شهرها امتیاز دارد: (در اینجا باید گفته آید که شهر تفرش نیز از این امتیاز بی بهره نیست) زیرا بزرگترین استاد خط نستعلیق مرحوم جنت مکان میرعماد سیفی حسنی قزوینی رحمه الله علیه از قزوین پر برکت برخواسته و این هنری مرد عظیم الشان با وجودیکه متجاوز از سیصد و پنجاه سال است از زمان قتلش تا امروز فاصله دارد، گذشته از آنکه مقام و شخصیتش روز بروز بیشتر متجلی شده و شناخته گردیده است، بلکه هنوز هم طغرای شهر یاری اقالیم خط و ممالک هنر خوشنویسی همچنان بنام نامیش مزین و موشح است و در این عرصه استادی مسلم و یگانه و بی رقیب است. بدیگر سخن نام میرعماد با قلم نستعلیق بطرز جداناپذیری نقش بسته است و تا بحال کسی در ظرافت نگاری و خوش اسلوبی نوشتن حروف و کلمات و کرسی و ترکیبات زیبا و صحیح بآن درجه و بشیوه او جایش را نگرفته است مخصوصاً در تحریر خط نستعلیق تا دو دانگ قلم.

برای مطالعه اصالت آن نسخه عازم پاریس شدند و بعضی از آنها هم آن نسخه را اصل دانستند، در حالیکه اصل این نامه نزد آقای حسینقلی هدایت که یکی از علاقمندان آثار هنری قدیم ایران میباشد و سالهای متمادیست که به جمع‌آوری آثار قدیمه پرداخته و هم اکنون خانه‌ی او مُبدَل به موزه‌ای کوچک اما سرشار از آثار ذقیمت و کم نظیر شده است. نامبرده اظهار میدارد این نامه را که این نویسنده از روی نسخه‌ی ایشان در صفحه قبل نقل کرده‌ام سالها پیش آنرا از یک دوست کرمانشاهی خریداری کرده بزم من و چند تن دیگر از کارشناسان و خط‌شناسان، تحقیقاً باید این سند اصل بوده باشد، زیرا بدلیل مطالبی که در پشت این سند سجل شده نیز اثر پنج مهر دیگر را که باشکال مختلف است یادآور شد. یکی از این مُهرها بیضی شکل است با رقم (امضاء) محمدسعید و تاریخ ۱۱۷۱ و مهر دیگری مستطیل شکل که هردوی آنها مهرهای کتابداران سلطنتی عصر صفوی با یادداشت «داخل عرض» است. منظور از داخل عرض، ثبت کتب در کتابخانه شاهی است که باین شیوه ثبت می‌شده: داخل عرض شده و کتابدار ذیل آنرا مهر می‌کرده است، سه مهر بزرگ دیگر هم از رجال عصر قاجار در ظهر این عریضه برجای مانده باضافه مطالبی که نوشته اند مثل:

**«عریضه‌ایست که مرحوم میرعماد علیه الرحمه با کمال دقت به مضمون خوش به حضور جنت مکان شاه‌عباس عطرالله مرقده عرض نموده‌اند. قیمت ۲۵ تومان...»**

البته این را هم باید گفت که طبق اسنادی که ما داریم یک تومن (تومان) ایران سه و سه دهم لیره ارزش داشته بعلاوه هر تومان چهار هزار و پانصد (۴۵۰۰) گرم نقره ارزش داشته است آنهم در زمانی که نقره یک دوم طلا قیمت داشته و گران‌بها تر از حال بوده است بنابراین بیست و پنج تومان (۲۵) بیست و پنجهزار تومان (۲۵۰۰۰) امروز بوده است، مهمترین دلیلش هم اینست که بزرگترین قرض ایران در زمان شاه سلطان حسین هفده هزار تومان (۱۷۰۰۰) بوده و پادشاه با این پول یک سال یک پایتخت قحطی زده را اداره کرد. لذا همین یک قطعه کاغذ که ما آنرا از روی بی‌اطلاعی به بی‌اعتنایی نگاه میکنیم باندازه یک تابلو نقاشی (پیکاسو) یا (رامبراند) ارزش دارد.

با شرحی که درباره‌ی کیفیت این سند داده شده و اینکه آیا نسخه‌ایکه مربوط بآقای هدایت موجود در تهران اصل و یا نسخه‌ی مضبوط در کتابخانه‌ی ملی پاریس و

خود کدامیک معتبرتر میباشد، میگوئیم این نسخه که در کتابخان ملی پاریس هست به اغلب احتمال و ظن غالب مشق میرعماد (باصطلاح چرکنویس یا گرده‌ی عریضه) و یا اصولاً میتواند مشق و رونویسی سایر خطاطان از روی نسخه‌ی اصلی بوده باشد و چنانکه می‌دانیم عادتاً خوشنویسان ایرانی بارها یک مطلب را از روی یکدیگر نوشته و تکرار کرده‌اند. ما هم اکنون آثاری داریم که در طول چند صد سال همه خوشنویسان آن اثر یا مضمون واحد یا شعر و نامه را هزاران بار از روی یکدیگر مشق کرده‌اند و گهگاه هم زیر این اوراق قید میکردند: «مشق مالک دیلمی» و غالباً اکتفا به کلمه‌ی مشق نموده ورقه را بی امضا گذاشته‌اند بنابراین از قراین و امارات برمی‌آید که خواهد خط نسخه‌ی پاریس از خود میر یا شاگردان او باشد که کتابخانه ملی پاریس نسخه خود را به نوان نسخه‌ی اصلی تلقی کرده باشند ما از کیفیت خط و نوشته‌های پشت قطعه‌ی آقای هدایت مخصوصاً دو مهر (سابق الذکر) کتابدار دربار سلطان صفوی که یکی از آنها تاریخ ۱۱۷۱ دارد و با میرعماد کمتر از پنجاه (۵۰) سال فاصله زمانی دارد بضرر قاطع باید دلیل بر اصالت نسخه‌ی باشد که خوشبختانه هنوز در ایران است و جای شکرانه که تاکنون بدست سوداگری از ایران خارج نشده است بدیهی است که این نویسنده هنوز پشت نسخه یا سند پاریس را ندیده‌ام که نقدی در آن بعمل آورده از طریق خوض و غور و تحقیق و تتبع و تشخیص غایی، نظر نهایی خود را بدهم، ولی باستناد مهرها و امضاها نسخه موجود بدین ترتیب که مطالعه و ملاحظه میشود همانطور که قبلاً هم در محضر دوستان صاحب‌نظر تفوه کرده و اظهار نظر نمودم نسخه‌ی موجود در ایران قدر متیقن نسخه‌ی اصلی شناخته شده است.

و اینک دنباله مقال. میرعماد بعد از ورود باصفهان از خطوط بابا شاه اصفهانی و میرعلی هروی هم قدری بهره گرفته و خود نیز اقتباسات و تصرفاتی کرده از قبیل کلمات: ظهر— اظهار— خر— و عروخیلی از چیزهای دیگر. و بطور جزئی و کلی تغییراتی در خط نستعلیق داده و برای خط اصول و قواعدی ایجاد نمود که باعث تکمیل این قلم و زیبایی و شیوایی بیشتر آن گردید.

باری چون میرعماد در نزد شاه دارای قرب و منزلت بسزائی بود، محسود اقران و خوشنویسان گردید و مخصوصاً که علیرضای عباسی خوش نویس معروف و همشاگرد قدیم او در نزد شاه عباس از هرگونه سعایت امتناع نداشته است. میر چون بکشور عثمانی مسافرت کرده و با اهل سنت معاشرت نموده و علاقه‌ای بآنها پیدا کرده بود و تعصبات گوناگون دربار شاه عباس موافق سلیقه‌اش نبود و تصادفاً چند بار هم از

خدا روشنی که نور کاغذ بر روی وی  
که مجوسان سپاس لیل و نهار را دستت صرف از دامن  
آینه روزگار از آن گونا داشته اند که این کید و دهم  
بمیزان قیاس است نظر آن وقت شناسم به دور  
نثار و قدر داشته به کاری صرف نمایند که مرضی درین  
و خلایق و سبب است بکاری و بکاری تو اندوخت  
الانسی غنیمت آن که زامان گفت دارم  
مکملین تو داده مروج می نمودن غفر دویه می

زبان‌ش جاری شده بود که:

(اگر این مختصر اختلاف در بین ایندو دولت و ملت اسلامی از بین میرفت، بسیار بجا بود.) از آنجا که پیشرفت مملکت داری شاه عباس براساس همین اختلافات و تعصبات بود، بدخواهان از او در نزد شاه سعایت کردند و موضوع را با پیرایه‌یی بشاه رساندند و کار بجایی رسید که شاه عباس نسبت باو بدبین شد و بکلی او را از نظر انداخت بنابراین سبب قتل میرعماد گویا اختلاف آیین بود. از آنکه شاه عباس تعصب زیاد در تشیع داشته و میر گویا خود و طایفه اش سنی بوده‌اند (العهدۃ علی الراوی)

چنانکه گویند کراماً شاه بتعرض این ابیات حکیم فردوسی را برای میرعماد میخوانده:

که من شهر علمم علیم درست	درست این سخن قول پیغمبر است
اگر چشم داری بدیگر سرای	بنزد نبی و ولی گیر جای

درین هنگام هرچه نظر شاه از میر برمیگشت و محبت از او بر میگرفت بر عزت و احترام علیرضای عباسی که او نیز از استادان خوش نویسان آن عصر و از رقبای هنری وی بود افزوده میشد. این فرد ممتاز خوشنویس بامیر از زمان جوانی هردو شاگرد ملا محمد حسین تبریزی بودند. رقیب سعایتها نمود و شاه هم روی اصل رنجش از میرعماد علیرغم وی پی در پی علیرضا را تشویق میکرد و حتی شمعدان طلا بردست میگرفت تا علیرضا در پرتو آن مشق کند و خود مانند شاگردان زانو زده برای تعلیم نزدش می‌نشست و نیز کتابداری کتابخانه سلطنتی را باو مرجوع داشت و آشکارست که این مسایل ناگوار بر رنجش استاد میافزوده و او را وادار به گله گذاری از شاه مینموده تا جائیکه کم کم دامنه گله گذاری به شکایت منتهی شده کنایات در مواجهه میگفت و بنوشتن نامه‌های ملامت آمیز و نیش دار فراوانی در انتقاد از او نظماً و نثراً مبادرت میورزید و نتیجتاً دامنه این اختلاف به تعنت و ملامت کشیده و به ستیزه و لجاجت انجامید که از جمله آنها است این اشعار:

ز مخلوق، کارت گشایش نیابد	دل اندر خدا بند، اگر کار خواهی
ز ناجنس بگریز، اگر آفتابست	ترا سایه تو بس، اریار خواهی

\*

از من بگیر عبرت و کسب هنر مکن      با خویشان عداوت هفت آسمان مخواه

\*

اگر مرا از هنر نیست راحتی چه عجب      زرنگ خویش نباشد نصیب حنی را  
 هنر چه عرض کنم با جماعتی که زجهل      زبانگ خر نشناسد، نطق عیسی را  
 کمال ذات شریفش ز شرح مستغنی است      بماهتاب چه حاجت شب تجلی را

\*

وقتی هم در یکی از مراسلات خود این شعر را نگاشته بود:

ما نداریم از رضای حق گله      عار ناید شیر را از سلسله  
 تا آنکه شاه مبلغ هفتاد تومان برای میر فرستاد و از او تقاضای نوشتن شاهنامه  
 نمود. یکسال بعد کس نزد میر روانه و شاهنامه را مطالبه کرد. میر هفتاد بیت از  
 ابتدای شاهنامه را که بقلم آورده بود به آنشخص داد و بشاه پیغام داد که: (وجه  
 سرکاری زیاده براین کفاف نکرد) شاه از اینمعنی بسیار رنجید و ایات را پس  
 فرستاد میر در همانحال در مجلس بیت ها را با مقرض چیده و هر بیتی را یکی از  
 شاگردان خود داد و آنها هم در مقابل هر بیت یکتومان دادند و در اندک زمانی هفتاد  
 تومان جمع شد و آنرا بفرستاده شاه داد. چون شاه از ماجری آگاه شد غضبناک گردید  
 و کینه ی ویرا در دل گرفت تا بالاخره روزی تاب و تحمل سخنان نیش دار (میر) را  
 نیاورده بر زبانش گذشت که: (کسی نیست مرا از دست این سنی نجات دهد؟)  
 با اینکه حقیقتاً معلوم نیست مقصود شاه از ادای این جمله کشتن میرعماد بوده باشد،  
 اطرافیان و حوashi شاه این گفته ی شاهرا تعبیر بفرمان قتل کردند و لذا در آخرین شب  
 ماه رجب سنه ۱۲۰۴ هجری شبی رئیس ایل شاهسون قزوین موسوم به مقصود یک  
 مسگر که مردی متعصب بود و بامیر مؤانستی داشت بر درخانه آمد او را بشب نشینی  
 بخانه خود دعوت کرد میرعماد با فرزند خود میر ابراهیم بیرون آمد مقصود بیک طفل را  
 ببهانه ای برگرداند در حالیکه شب هنگام میر روانه مقصد بود سر راه خانه بدست تنی  
 چند از اجامرو او باش بضر بکارد و دشنه بوضعی شقاوتکارانه و مظلومانه در سن ۶۳  
 سالگی کشته شد. پس از کشته شدن میر تا بامداد جنازه وی بر روی زمین ماند و چون  
 مغضوب شاه بود و ازین پیش آمد استنباط میشد که قتل وی بامر نهانی شاه صورت  
 گرفته هیچکس جرأت ننمود بر سر نعش میر حاضر شود و بکفن و دفن آن اقدام ورزد تا  
 سرانجام اول کسیکه ناله کنان بر سر کشته میرعماد آمد میرزا ابوتراب اصفهانی  
 خوشنویس بزرگ و خلیفه میر بود که باتفاق عده ای از شاگردانش اعضاء و جوارح  
 استاد را از میان خاک و خون گرفته با احترامات شایسته باینکار دست زدند. میرزا  
 صالح پسر ابوتراب گوید پدرم بخواب دید میرعماد باو فرمود: ای فرزند انگشت

کوچک مرا بخاک نسپردی. پدرم رفت در محلّ قتل میان خاک انگشت را بدست آورد و ملحق بدن کرد.

گویا میرزا ابوتراب اصفهانی دارای طبع شعری هم بوده است زیرا دو شعر زیر که در یکی از الواح کلکسیون خطی متعلق باقّای کریم زاده که از مجموعه داران معتبر خطوط می باشند دیده شده که پیداست در فراق میرعماد سروده:

ای در دلم از آتش عشق تو صدم علم      هر یک علم نشانه چندین هزار غم  
وصل تو زود رفت و فراق تو دیر ماند      فریا داز این عقوبت بسیار و عمر کم<sup>۱</sup>  
باری چون صبح خبر شهادت میر در شهر شایع شد شاه اظهار تأسف کرد و  
فرمان داد که قاتلان میر را یافته سیاست کنند و بهنگام تشییع جنازه بامر شاه گروهی  
از بزرگان و شاهزادگان شرکت داشتند. سرانجام آن سید جلیل را در گورستان طوقچی  
(اصفهان) دفن کردند.

افسوس که یکدنیا هنر بزیر خاک رفت. علی قلی خان داغستانی (واله)  
متوفی ۱۱۶۲ هجری قمری در کتاب ریاض الشعرا بمناسبت وقوع این واقعه ابیات  
نغزی آورده و ظاهراً عقیده اش با طنز و کنایه در فحواى شعر زیر مبنی بر اینست که  
قتل میر بامر پنهانی شاه عباس بوده است:

---

(۱) -- لازم بتوضیح است که مرحوم دکتر بیانی در کتاب «احوال و آثار خوشنویسان» میرزا  
ابوتراب را شاعری بسیار روان طبع دانسته که در رثاء استاد میرعماد اشعاری سروده که ۱۲ بیت  
می باشد و مطلع آن چنین است:

دهر پر فتنه و پر مشغله و پر غوغاست      شرح این ماتم و این سوگ کرا خود یار است  
این اشعار بنوشته دکتر بیانی برای سنگ قبر استاد کلّ میرعماد نقر شده است.

و این جانب این مطلب را متأسفانه از جانب دکتر بیانی در کتاب تاریخ مختصر در رثای  
میرعماد نقل کرده ام که اشتباه است.

این مرثیه که در اصل ۳۹ بیت بوده و می باشد در دیوان انوری چاپ بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب صفحه ۴۷ که در رثاء سید مجدالدین بن ابی طالب بن نعمه سروده شده و بی تردید میرزا  
ابوتراب در بعضی از اشعار که در بحر رمل مثنی مخبون مقصور -- فاعلا تن فعلا تن فعلا تن  
آمده تصرفاتی کرده تا مناسب با قتل فجیع میرعماد شده و آنها را بر سنگ قبر وی حک کرده  
است.

در هر حال این اشتباهی بوده است که باید در چاپ دیگر تاریخ خط تألیف خود اصلاح

شود.



خوش آنکه شب کشی و روز آئیم بر سر  
که آه این چه کس است و که کشته است او را

و نیز:

نشان خون شهیدان عشق می طلبند حذر کن ای گل و، بنمای دست رنگین را  
وقتی که خبر شهادت میر در سراسر ایران و هند و عثمانی انتشار یافت در  
بعضی از شهرها مجالس عزاداری برپا ساختند و از آنجمله جهانگیر پادشاه هند  
بر کشته شدن میر تأسف فراوان خورد و مجلس سوگواری با شکوهی برپا کرد و نقل  
میکند که از زبانش گذشت که: (اگر زندهٔ میر را بمن میدادند هموزن او جواهر  
میدادم.) فی الجمله آنکه خط نستعلیق بدستکاری خوشنویسان تحوّل و تغییراتی یافت  
تا بدست میرعماد بدرجه کمال رسید و او بود که با وضع قواعد در تکمیل و توسعه خط  
زحمات زیادی کشیده و در تطبیق کلمات واحد و هماهنگی حروف مساعی و ذوق و  
نبوغ بسیار بکار برده است و بخصوص در ده سال آخر عمر خود شیوه مستقلى اختیار  
کرد که بعد از آن تمام خوشنویسان از آن پیروی نمودند و همان اسلوبی است که پس  
از گذشتن سیصد و پنجاه سال، دیگر کسی نتوانسته نکته‌یى از آن گرفته و یا نقطه‌یى  
بآن بیفزاید و یا برگردد. بطور قطع و مسلم از این پس در مشرق زمین عموماً و ایران  
خصوصاً دیگر ما در گیتی چنوفرزندی استاد نخواهد پرورد. میر در لطافت قلم و قدرت  
کتابت، خط را از خفی تا چهار دانگ فوق العاده عالی و با قاعده و زیبا و شیوا  
مینوشت و مختصر تمام محاسنی که برای فرد اکمل خط نستعلیق ذکر کرده‌اند اعجاز  
مینموده. خطوط او از لحاظ نفاست و ممتازی بی نظیر و چشم بینندگان را خیره  
می سازد و هر کس آنخطوط عالی را بنگرد زبان بتقدیس و تحسین او میگشاید و روح  
پرفتح او را شاد مینماید. چنانکه میر عبدالغنی تفرشی خوش نویس و شاعر معاصر میر  
در رباعی ذیل وی را بحق و بهترین وجهی ستوده است:

تا کلک تودر نوشتن اعجاز نماست بر معنی اگر لفظ کند نازرواست  
هر دایره ترا فلک حلقه بگوش هر مدّ ترا مدّت ایام بهاست

میرعماد بی تردید سرآمد نستعلیق نویسان جهان است که بزور پنجه هنرمندی و  
کلک جادو رقمی خط نسخ بر نوشته‌های خوشنویسان طراز اول سلف و خلف کشیده  
و گوئی حسن خطش چنان صفائی بروی کار آورده که میتوان گفت نی قلمش در  
خاک ریشه نکرده و آثارش دنیا را بخود متوجه گردانیده، زیرا میرعماد تنها  
خوشنویسی است که توانسته است آوازه شهرت خود را حتی در تمام دنیا طنین افکن

کند.

از کلک میر آثار متعددی از قطعات و مرقعات و کتب و رسائل بجای مانده<sup>۱</sup> و اکنون زیب و زینت کتابخانه‌های مهم عالمست و از جمله گویا شاهنامه‌ی فردوسی را هم نوشته بوده که علیرضا عباسی آنرا بحیله صور درآورده و گویند بسیار نفیس و پر قیمت بوده است و متأسفانه فعلاً معلوم نیست در کجاست به‌همچنین یک نسخه‌ی خطی مثنوی یوسف و زلیخای جامی مکتوب به سال (۱۰۱۸ هجری) بقلم میرعماد و دارای عناوین و لوح و جدول و حاشیه زرنگار و مینیاتورهای رنگین مد زیبا در کتابخانه‌ی عمومی شرقی بانک‌ی پور پنتا در (هند) موجود است. و نیز یک نسخه از کتاب تحفه‌الاحرار مولانا جامی بخط همودر کتابخانه شهید علی پاشا در استانبول موجود است.

در این مقال جا دارد گفته شود در نتیجه‌ی تحقیق و تتبع و کوشش و استقصایی که در طول مدت بعیده‌ی در این باب مینموده‌ام، در چند مورد از موارد زیر قطعات خطوط میر امضای ویرا بحروف ابجد که از حاصل جمع آن شماره ۳۶۵ بدست می‌آید و اعداد آنرا مساوی با کلمه‌ی میرعماد یافته‌ام ذیلاً برای اطلاع خوانندگان نقل میکنم:

$$م = ۴۰$$

$$ی = ۱۰$$

$$ر = ۲۰۰$$

$$ع = ۷۰$$

$$م = ۴۰$$

$$ا = ۱$$

$$د = ۴$$

$$میرعماد = ۳۶۵$$

میر خود ذوق عرفانی و طبع شعرخوشی داشته<sup>۲</sup> گاهی اشعار دلچسبی سروده و از جمله در خصوص خط زیبای خویش گفته و هم بخط خود نوشته است:

---

(۱) — از جمله رساله‌ییکه بوی منسوب است رساله منشور آداب المشق است. ولی صحت انتساب آن معلوم نیست.

(۲) — پاره‌ای از اشعار او در کتاب تذکره الخطاطین (امتحان الفضلا) میرزای سنگلاخ نقل شده است.

الا ای بی نظیر خطه خط  
چو از کلک تو گردد دال مرقوم  
همچنین در اینمعنی گفته است:  
منم در قلم شیر این نیستان  
ز اهل قلم نیست همتای من  
نیز این اشعار را همو گفته:

هنر ز بی هنری به اگر چه مرد هنر  
خطر بود هنری را ز بی هنر لیکن  
کسی که گوهر پاکیزه دارد و دانش  
چو زر گوهر باشد عزیز خلق جهان  
گرت تنعم و آسودگی همی باید  
مجوی عشق که کاری زعشق برناید  
خطر ندارد و دارد هزار گونه خطر  
هم از هنر هنری را فزاید آب و خطر  
اگر ندارد گوهر و گر ندارد زر  
جهان بگیرد روزی بدانش و گوهر  
خرد گزین که روان از خرد بیاساید  
ترا که میوه شیرین بدست میآید  
چرا نشانی بیخی که تلخی آرد بار

\*

جان از من و بوسه از تو بستان و بده  
شیرین سخنی چون نیست دشنامی تلخ  
بوسه بمن داده و رنجیده‌ای  
زین داد و ستد مشو پشیمان و بده  
گرد لب شکرین بگردان و بده  
بازستان گر نپسندیده‌ای

\*

خانندان میرعماد قزوینی همگی را در خط نستعلیق دستی توانا و مهارت بسزا  
بوده است.

آن مرحوم را یک پسر بنام میرزا ابراهیم و دختری بنام گوهر شاد بوده که هر دو  
خوش نویس و در طراز نستعلیق نویسی زبردست بوده‌اند. نوه آن مرحوم — محمد امین  
سیفی — دخترزادگانش میر رشید و میرزا عبدالرزاق و میریحیی ملقب به محیی  
الکتاب — دامادش میرمحمد علی ملقب به خدیو الخطاطین که شوهر و همسر گوهر شاد  
بوده، که بعد از قتل میرعماد آن هنرمند جلیل القدر، فرزندان با عده‌ای از  
خویشاوندانش از بیم رؤسای قزلباش و دیگر دشمنان و معاندین جلای وطن کردند و  
گروهی هم بهند رفتند چنانکه میرزا آقا عبدالرشید ملقب به خلیفه اعظم شاگرد و  
خواهرزاده میر که پس از این واقعه اسف انگیز چندی در اصفهان بسر برده بود، چون  
عرصه زندگی را در این شهر بر خود تنگ میدیده عاقبت او نیز با خانواده خویش به

هندوستان رهسپار گردید و در دربار شاه جهان (۱۰۶۹-۱۳۰۷) جزو ملازمان مخصوص منسلک و به مشاغل استنساخ کتب و قطعه نویسی و خوشنویسی خاصه تعلیم خط به شاهزادگان و نیز سایر خدمات لایقه درباری و از جمله کتابداری کتابخانه سلطنتی بین الاقران ممتاز و مفتخر بود.

اینک عریضه میرزا عبدالرشید که خطاب به اکبر شاه هندوستان نوشته شده و از نظر محتوی و شمول بر گوشه‌یی از سرنوشت خاندان و بازماندگان میر سندی مسند و حجتی موجه در این باب تواند بود و انشاء آن در نهایت شیوایی است لذا از صفحه‌ی ۳۹۴ مجلد دوم خوش نویسان محقق فقید دکتر بیانی عین آنرا در اینجا نقل نمودیم:

«خلیفۃ‌الرحمانی، صاحب قران ثانی

عرضه داشت بنده (ی) فدوی، عبدالرشید

سجادات عبودیت بتقدیم رسانیده، بعرض حجاب بارگاه عرش اشتباه میرساند که، رفاهیت سلسله میرعماد در ولایت قزلباش میسر نیست، چنانچه اکثری از خوش نویسان و همشیره‌زاده‌های میر، در ممالک روم، توطن اختیار نموده‌اند. از اینجهت نیز روی امید بدرگاه خلایق پناه آورد و بعنایت ایزدی، این سعادت نصیب بنده شد، که مدت بیست و سه سال بخاکرویی این آستان سعادت نشان، سرفرازی یافت. در این ایام غیبت، بیماریهای متعدد مزاج را ضعیف نموده از خجالت تقصیر خدمت ملاحظه می‌نماید. اگر رضای خاطر مقدس بوده باشد، در سایه عدالت حضرت، در لاهور اکبرآباد، هرجا که حضرت حکم کند، گوشه گرفته با خانه زادان حضرت بدعاگویی دولت ابد قرین مشغول باشد و سایه آن کعبه حاجات بر سر بنده‌ها گسترده باد»

این بود شرح احوال میرعماد قزوینی استاد نابغه‌ی مخلص در تاریخ خط ایران بطور اجمال با مدارک مختصری که در دست است.

بخش خطوط عماد الكتاب



بسمه تبارک و تعالی شانه

### فصل اول - بازی فوتبال

عید نوروز یکی از اعیاد با شمت ایران و یادگاری که از دوره باستان باقی مانده و خط  
روز و این اولین روز فیروزی است که شوکت و اقتدار شاهان و پادشاهان را در قلوب ایرانیان  
تجدید نمایند .

این روز موعود که معلوم میست از روی چرخه و مطابقت که این حکمت از تداوم حوادث مصون  
از امواج میبکشی محفوظ مانده در خاطر ایرانیان فوق العاده عزیز و بایک نشاط و سرور  
شایان تقدیری قدم از استقبال نموده فقیر و غنی خود و بزرگ این روز را بهترین ایام است  
و تاسیه روز دشت ارباب و کار خود کشیده و قات خود را به شیر و عشرت میگذرانند .

بعق و عوام و بکده بوقت عموم طبقات که معلوم میست از روی چه مانده و بر طبق که این استجواج  
عمی است یک کاشنه غریبی از روزهای این ایام استجواج و از آخرت فصول را به شمرده و پیران  
بارنگی و شکی گرمی و سردی است تبارک و تعالی که : سه روز اول را بهار و سه روز بعد  
تابستان و سه روز سیم را بهار و سه روز آخر از بهار است و این ایام استجواج و از روز  
تقسیم این ایام و دوازده گانه پیش منی کرده بایک حدس تقریبی تفسیرات یکساله را بدست میآورند .  
ایرانیه این دوازده روز را ایام موعود و روز سیزدهم را یکی از ایام موعود برای بر طرف کردن  
و گذراندن نخست آن روزها تا از خانه ها و از شهر خارج شده و در باغات بیرون نقاط خوش آب و هوا  
بعد و لب مشغول و این ترتیب روز و روز را به تفریح نمایند .

خط غبار کتابتی استاد عماد سیفی است که باندازه اصلی بچاپ آن مبادرت گردیده است

در سه ای معان رفته بود و آب زده      نشسته پی و صلائی شیخ و شاب زده  
 بسوگشان همه در بندگی بسته کمر      ولی ز طرف کله خیمه بر سحاب زده  
 فروغ جام و فتح نور ماه پوشیده      عذار مغرب چکان راه آفتاب زده  
 گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت      ز جرحه بر رخ حور و در می کلاب زده  
 ز شور و عربه شادان شیرین کام      سکر سگسته سمن نخچه رباب زده  
 عروس نخت در آنجمله با هزاران ناز      کشیده و سیمه در برگ گل کلاب زده  
 سلام کردم و با من بروی خندان      که ای خاکش مغلث شراب زده  
 که کرد و اینکه تو کردی بصفحت دی      ز کنج خانه شد و خیمه بر خراب زده  
 وصال دولت بیدار رسمت بنید      که خفته تو در آغوش نخت خواب زده  
 ملک جنبه کش شاه نصرت آیدین      بیا بین ملکش دست در کاب زده  
 خرد که ملهم غیبات بهر کسب شرف      ز روی صدق صدش لایحه حجاب زده



شکسته شد دست لوح تصویر زان صورت خورشید جلاله  
 مجاهد شمع او که بکشد در کشتی نوح بادبان بود  
 نامش که خلیل اذ سر زانکه سپهر رخ رو بزم  
 هر یک ز زکندران نذر هر دو و کلیم و دای طود  
 هر دزد ز خاک راه آواج او پس و سج راست سرچ  
 کرده سر نقش نمودی طوفان بلا جان ربودی  
 کز خنجر او ز لب کسوی از باغ جان چرخ نمودی  
 حکمش که سر از آن کشید تنی است که تا ابد رسیده  
 بلوح جان خوش تر بود نخست شما تشنگم بود  
 که داد عهد اسو اد سوئی یافت سخن سپید روی  
 غواصی قلم فیا کرد تار و بطنم فف کرد  
 زان لوح قلم که امتحان با سخن ماه شمس کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

لای بر حدیث ز آغاز خلق از ابر جسم آواز  
 ای پادشاه کال به منش در حکم وجودت انوش  
 ای کلبه انسرین جانها کوهر کس رشته یا نه  
 ای ظرف ز آسمان عالم از بحر تو چون جاب خاله  
 ای طایر عشقش عقل پرواز بی یاد خوش تو نا خوش دل و آواز  
 ای سبوح آفریده کاری سر باده بزرگوار  
 ای قطره ابرود ذره بروج در صله طاعت یسبح  
 ای داد و صلا جی و آقا خلق از عدم آمده آواز  
 ای برتر از همه دیده و دیده یا کلک زبان برود و بود  
 ای بحر تو بیش از آن متعمر کجا توان گفت گذر کردی

ما را ز کرم پادشاهی بخش  
در ملک رضا قاضی بخش  
آن در بشا که چون شایم  
ره در هر جم سه یکم ایام  
بنای مکتبی در این راه  
رای که بخت بر در راه  
آن ره که سپهر محل است  
جان نوسه شست نعل است  
ما را ز کرم برات گل بخش  
هر از کف خام بر بخش

شاهنده انبیا محمد  
ماه انصروا اهل بیته  
حسن ان صحیفه الهی  
سرخل سپیدی و پای  
آن سایه رحمت الهی  
فیروزه کین هر شاهی  
آن مراز که در کین داشت  
اقبال به در آستین داشت  
صل از کلمات دست محظوظ  
دل خوش ز با شام محظوظ  
زان زهره سایه شمعان بود  
کوشیده ز جانایان بود

کوی ملک اچو دریاست  
با بود تو چو غلی برای است  
در بحر تو که میرست نایاب  
زیرا که پیش نهاده در جاب  
عقل از کرم است بخته دانی  
در پای که کلف بسانی  
بستی تو بحر سیرا بی است  
و اندر هر قطعه عیان است  
حرفی که ز ماه تابا بی است  
بر ذات تو محضر کوا بی است  
از ملک تو برنج کون  
گرویست ز کرم و اوردن  
از صبح تو بر باد پیش  
جای کسی است از پیش  
سرشته برشته های بی  
در نه که به سپهر بی  
کند از زرع رحمت زمین است  
از روی به خلق ترش صحن است  
یک نفقه ز کلفت آسان است  
کاشای در کون سرچ نیست  
نه طاق صحن پس آفریدی  
بیشورت کس نیست بریدی  
شعله عقید چون فلان طون  
دست تو حسن نمین کردن

با علم تو نیست حکم کس را  
 در بحر چرخست یا خشن را  
 آن قوم که عالم جهانند  
 حکم تو بخلق میسر نماند  
 چون خورشید قوت  
 جبیند با بقدرت  
 در بر در لعب و در بزم  
 از هر حکمت پیرم  
 چون علم تو ام صبا را دارد  
 هر جا بود خست و دارد  
 هر چند که نامد جسم  
 شد و در کش تف گنجم  
 که بحر غایت بجو شد  
 کساکه و ما پوشد  
 فی ازلست منت یان بود  
 فی باشد از عذاب برود  
 از نورش من چو نیست سود  
 کو شمع را با شش و دوی  
 که در دوزخ کرم بایت تیز  
 طو را کف و ما در آویند  
 خالم تو سرشته و سایه  
 کردست تو بچرخ نماید  
 هر نیک و بدی در جهان بود  
 نیک از تو بد و زلفان بود

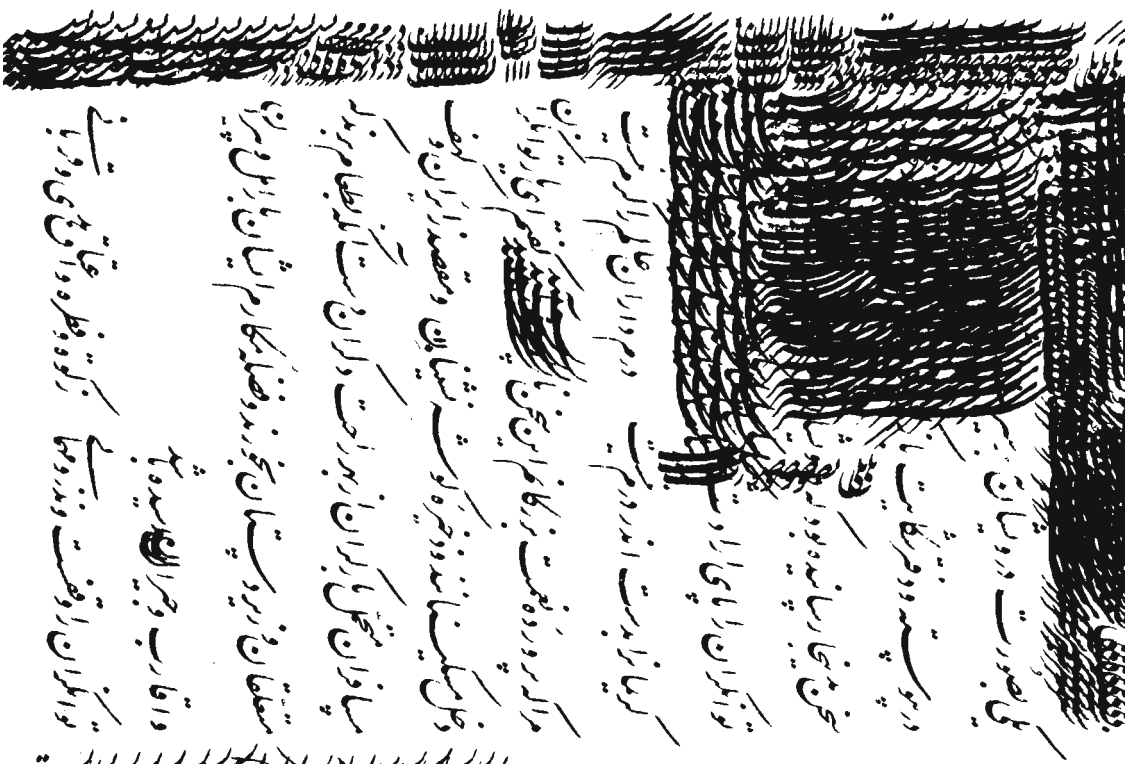
مجنون تو بادال شکسته  
 ز نگر سپهر را کشته  
 مایی که زبان خام را مان  
 در بحر تو کی رسد یا مان  
 چنده اند جهان کس داده  
 غیر از تو خدای کس نداده  
 در بزم غایت که عادت  
 مایی بجز را محیط جات  
 در راه تو مرغ فلک زایش  
 کندشته ز سایه بر خویش  
 عقل از طبیعت می دودیده  
 از خانه خود برون ندیده  
 صورت که ریت بخت تیز  
 از طبع صور معانی اینک  
 روی صورت تو غیرین خال  
 مرغ سخن از تو که برین خال  
 بادید تو در طلب دوستی  
 مانع نشود حجاب هستی  
 علم تو بخواندن سبب نیست  
 موقوف کسان و دین نیست  
 هر نفس که بافت رود لکاش  
 از رشته دست بود و تارش  
 هر گل که لکاشت چوب و گلش  
 از قدرت دست آب و گلش

کیمب در آگاهان کشت و نه  
 جبریل رسیده چون و شایسته  
 برنی که ز جستن غفلتش  
 با سرعت سیرش آگاهان کشت  
 دستی که رکاب زین آیین  
 چون گلگون بخت از سر خاک  
 از خود زدن فلج و جفا را  
 در کوه بریدن آستان کشت  
 جبریل برین کعبت غافل  
 منعم بآیات را ندان کرد  
 گفت ای سر جبار نیایان  
 بجزیر که دوست یا بوجوت  
 در آگاهان کشت و نه

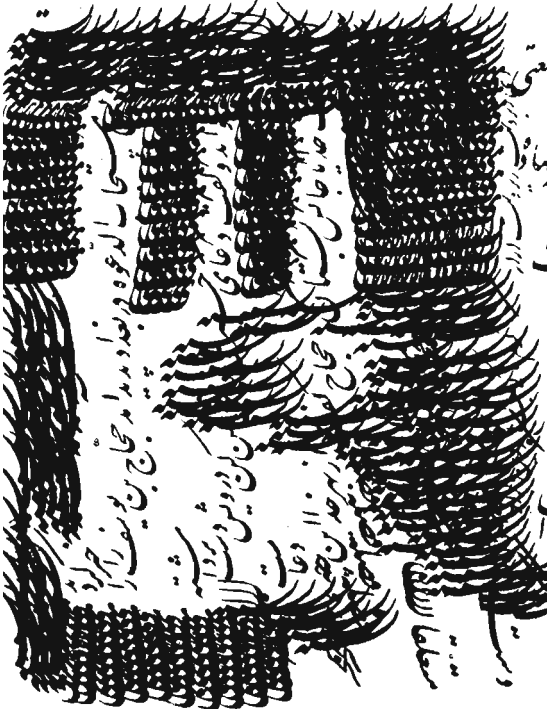
قالب روحہ بین

[illegible]





کی بصورت درویشان  
 در پیوسته و دفر شاکت  
 سخن بدینچا رسانیده بود که درویشان را دست به قدرت بسته  
 و تو املران را پای ارادت شکسته  
 مرا که پرورده نعمت بزرگایم این سخن چنانچه چشم ای  
 تو املران دخل مسکینانند و ذخیره کوشه نشنان مقصد این  
 و کلف مسافر الله متحمل بار که از بهر راحت و کراان



کی بصورت درویشان  
 در پیوسته و دفر شاکت  
 سخن بدینچا رسانیده بود که درویشان را دست به قدرت بسته  
 و تو املران را پای ارادت شکسته  
 مرا که پرورده نعمت بزرگایم این سخن چنانچه چشم ای  
 تو املران دخل مسکینانند و ذخیره کوشه نشنان مقصد این  
 و کلف مسافر الله متحمل بار که از بهر راحت و کراان

خط یعلی از بس سخت و شکست نویسنده راخته و بالاخره مقصود میرسد.

اینکه اغلب از مردمان این فن را تعقیب میکنند حق با آنهاست زیرا

چهل سال عمر لازم دارد تا نویسنده بتواند از عمده یک نظر تحریر بر آید.

این است که یکمیرکشته چهل سال عمرم بگذشت تلف تلف

سر رلف خط مایه آسان بگفت.



سلامه سلطان که خون مهد عیسی بماسپس سر کنار مریم خان آمد و بالهام روح الهی  
 اندیشه مال است ای عجمه در زبان کشاید و با جبار مولد و ارستای ضمیر  
 سر فضا حریف فلک فلس این برین البیان سخرا سنا به سانی که  
 جو محمد عیسی بماسپس سر کنار مریم خان آمد و بالهام روح الهی  
 و ولما هم روح الهی افسوس از فضل الله  
 نه ککاخه خوشه مرکب است نه مرکب خوشه ککاخه  
 مات موشود دست مریم بخاره هم بوسه استر خاار ککاخه  
 مکر فضلات مار سالی ککاخه کنه بس رحمت الله  
 خا خا و ران کسوده  
 سر از دستان خسته

اللهم اني ارجو ان يكون لي من عبادك  
 خير عبيد عتقك ما شرف بود از جمله كالا و مكر بجا لبه شواله كند  
 مطلبهايت پير كرد ال موري محراث الخراساني باد بسير اري  
 سیر بهیج مكافا علم اجلها بهیج خلق نهاده اند دوا دارود  
 خلق هم بهیج سیر نهاده اند بهیج آید بهیج شك كن تو زین الی نه  
 اكبر بهیج هم بهیج رفق ملاذرت راسد زلف براری نه را  
 كرمیت رحم دلم درد با حق با كن ترا لذتی كه طفل شهر خوار است  
 کی شود ساله سكر و ساله پاسبان مستی در خطر  
 مستی در خطر  
 بسم الله الرحمن الرحيم

مايم نظاركان غمناك	زين حقه سبز و مهر خاك
كايں حقه و مهره تا بجايند	سر كيسه عمر می كشايند
وين طرفه كه بر باطون	مهره زمين است و حقه كردن
خود بوالعمان سحر كارند	كه قاسم و كاه قند آزند

مبرمست خدا را بهر حال که طاعت و عبادت در دست  
 اندر گشتن از بدعت و هر چه بدعت است بدعت است  
 مصنف بن ناسخ هم هم بن ناسخ  
 کاتب کج که لکیر کس که لکیر لکیر کج که  
 و عا بهی حتم بر اهی کس که کس که کس که  
 ای افهر رنر رنر رنر رنر رنر رنر رنر رنر  
 صا صبر سماج در صبر رنر رنر رنر رنر رنر  
 فرزند و نرسد رخ بر شنه نو ز عود و ز غنبر سر شنه نو  
 ز داد و دیش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 و نرسد رنر رنر رنر رنر رنر رنر رنر رنر  
 کت کلار نما جو در و رنر رنر رنر رنر رنر رنر  
 در نجم ماه جاد بهی ا لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر





ما سلسله سلسله الی یوم النبی است بواسطه نور پادشاه  
 دجله حواله سلسله سلسله الی یوم النبی است بواسطه نور پادشاه  
 سلسله بی دهرت بنو نند سر دانه شنبور سلسله سلسله بنو نند  
 از ناله حجب سلسله سلسله الی یوم النبی است بواسطه نور پادشاه  
 ما مار که دادیم سلسله سلسله الی یوم النبی است بواسطه نور پادشاه  
 حریف خدایان کوهی که نلو سلسله سلسله الی یوم النبی است بواسطه نور پادشاه  
 حکم فلک فلک کرد الی یوم النبی است بواسطه نور پادشاه  
 رود سلسله سلسله الی یوم النبی است بواسطه نور پادشاه  
 کا سلسله سلسله الی یوم النبی است بواسطه نور پادشاه  
 کر سلسله سلسله الی یوم النبی است بواسطه نور پادشاه

این است همان ایوان در لکه کجا و از شش سال بودی علم  
 و علم ما را که با لاله میزد و شکر کس است ما را که معصوم است  
 دیدی که سیه که تیره از او کس کجا را خود روز سه تر شد از روز  
 مس خدای که بنده مردم را تیر برار و می خود دل آمد و اما  
 از او که دست بر ما آمد و اگر دست بر دست صبر و دست  
 آخر که دیدی که از کس یس در مار که دست از مرده مادر ما  
 ما را که در س عجب کمالی نخواهد هم حرمی که دست است ما نور کار ما  
 و دیدی که سیه که تیره از او کس کجا را خود روز سه تر شد از روز  
 سد کشی از روز کار ما نیست خدای که مردم تار کشی  
 برار و می خود دل است ما را که دست بر دست صبر و دست  
 اگر دست بر دست صبر و قهر با آخر که دیده کنای که نیست

[illegible]



. اوان بی ساس کشیده بر میهمانان مریض و مریضه  
 . صد بار اگر طاهر اورا بکشند و در کتب  
 . از ادب بعضی شریعتی است  
 . هر دایم شکر کن که ساز و آواز می شنید  
 . شده بار و بار در عجم از عجمت سلیمان  
 . اسکنان سلیمان و در که در خفا رفتند  
 . نوحی و کریم و طوفان و در می می لاله لاله  
 . لاله لاله می سبب می شود که نوا را  
 . زبیر برسان شده صفی شرح عیبها می  
 . شما مومنان شنیدند اشعار سماجی و سماجی و سماجی



189

شیخ مصبح الدین سعدی علیه الرحمه

آورده اند که انوشیروان در کاکا بهی شکا کباب کردی نمک نبود  
غلامی بدو فرستاد نمک آورد انوشیروان فرمود نمک بر قیمت  
بتان بپستی نشود و ده خراب نکردد گفتند از به قدر نمک چه  
ضرر و خرابی بدو وارد آید گفت بنیاد ظلم اول در جهان اندک  
بوده است هر که آمد قدری بر آن مزید کرد تا بدین غایت رسید

حرره و عاوا سنی ۲۰ بهمن ۱۳

مستر بویس آمریکائی که گویا بعد از دکتر جردن رئیس اسبق مدرسه‌ی  
الحج آمریکائی به ایران آمده بود و رئیس یا سرپرست این مدرسه شده بود، چون در  
توقف خود در ایران اطلاع و شناختی در هنر خط پیدا کرده و فریفته زیبایی‌های  
بن هنر ظریف شده بود، اقدام بجمع‌آوری خطوط شاگردان مدارس ابتدائی و متوسطه  
و نیز دبیران و استادان خط آن روزگار کرد و آنها را با نظمی منطقی بسلیقه خود  
رده‌بندی نمود و خط عمادالکتاب را بمعیاری بس افزونتر از سایرین بها وارج نهاد و  
آن مجموعه را بعنوان ره‌آوردی و یادگاری ارزنده و خاطره‌انگیز از مسافرت خود بدین  
سرزمین پیوسته با خود داشت و چون مأموریتش پایان یافت این مجموعه را بهمراه خود  
بآمریکا برد. و این دو قطعه چاپ شده همان است که در بالا ذکر آن شد.

ماسم طین را کان عیناک رهن جھوت بہر فہرہ حال  
 حضرات عظام بحسب وجوہ شہ و ارسدہ  
 پنج پیر زہد چھٹا منہ انہد  
 اعدادہ عجالہ اس صبحہ را براہی مہطوری عمر و موسم  
 ماہیت کت سللا شہد بہر بعد عماد ادیبی

بآیات خداوند تعالی

برای ابرار و عواطف بجا نونی و دربار

بوجهب این زمان ملک قطعه نشان

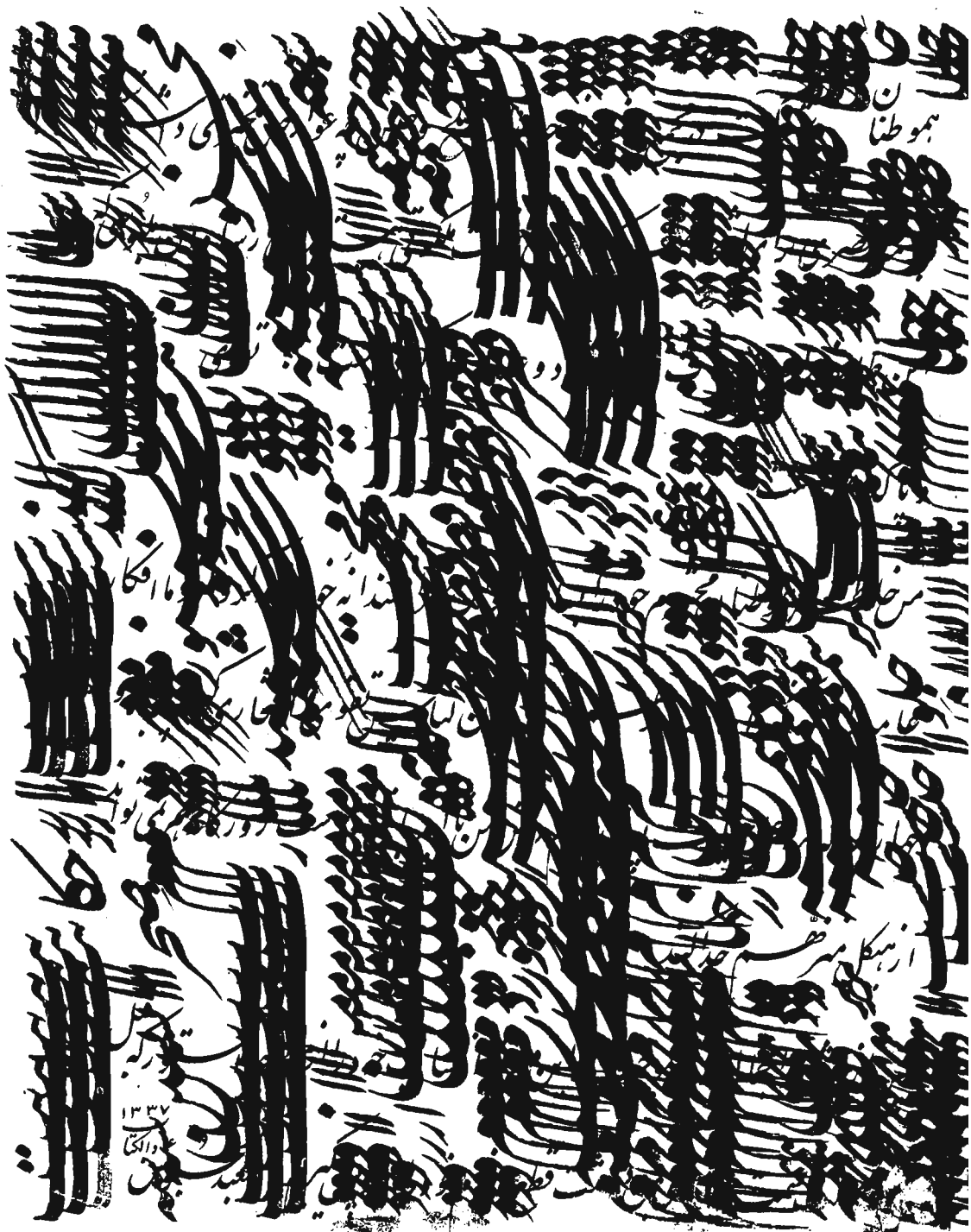
بشایسته اعطای مودیم . تاریخ چهارم آبان ماه ۱۳۳۳

از غنای عین و طهر  
 رسیده و این جوان  
 در کعبه بنظر آید  
 عجب عجبها می آید  
 در کعبه بنظر آید  
 عجب عجبها می آید  
 در کعبه بنظر آید  
 عجب عجبها می آید

195



[illegible]





صا ص ش صر ح صد شر ض ط صغ صفك صل صن صم

۳  
 مشق دوم (دو روزی یک بار) (در هر جا که بخواند)  
 فزونی (دو روزی یک بار) (در هر جا که بخواند)  
 خاتمه (دو روزی یک بار) (در هر جا که بخواند)  
 حرف (ح) (دو روزی یک بار) (در هر جا که بخواند)

5 مشق پنجم ( فاصله حروف و کلمات را باید یک اندازه گرفت ) کلاس پنجم  
 التماسیلیں را بنامند ( ق ل و ق ل ق ل ق ل ق ل ) دو حال ترکیب مایل طرف کلمه باید باشد  
 دل زار فنر طر حص د ا ب م ا ر کنی بدست

۳ ششخصم این نه کاچه در نه ما یادداشت نمودن که روزی بکشد کلاسیم

کی شود سوله شکر و پیاس منتهی

مشق چارم کریم و کلان از خط کہ وسط طور کشید شد معلوم میگردد  
 سنبل وسط را بحضہ البالوشہ است  
 ز اوراق در پس کاخ شرف آوری بدست

دفرستیم از دوره رسد الحق این قصه عاودا ب ۱۳۲۳

ببت حج سبب صبر پس عجز و طالع لبف موی یک هفتاد و نهم

کومرت میفرماید شادی بسیار سرشت را خود کند که مرا می شمار دل را امیر احمد است

سبب صبح طبع غیر فتنه شب کفر لطیف محیف جتو به یک چهل و نهم

(مشق دوم) از دفتر ششم

بوشنک فریاد سخی و سیاه و حجاز میوای ویرجوت باری در غربت قرض و وقت قلت نایاب و در

جستہ عذہ کہ جس طرح لب طبع لطیف نغمہ میکیں

ما دسا ه ما دسه سزا عا و ست کند ز ننگ در غو بات و کتاب ذخرات و جبر در حاد ثبات و ایام

متب مع مد طبر و ص ب مطبع تحف ملو حكاك  
(مشق نجم از مؤسسه)

حضور رحمت طوبی بنام حضرت عطاء الشرف ارفع افق کس و الا روحی فداہ باج ہجہ مولیٰ کلیر اور مصدق

صیت طبع مدیکر فخر کشت لطف لعل طبع ملق علوم کبک سبل ملحق معین

و حیران او را موشت نا که در دوا و مرکب و حیران را دوا و سبب باید بر دوا و انکلی نمودن کباب ان قویم بدی ناکسان

کما اجبت که مضد مجرب معین لعل طبع ملق سبب لعل صمد طبع  
(سومین از دوا و سبب)

انصد ما مضد با دوا و سبب که در دوا و مرکب و حیران را دوا و سبب باید بر دوا و انکلی نمودن کباب ان قویم بدی ناکسان

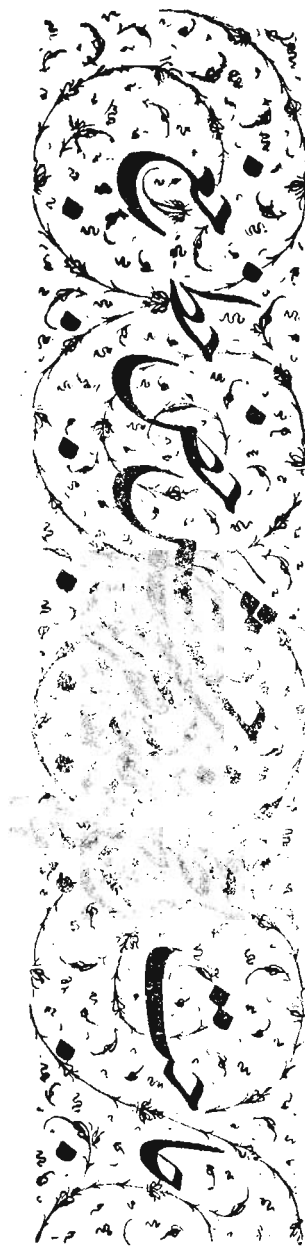




طعمه بکر من ششم ار کام شیر کرده  
جب در کرد **اللهم** ار عصبان  
لما ملكت **اللهم** کام و برهنه  
در موز و دستکاخ ره برد **اللهم**  
بی عصبان در **اللهم** ما می  
بعضا بسین سکر و کاک بود  
بر است **اللهم** ما کرد **اللهم** از خار  
تر در خاره **اللهم** صدره اسام  
اسا **اللهم** بر بود **اللهم** در بر می  
که در زم لبام موده بود **اللهم**  
بهم **اللهم** جاب **اللهم** هم  
رمان زبات عرخ کرد از **اللهم**









M



در چشمه سرین شاه مساحت مظفر است معوضه  
پارال من و مصور ان

که دست دراز عظمی خود را که حصر مرطاب شهر محبت فخر قاصد عظمی رفیع شریف

بند دکان بهر دست هم از بنا وطن معین کرد و لای خطبه قومی با کون بد اسیر این است این قص

مستور چون وضع می افروز بکت سحر از عصور الهه است بر السهل تعلیم و لم یومر ان خطه اخطوط

این صفحها را مرتب داشت که تخت می افروز می اینها از روی استعدا فطری و فعلت نند از انجا که نمون

در عالم این است اسپرد در باره و بر ارجح کمال است ایضا و عادی و ام و است و از موی گانه

بعد محمد عین البکاء و اوسع ول سه در دار اند طهر ان می کرد

ساحح مع مقلد میر صفت بر فخر ملک و بر صمیم جمعہ الامم

میر حسن علی خان صاحب  
میر حسن علی خان صاحب  
میر حسن علی خان صاحب

میر حسن علی خان صاحب  
میر حسن علی خان صاحب  
میر حسن علی خان صاحب

فاسدہ فنا حصہ فالو لا فصلان فاصم بر جو بیے طلیح



در باب انحراف از سبیل حق و عبادت  
و در بیان اسباب و احوال

در بیان احوال و اسباب  
و در بیان احوال و اسباب

در بیان احوال و اسباب  
و در بیان احوال و اسباب

در بیان احوال و اسباب  
و در بیان احوال و اسباب

در بیان احوال و اسباب  
و در بیان احوال و اسباب

در بیان احوال و اسباب  
و در بیان احوال و اسباب





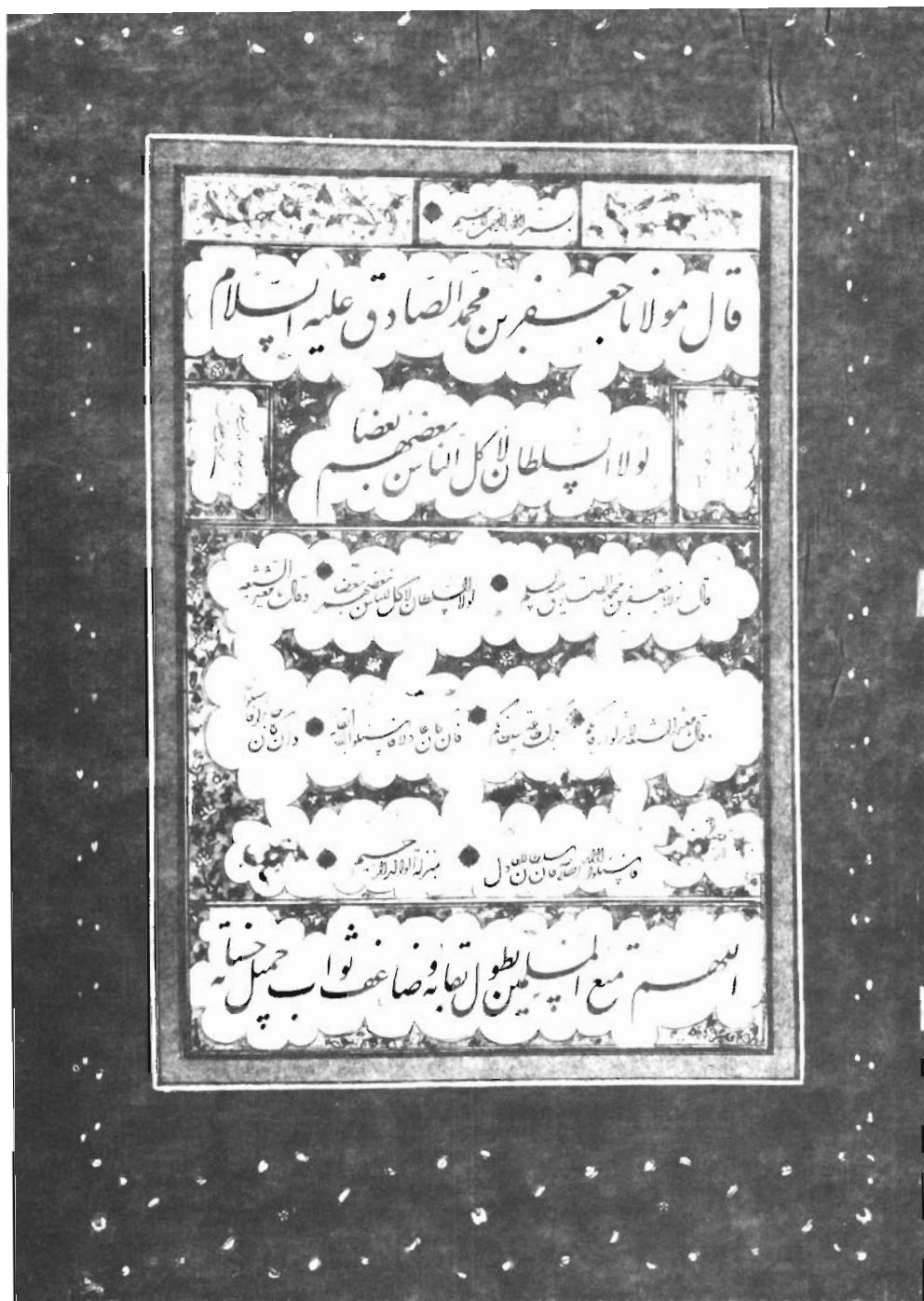


این سه سطر خط از انواع سرمشق هایست که استاد بشاگردان خود تعلیم میداده و سریع نویسی میکرده است

ای احوط یقین ندی اخیست پایمور نیست و حق اولس نیکن

فوت اکاچه اهورن من بلبها من غیر ابلهسا روز سازد هم

بیش ملاش کشفاج جم یصلحن عن کالبر و المخص سرمشق



این مرد با هنر سرشاری که در پنجه خود ذخیره داشت به آفرینش آثار بدیعی  
 پرداخته که روح هر هنرشناسی را مسحور و منقلب می سازد.  
 اینک نمونه بی از آن آثار روح افزا را ملاحظه مینمائید.



یکی از جمله قطعات شیوا و زیبا رقم استاد بشمار میرود





وزارت خوارزمشاهیه

وزارت

وزارت خوارزمشاهیه

نمونه

وزارت خوارزمشاهیه

مختص

از این تاریخ که بسمت نیل کنیز رسید است

منسوب و پستولیت این کار بعد از ایشیه محول و در اراء

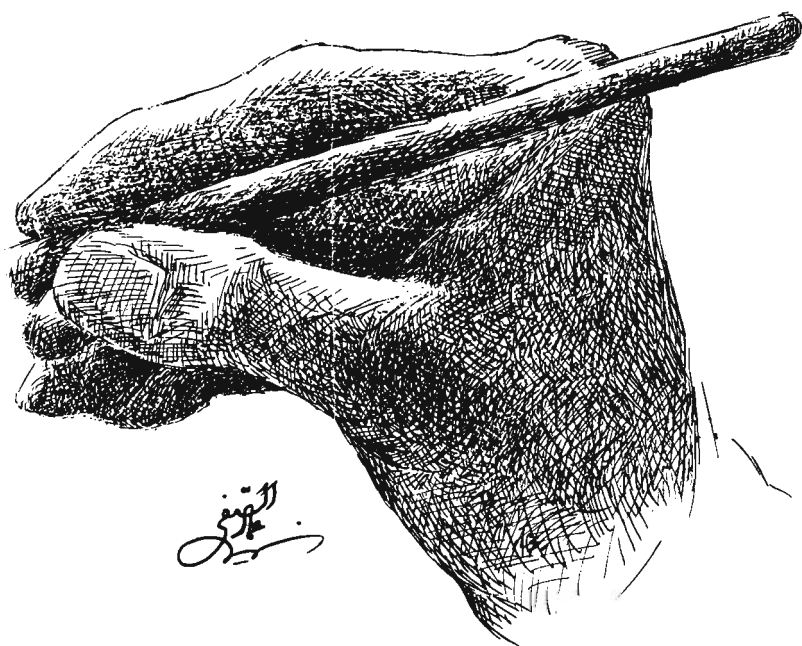
این خدمت ماهی در حق او بر تهر است



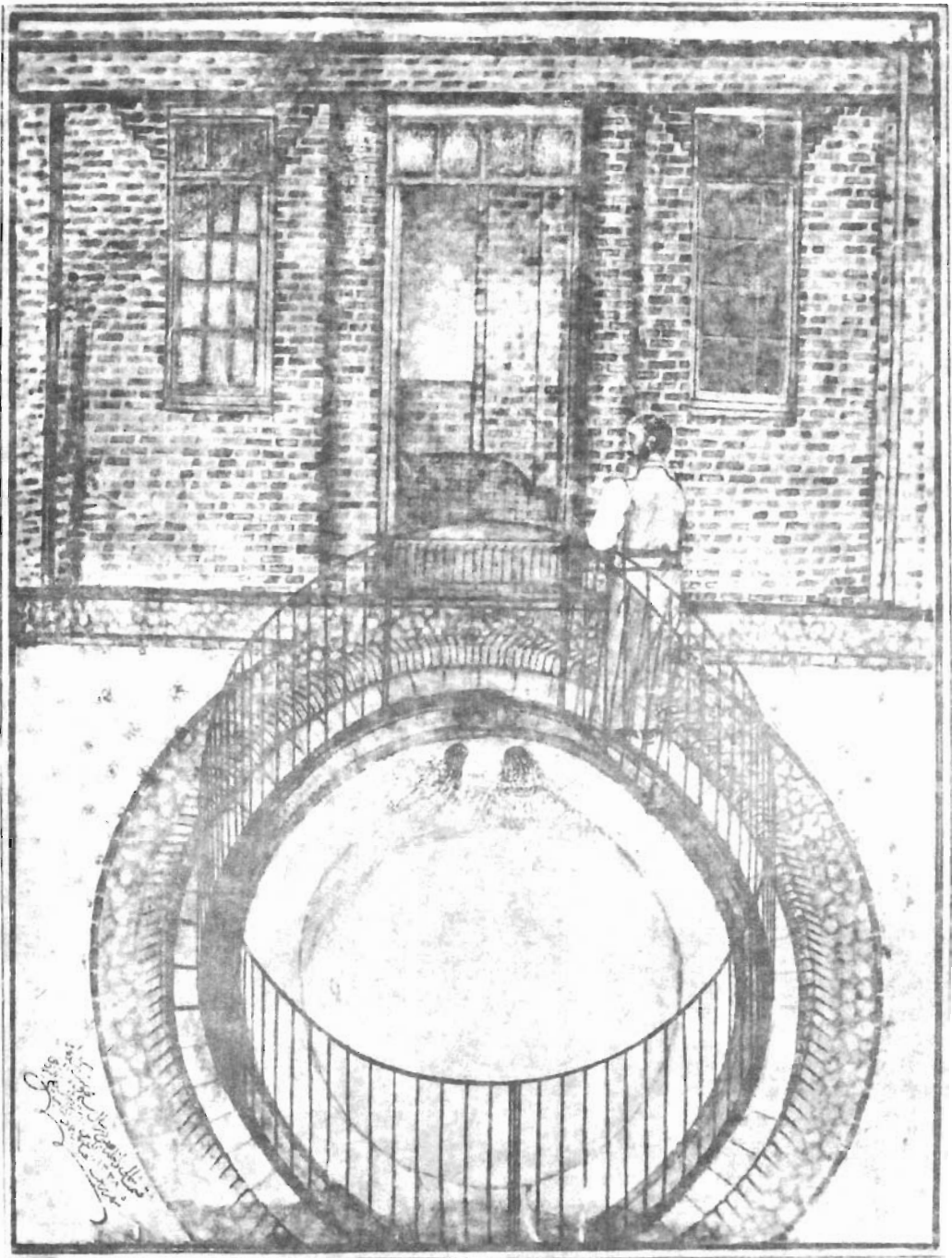


بخش نقاشی عمادالکتاب

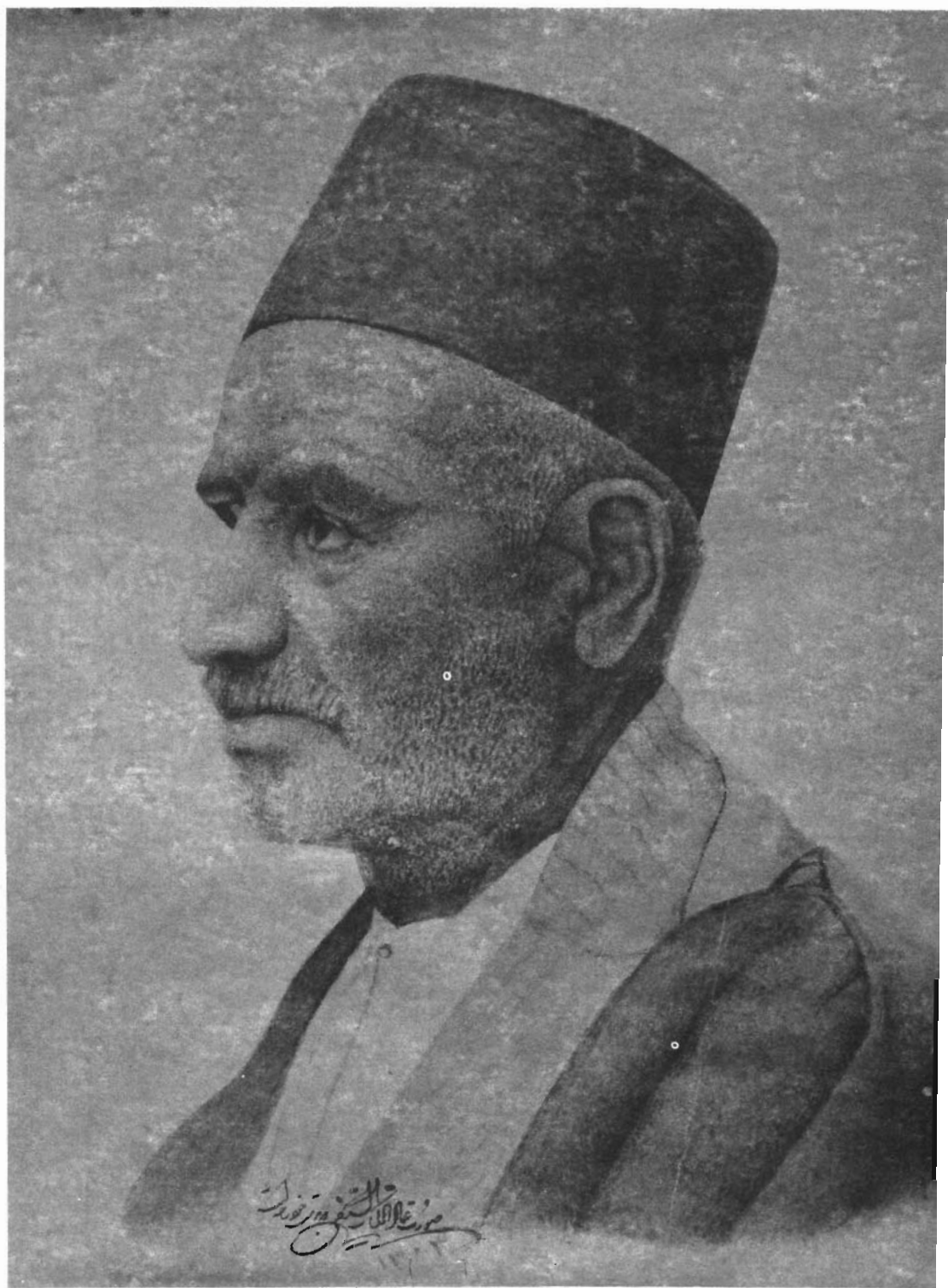






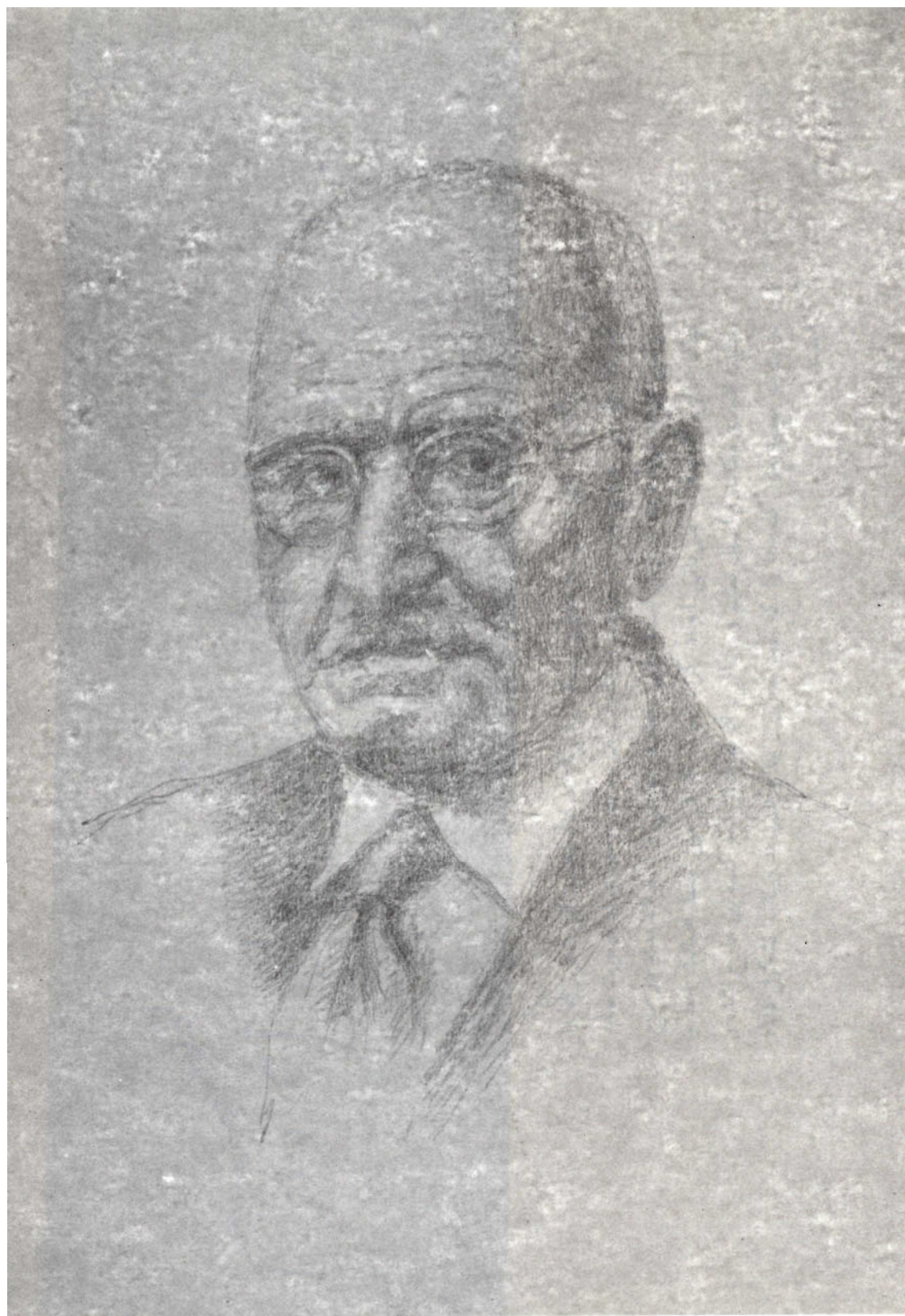














خواه در این کلام حافظ اید ما در کلام

تذکره ۱۰۰ اثر  
محمد علی قزوینی

یگانه لوحه‌ی نقاشی‌خط مشهور بسبب پرداز اثر عمادالکتاب: این شعر زیبا را که ملاحظه می‌کنید، نخست حروف و کلمات آن بوسیله مرحوم عماد بصورت سایه روشنی طرح ریزی شده و سپس استاد مابین خطوط، نقاطی را با نوک مداد در طرح میان خالی کلمه‌ها با ضرباتی ایجاد کرده است که در عین حفظ اصالت خط و رعایت همی نکات و اصول تعلیم و زیبائی، آن نقاط از طرح کلمه نیز خارج نشده و در نتیجه مجموعه‌ی کلمه‌ها را که خود شعری زیبا و دل‌پسند می‌باشد تشکیل داده است.



بخش خطوط نویسندہ کتاب



## ایران

زیا ملک ایران نوشه زری      همیشه زود و درست بری  
 خوشا روزگار ان دینج زمان      که روم و دگر ملک و توشی همان  
 بیجمنه من آن روزگار نوشی      که بودت بهر سوی لشکر کشی  
 همه ایغارت آباد بوم      همه ترکارت بیومان روم  
 خوش آنخان روزگار کن      که سبت تاختی تاخت من  
 زری صحره نینج زمانی بیاج      ترا آه از مصرت دراکا تراج  
 چه خوشی دی روز دینج نرشت      که صطحت تو بود بواج نرشت  
 خوشا آنخان روزگار بیدر      که کشی بدریات بودی هزار  
 بند چسکی را هستی تابی      نسبت بهر جای پستی لابی

این دو قطعه خط کتابت خفی نمونه‌ی از خطوط نویسنده کتاب حاضر است که عیناً با اندازه اصلی در اینجا  
 به چاپ رسیده است

## تقارن سیم

شنیدم که تقارن سیمه فام بود      تن پرورد و ناکت اندام بود  
 یکی بنده خویش پنداشت      زبون دید و در کار گل داشت  
 بخادید و با جوهرش پنداشت      ببالی سالی ز بهرش پنداشت  
 چه پیش آمدش بنده رقیب      ز تقارن آه و نوبی فرا  
 پایش در آقا دو پوزش بود      بخندید تقارن که پوزش بود  
 ببالی زجورست بگوشه کنج      بکیا عست از دل چون کنج  
 ولی سیمه بنجام ای سیکو      که سود تو مارا ز پاسبان کرد  
 تو باد کردی شست خاچش      مرا حکمت و معرفت گشتش  
 طاعتی است در خیم ای نجف      که فرمایش در قنار کاجت  
 در کوه میانه اش تخت دل      چه یاد آید میخستی کادل  
 هر یک کس که جوارزگان برود      نوزدش ز صیغان فرود  
 مگر از خالمان سخت آید کن

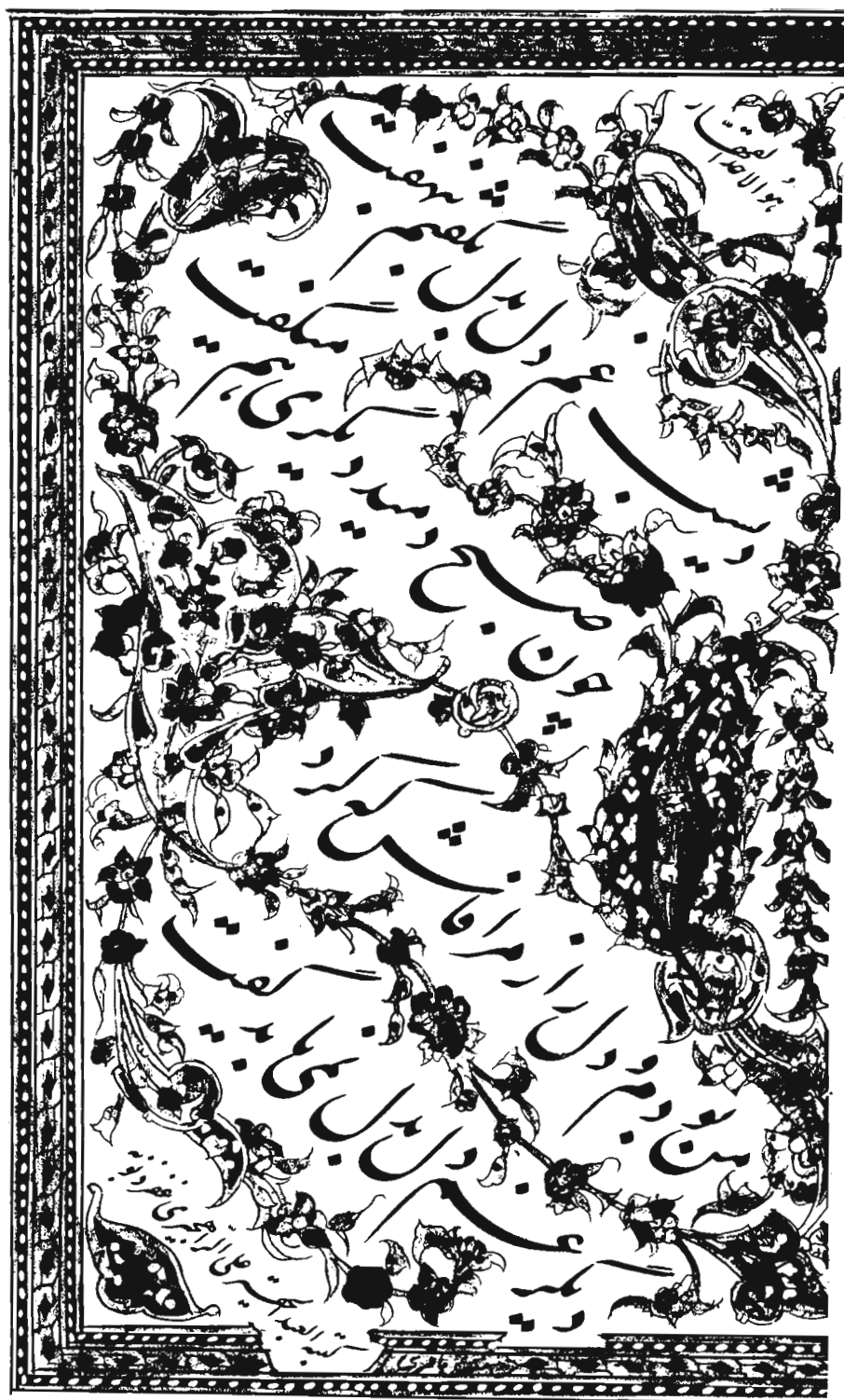
تغلی جیری منزله تو بر روزستان در کن      سالک را که یکسره عبادت

# صید

توراکبوی جل هگذاز خواهد بود	قرارگاه تو دار لست ار خواهد بود
بمال غره چه باشی که یک دور و زپی	همه نصیبه میراث خو از خواهد بود
تورابنج محدا لها باید خفت	تن تو طعمه هر مور و مار خواهد بود
نیاز مندی یاران تر اندارد سود	مگر عمل که ترا پاید ار خواهد بود
اگر تو ملک جهان را بگام آوردی	مباش غتره که نمایدا ر خواهد بود
تورابه تخته تابوت در کشدا تخت	گرت خزانه و لشکر هزار خواهد بود
اگر تو در چمن روزگار سپحو کلی	دمیده بر سر خاک تو خو از خواهد بود
بسا سوار که آنجا پایده خواهد بود	بسا پیاده که آنجا سوار خواهد بود
بسا امیر که آنجا اسیر خواهد گشت	بسا اسیر که فتنه مانکر از خواهد بود
بسا امام زین و پیشوای بزرگ	که روز خسر و جزا شمر از خواهد بود
چاره بول قیامت می نمیدیش	که حال جنین بران سخت از خواهد بود
بهشت مطلق از کنه نپهنیری	بهشت منزل بر پهنر کار خواهد بود
گذر ز باطل و مردانه حق پرستی کن	ز حق پرستی به ترچه کار خواهد بود
بقطره قطره حرامت عذاب خواهد بود	بذره ذره حلالست شمار خواهد بود

باز چاره رفتن که رهروان مشند  
 کتب لایانی می جمیع  
 که سحری از تو بخوابد کار خواهد بود  
 هزار پیمید بخا بهشت  
 تیر زینت









تو ایست

سید و دو بار

۱۱۱

در دوازدهم از شهر ذی قعدة است

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ  
۱۳۲۰ھ  
۱۳۲۰ھ

کربلاء سطرِ سؤل الثقلین و لعنہ میں مولانا مہو

بر حسب فرموده بندگان حضرت طالب اشرف اجداد سید و الا شانهاده معظم بکار قایم

# ضاح حکیم لقمان معروف به صد پند

ای فرزند خدای عزوجل! بشناس، پدر و مادر را عزیز و محترم دار، خدمت  
ایشان را مقتسم شمار، استاد را بهترین پدران دان، در حسد سالی قبول آذ  
کن تا چون بزرگ شوی به برهه‌ی آن بری هر چه کوئی از پند و نصیحت  
خود بر آن کار کن، سخن بازده خویش گوی، قدر مردم را بشناس، راز خود را  
نگاهدار، دوست را در وقت خشم و غضب بیازمای، دوست را بسود و زیان

امتحان‌نمای، از مردم بگبریز، بر زمان استماد ممکن، تدبیر و مصلحت با مردم و  
 دانا کن، سخن بخت گوی، جوانی را پست دان، در هنگام جوانی کار و جهانی را  
 کن، یاران و دوستان را عزیز دار، با دشمن و دوست گشاده رو باش خرج  
 را باندازه دخل کن، در همه کارها میانه رو باش، در خانه هر که روحی چشم با  
 دوست را نگاه دار، جوانمردی پیشه کن، جامه تن را پاکدار، خدمت مهمان  
 بواجب بگذار، پیش مهمان یکسوی چشم مران، مهمان اکار و مفرمای، در حق مردم بمان  
 کن، فرزندان، علم و ادب بیاموز، دین را برای آن بجان و در برابر ای چنان  
 نگهدار، با هر کسی کار باندازه او گوی، وقت سخن گفتن بسته و نرم گوی، روز چون  
 سخن گوئی بهر سوی نگاه کن، کم گفتن و کم خوردن عادت کن، هر چه بخور و بنوشی پندم  
 پندار

پسند کار بادانش و تدبیر کن، ناساموخته استادی مکن، بازماند کوه دکان را مگو  
 بر چرخ کسان دل بند، از بد اصلا حشمت فامدار، ناکرده را کرده مشرک، کار امروز  
 بفرد منگیکن، انجیل و ناپس میسد بهی مدار، بابر کتران شوخی مکن، بابر رگان سخن  
 دراز مکن، عوام را بنحو دگستخ منما، حاجتمند را نایمید مگردان، در خانه مردم که خدا  
 مکن، مردم را بنحانه خود که خدا ده، از جنگ گذشته یاد مکن، سخن باز ده خویش  
 گوی چرخ کسان چسبیر خود میا میز میان زن و شوهر میانجی مباشش بال خود بدو  
 و دشمن منما، خوشیا و ندی از خویشان مبر، از نصبت یاد مکن، مردم را ببدی یاد مکن،  
 ناسازموده و تجربه خود را زوار زمانی مکن، بان خویش بر بفره مردم مخور تن خود  
 را از برای دنیا رنج ده، در کار را محبت مکن، بر کار گذشته پیوستن مخور شب بهر

برنجیز بوقت آفتاب برآمدن مخسب، در حالت خشم سخن مگوی، جانی ستی خود  
 را بدان سخن بزرگان را گوش دار. از بزرگتران پیشتر راه مرو، در میان سخن مردم  
 در میان پیش مردم نشسته سبز انومنه، و مجلس بزرگان بچپ و راست مگر، تا توانی  
 برستور برهنه نشین، از بهر سود و زیان آبروی خود مبر فضل مونس مکر باش؛  
 مست و دیوانه سخن مگوی با فارغبالان بر پیر محفلت نشین تا توانی جنگ و خصومت  
 بکس مکن، هزار دوست بگیر می کلم است و یک دشمن بگیر که بسیار است بصومت  
 مردم نجویش بگیر از قشده و جنگ بر کران باش، در بازار سپهرم و دنیا مردم مرا عا  
 مردم کن و خود را خا رسپاز بی تکر و نه و تن باش، بر حمت و غلطی نام دشپاه و وزیر  
 غره مشو حمت همه کس را نکا بهار تا ترا حرمت از زند چون بر آه میر و می بخود مگر،



جمعی که ایستاده باشند موافقت کن چون بنشینند تو نیز بنشین بگشمان اللهم  
 مگذران بدست با محاسن بازی مکن. بادندان خلال مکن آب دهان مینی باور میند  
 در وقت عطسه زدن دهن دره کردن دست بردمان نه پیش مردم بکشی شرم  
 انگشت در مینی مکن بروی مردم خمیازه کش سخن جد و هنرل بهم آمیخته مگوی  
 در وقت سخن گفتن مردم را خجل مساز بخماز چشم ابرو مباحش سخن گفته را دیگر بار  
 مخوان از سخنی که خند آرد حد زکن که دل را میراند و خود را چون زان میاری  
 تعریف شعر و تصنیف و صنعت آنچه بخود تعلق دارد مکن مقصد را مال و مهر خود  
 را بایه چاکس مگوی هیچکس را بظلم معصیت دلی مکن با فرزندان بهیت زندگان  
 کن بروش باش باینده و چاکر و کوچکتر از خود مزاج و شوخی مکن که در دنیا بدست

و در عفتی عقوبت ببری، بر خصمان ایستاده نرم گوی و زبان از غیبت فحش  
 نکاهدار. در وقت سخن گفتن بهر سخن بان بال خود را از نفس خود غنیر نبردار صد  
 بسیار ده تا عمرت دراز شود، را پشکو باش تا عزیز و محترم باشی، بوعده یی دروغ مردم  
 را مهیت دوار مکن بعهده امانت و فاکن عاقبت بهر کار و هر در را نکاهدار در وقت  
 ثروت و اقدار زیر دستمان و خادمان ابنا و از و بقضا و قدر الهی راضی و شاکر  
 باش در خستی و تنگی صابر باش ضمیر خود را بکسی اظهار نهما سچت مرد عاقل و بنیر  
 بشنوا و مجالست منافق بر جذر باش از ماد و بندگی حضرت متعال غفلت منها  
 فرما شیایع نبیر صلی الله علیه و آله و سلم را اطاعت کن بمجاصی اصرار مکن بقضای  
 الهی راضی و شاکر باش که او پست فریاد رس چارگان اگر ممکن شود تیسر اند چنان



# مناجات نامه خواجہ عنکبوت انصاری

بسمک القدوس قدسینی منی . آلهی این چه  
فضل است که باد و پستان خود کرده ای .  
که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت . و هر که  
ایشانرا یافت ترا شناخت . آلهی بدعا فرماست  
قلم رفته راجه در مانست . آلهی اگر ابلیس آدم  
را بد آموزی کردی . گندم آدم که روزی کردی  
آلهی تا تو در غیب بودی من بهمه عیب بودم . چون



تو از غیب بدر آمدی من از غیب بدر آمدم . له  
 نه ظالمی که گویم ز همار . نه مرا بر تو حتی که گویم  
 بیار . چون در اول بدشتی تا بفر و مگذار یا غفار  
 الهی حاضر می گویم . نا طری چه جویم . له  
 پنداشتم که ترا شناختم . اکنون آن پنداشت را  
 در آب انداختم . الهی اگر کار بخت را پست بر سر  
 همه تاجم . و اگر بگردار پست به پشه و مور متحجم  
 الهی بینم از طاعتی که مرا بجنب آورد مبارک  
 معصیتی که مرا بعد ز آرد . الهی عاجز  
 و سپر گردانم . نه آنچه دارم دانم . و نه آنچه



د انم دارم . آلهی اگر بردار کنی و است مجور مکن .  
 و اگر بدوزخ فرستی ضااست از خود دور مکن .  
 آلهی گناه در جنب کرم تو زبونت زیر که کرم تو  
 قدیم و گناه اکنونست . آلهی اگر عبت الله ابجوابی  
 پوخت دوزخی دیگر باید آلاشش او را . و اگر  
 بخواهی نواخت بهشتی دیگر باید آسایش او را . آلهی  
 مکش این چراغ منوخته را . و موز این دل سوخته  
 را . و مران این بنده آموخته . آلهی هر که را  
 براندازی . بادرویشان در اندازی . آلهی تو  
 همه میپسح . سخن همین است بسیار بر خود میپسح .



آلهی اگر کیبار کوئی بنده من . از عرش بگذرد  
 خنده من . آلهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود  
 زیرا که از تو همه بیک آید و از عبدا تبید .  
 آلهی یگفته کریم امید بران تمامست . چون  
 کرم تو در میانست نا امید می حرام است .  
 الهی عتق من مودی و توفیق بازداشتی .  
 از معصیت منع کردی و بران داشتی . ای دُر  
 خشم زود داشتی . آخر مرا فرونگذاشتی . آلهی اگر  
 امانت رانه اینم . آرزو که امانت میسنهادی  
 میدنستی که چنیم . آلهی سحوبیدی لرزم . بگذا



بیج نیزم . آلتی ناز مهر تو اثر آمد . دیگر  
 مهرها سزا . آلتی یافت تو آرزوی ماست  
 اما دریافت تو بازوی ماست . آله من کج  
 که ترا خواهم . چون من از قیمت خود اگاهم  
 بلا از دوست عطاست . پس از دوست نالید  
 خطاست . درویش آب در چاه دارد و نان  
 در غیب . نه پندار در سرونه زر در حبیب .  
 گفتن نویسیست همه زهر . خاموشی زهر است نوش  
 هر چه بزبان آید بزبان آید . فزاید از  
 معرفت رسمی . و عبارت عاریتی . و عبادت





و حکمت تجربتی . و حقیقت حکایتی . نفس نیست  
 و قبول خلق زمار . جمله حقیقت را گفتم  
 بیکبار . محبت با محنت ترین است .  
 عاشق را بلا در پیش و دیگری در کمین است .  
 محبت در کوفت محنت جواب داد . ای  
 من غلام آنکه خوش آمد باب داد . دست  
 و پای عبد الله بنجام بسته به که با خام نشسته .  
 اگر شریعت خواهی اتباع . و اگر حقیقت خواهی انقطاع  
 باقی همه صداع . درویشی چیست خاکگی نجسته  
 و آنکی برو نجسته . نه کف پارا از و درد .



و نه پشت پارازو کردی . کار غایت دارد

نه طاعت . طاعت درویش رازیورست .

ابراهیم را از آن چه غم که پدرش آذرت .

آذر را از آن چه که ابراهیمش سپرت . آنجا

که شناخت نه عرشست و نه کرسی . سخن جمله

بگفتم دیگر چه پرسی . عشق مردم خوارست .

بی عشق مردم خوارست . عشق نه نام دارد

و نه ننگ . صلح دارد و نه جنگ .

دی رفت و باز نیاید . فساد را اعتماد

نشاید . امروز را غنیمت که دان که بسی بر



نیاید کہ سچے راز مایا دنیاید • دُعا بجا جست  
 حق اند کہ بندہ بچہ محتاج است • ہر کہ دانست  
 کہ خالق در حق خلق تقصیر نکرد از غیبت سرت  
 و ہر کہ دانست کہ قسام قیمت بد نکرد  
 از حسد و ارسپست • می پندارند کہ دارند •  
 باشند تا پردہ بردارند • جز راست نباید  
 گفت • ہر راست نشاید گفت • خبر نیست  
 و تدویران • مرکب میان ہر دو  
 آہستہ میہان • اگر حاضر می با پیک  
 و اگر غایبی دہد با پیک • دوستی گزین کہ ملو



ملول نشود . پهلوانی کرین کہ معنہ ول نشود

این کار نہ بزرست ونہ بہ بزرگے .

این کار بجدت وزیر کی . کاشکی عبداً

خاک شدی . تا نام او ارد فتر وجود

پاک شدے . بلا نیکو بود زیر اکہ در

میان بلا او بود . دوست را از در بیرون

کنند . اما از دل بیرون نهند . از دید

ساخت نیاید . لیک دیدار بقدر شناخت

آید . کار بہ بحسن عمل است . کار در قبول

ازل است . از طاعت چہ نور و از معصیت



چه خلل است . از عارف نشان نیست .  
 ولی کہ از معرفت نشان بد در جهان نیست . غار  
 از انکار منکر چه پاک . نہ دریا بدین سک  
 پلید . ونہ سبک بہفت دریا پاک . گنجی بودم  
 نہانے . کلید آن گنج در دست ابو الحسن ختنے  
 ناگاہ رسیدم بہر شمشیر جوانی . چند  
 بخوردم آب زندگانی . کہ نہ من ماندم نہ خرقہ  
 اگر داری مفروش . و اگر نداری مخروش .  
 ابو جہل از کعبہ می آید . و ابراہیم از تہانہ  
 کار غنایت دوست دارد و دیگر ہمہ بھانہ



این کار نه برنگت و بوست . این کار بخت  
 او پست . انکار مکن که انکار شو پست .  
 انکار کننده ازین سپهر محرومست . اگر بر  
 آب روی خسی باشد . و اگر در هوا پری  
 مگسی باشد . دلی بدست آرتا کسی باشد .  
 حقیقت دریاست . شریعت کشتی . اردیاب  
 کشتی بچه پشتی کشتی . جو انمردی جو دریاست  
 بنجلی جو . بس دریاز دریا جو نه از جو . اگر عارف  
 به بهشت و حور نگردد طهارت معرفت نشسته شود  
 و اگر درویش بجز از خدا انیس چیزی طلبد در اجابتش



بسته شود . غایت الله عزیزست نشان آن و چیز  
 ی عصمت اول با توبه آید . اگر هزار قسم داری  
 فریاد ده . خاک قدم مردان را آب ده . فریاد  
 در میان چون آید . از ساق بی خون آید . علمی  
 که از قلم ریزد . پیداست کزان چرخیزد . علم  
 آنست که الله بر دل بنده ریزد . یکی هفتاد سال  
 علم آموخت چراغی نغیردخت . یکی در همه سر  
 یک حرف شنید همه را از آن حرف بسوخت  
 تجلی الله ماگاه آید اما بر دل آگاه آید . تا بر تن و مال  
 لرزی تنها که بحسب نیرزی . هر که نه عاشق پیوست

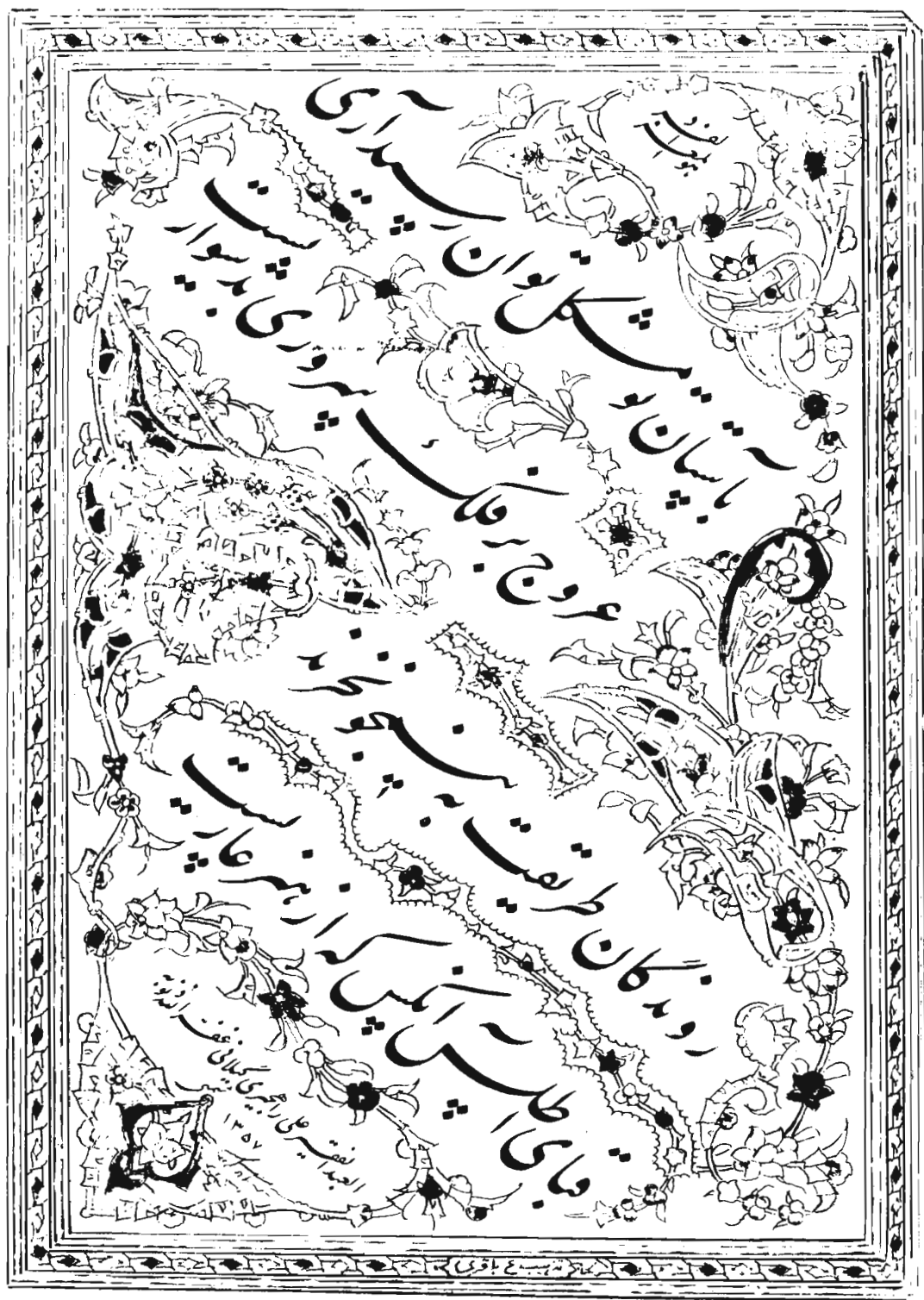


روز راجہ غم شیرک کورست . و تقاسم رحم  
 تمام است . شد ابا طہور اکدام است .  
 از عرش تا ثری محمد را غلام است . چون حق  
 متجلی شود محمد کدام است . سخن جلاج  
 شود نہ قبول کردم و نہ انکار . مرا با قبول و  
 انکار چکار . یار و سر و شئی اسلام است . و خود  
 فرویشے کفر تمام است . تمام شد این رسالہ  
 شریفہ مناجات نامہ ندیم حضرت باری حجاب  
 عبد اللہ نصاری قدس سرہ لغیر بخط نا قابل  
 این جانب علی ہجیری سبال کنیز ار و پیدہ و نہ خواہش









تذہیب و باقری



سبحان من تحریف دانه پوا

فهم و حسد دکنه کاشن بسرده را

از ما قیاس ساحت و پیش بود چنانک

مور می کند میاحت کردون بقهر چاه

پرو حدش صحیفه لاریب حجتی است

اینک نوشته را شهد الله بران کوا

در مقام صریح و البت و قهر محبت جبار الله طوبی با حق و حجت

حسرت حیدر چه عجب را و نهان و غیر از آن لا محذور و حجت و حجت و حجت و حجت

طرب موجود است اول کل اول کل برک عیال

پیش از این که در این دنیا بیاید

با فلک و شش خلوت کله امی میگردم  
 اینهمه جو بر تو با ضل و دانا ز چه خاست  
 فلکم گفت که امی دست خویش غفلت و  
 والی خطه ابداع کمال مطلق  
 لیک با اینهمه در بحر تحیر غم  
 والی جان و خرد حکمت و سرعت داده  
 شکر کن شکر که در معرض فضلی که تویی  
 دولت از دین طلب و مزه از شوی

که مرا از کرم تو سپید حرمان هست  
 اینقدر لطف تو با بنحیر فنادان هست  
 بامنست پهنه امین غل و افغان هست  
 چون کسیر انهدا ده تپه ماما و ان هست  
 که ترا موجب این غصه بی پایان هست  
 با چنین نعمت و احسان کله و کفران هست  
 کنج قارون چه بود مملکت ما با ان هست  
 پس خود و دانا بنحیر جامه و ذکران هست







الامام حمزه کی حمد و ثناء میں اس کا شک و شبہ نہ ہو

اللہ تعالیٰ نے اس کو ہر نعمت سے مالا مال فرمایا ہے اور اس کی ہر بات میں حکمت ہے۔  
اللہ تعالیٰ نے اس کو ہر علم سے مالا مال فرمایا ہے اور اس کی ہر بات میں حکمت ہے۔  
اللہ تعالیٰ نے اس کو ہر علم سے مالا مال فرمایا ہے اور اس کی ہر بات میں حکمت ہے۔

اللہ تعالیٰ نے اس کو ہر علم سے مالا مال فرمایا ہے اور اس کی ہر بات میں حکمت ہے۔

اللہ تعالیٰ نے اس کو ہر علم سے مالا مال فرمایا ہے اور اس کی ہر بات میں حکمت ہے۔

اللہ تعالیٰ نے اس کو ہر علم سے مالا مال فرمایا ہے اور اس کی ہر بات میں حکمت ہے۔

[illegible]

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

ای طبل بلند با ناله گویا در باطن مسیح مسیح  
 بی بودی شش خنده در سر لکلی و وقت مسیح مسیح  
 رویی طبع طمع از خلق بهج از مهر و بهی مسیح مسیح  
 مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح

همه مسیحی تی از اوست می می مسیح مسیح  
 همه مسیحی تی از اوست می می مسیح مسیح  
 مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح  
 مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح مسیح

## بند اول

ای فدای تو هم دل هم جان  
وی شازرست هم این و هم آن

دل فدای تو چون تویی بجز  
جان شازر چون تویی جان  
راه وصل تو راه پر امید  
در دشت تو در دبیان

دل زماندن ز دست تو  
جان فشاندن بای تو آید  
بنده گاهیم جان دل کیف  
چشم حکم تو در شب بمان

هر که صلح داری اینک دل  
در سر جنت داری اینک جان

دو ش از نور عشق جذب بشو  
هر طرف می شامم چو این

آینه کارشوق دیدارم  
بوی دیرنغان کشید غمان

چشم بدور خنودی دیدم  
روشن از نور عشق این

هر طرف دیدم این شکلی شب  
دید در طور موسی این

چری اینجا بایست خنوداری  
باد بگریه چو منی چکان

همه پند غدار و کل رخسار

همه شیرین زبان و گشت زبان

چلت و عود و دف و لی و برط

شمع و نقل و می و گل و چکان

ساقی ماه رومی شکین بوی

مطرب بزم لعل و گلستان

منع مرغ زاده موبد و پست

عدش را تمام بسمیان

من شربت دانه از پنهانی

شدم به آنجا بلبو شست پنهان

چپ و پد کیت این گفتند

عاشقی بی تار و مهر کردن

گفت حاجی و بهیمن شازمان

گرچه پناه خوانده باشد این جهان

ساقی آتش است و آتش

بخت در پناه آتش خوان

استقامت و دران کس  
 به نانی داشت آن کس  
 به نانی داشت آن کس  
 به نانی داشت آن کس

به نانی داشت آن کس  
 به نانی داشت آن کس  
 به نانی داشت آن کس  
 به نانی داشت آن کس

## بند دوم

از تو ای دوست بحکم پیوند  
گر بقیسم برزد بند از بند

ای از زبان بود ما صد جان  
و از دامن تو نیم پیکر خند  
بند از آن دیند خشنی کش  
کز عشق تو سیدیمم پند

ای پرنده کم ده از عشقم  
گر نخواهی بد این فتنه زده  
سن ره کوی عافیت دامن  
حکیم کافیت دوام بکند

در کلیسا بد لبه ی ترسا  
گشتم ای دل بد ام تو در بند



ای که دارد بتار ز نارت      هر سر موی من جد پویند

ره بوجست نیافتن های  
بخت شیب بری تا چند  
ب شیرین شود و با این  
و زیاده خفت از آب

نام حق بکاید چون شای  
گر آب و این روح خدای  
گر ز آب دشت آگاهی  
تخت کافری با پیند

در سه آینه شاهد از لے  
پر تو از روی تابناک کنند  
سه نگرود بر شمش ار اودا  
پرنیان خوانی و حسد پرویز  
ما در این گفتگو که از یک تو  
شد زنا تو پس این ترا به بند

که کی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

## بند سوم

دوشستم بکوی باده فروش      ز آتش عشق دل بجوش و خروش

مخلی نغذیم در روشن      میران بزم سیر باده فروش  
چید صدر و میکش گان کیش      باره نیست و باره مدحش

چاکران ایستاده صف      باده هزاران نشسته دوش  
خیمه بی آئینه و درون صافی      دل پر از غیبت کوه خاوش

همه را رعایت ازلی      چشم حق من و گوش از نبش

خون این بان بنی سلاکت  
ماخ این بان که بادش پویش

پرخیزان طغر با بنیغت  
ای سراپا عقل خلقه کجوش

گوش بخت چشم بر باغ  
ارزوی دولون دراعوش

تو کجا با جک که از پشت  
دختر زنی به برقع پوش

باب پیش و نشم غم  
ای زار دلش را گاه سروش

غمش سخت جانم ای ده  
دانش من و دستان از پیش

عاشقم در دمنده حاجت مند  
در دین بگر و بر زبان کش

دش میو خشم ازین آتش  
ای آذر آتشم بود چون دوش

گفت خدان که هین پیا لکه  
 سدم گفت مان زیاده نوش

جبهه در شمع  
 نافع از رنج  
 بدین بوش  
 بقی را بسط و بعد

ناگهان در صوامع ملکوت  
 این حدیثم سر و شگفت بگوش

که یکی هست هیچ نیست جز او

و حده لا اله الا هو

## بدخپام

چشم دل باز کن که جان پنی      آنچه ناید فی استان پنی  
گر بتسیم عشق رو آری      همه آفاق گلستان پنی

بسیل این زمین بدو      سرکش دور آسمان پنی  
راخچنی دلت جان پنی      راخچو دلت جان پنی

بی سپه و پاکدای آنجارا      سرز ملک جهان گران پنی  
هم در آن پربهنه قومی      پای برفرق فندان پنی

بهم در آن سپهر به جمعی را  
بهر از غرضش بیان

گناه و عیب و معاصی هر یک را  
بر دو کون استین نشان

دل حسد دزد که بشکافی  
افشایش در بیان

هر چه داری اگر بقی می  
گفته ام که جوئی زبان

جان داری اگر با دشمن  
عش را کی می جان

از خنجر هانت در دزدی  
دست کات لا مکان

آنچه شنیده گوش آن شنوی  
و آنچه ندیده چشم آن

باجانی رساندت که می  
از جهان و جهانیان

با کی عشق و رزمی از دل جهان      تا بعین الیقین عیان بینی

که کی هست یو سچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

## بند پنجم

یار بی پرده از در و دیوار      در تکی است یا اولوالعبار

شمع جوئی و آفتاب بلند      روز بس روشن شود شب تار

سوزش قایق عصبانی  
چرا این راه روشن بود

سز خلمات خودی پنی  
به عالم شرق انوار

چشم گمشا بگلستان دین      جلوه آب صاف در گل رخا

ز آب بیزنگ صد هزار گن      لاله و گل نگر در این گلزار



پادشاه طلبند و از عشق  
بر این راه تو نشسته بردار

شود آسپان عشق کار خند  
که بود پیش عقل بس نشود

یار که بالغند و الاصال  
یار جو با بختی و الا بکار

صد همت کن زانی اگر گویند  
باز نسیار دیده بردبار

نایبانی سی که می زند  
پای و هم و پایا نکار

بار یابی محضی گمانجا  
چربیل امین ندارد بار

این دهان تو نشسته نینیل  
مرد را بی اگر بیا و یار

دند مرد راه چون دران  
باریکوی و شب سیرنجار

ہاتف ارباب معرفت کہ گوی  
ہست خواندشان گوی کہ ہشیار

از می و جام پانی بطرب  
چرخ و دیوار پادشاه  
تقدیرشان چرخ است  
کہ با بیا بنشد گام و انظار

کہ بری پی برانشان دانی  
کہ ہیں است سران سپہ دار

کہ کی ہست و سپح نیت جزاؤ

وحدہ لا الہ الا ہو